گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی

۱۳

اشعار پراکندهٔ

قدیمترین شعرای فارسی زبان

از حنظلهٔ بادغیسی تا دقیقی

(بغیر رودکی)

با تصحیح ومقابله

وترجمه ومقدمه بزبان فرانسوی

بکوشش

ژیلبر لازار

استاد مدرسهٔ زبانهای شرقی پاریس

تهران

انجمن ایرانشناسی فرانسه در

تهران

صندوق پستی ۱۹۶۸ – ۵۱

۱۳۶۱ – ۱۹۸۲

۱ ـ کشف‌المحجوب (...) تصنیف ابویعقوب سجستانی ـ با مقدمه بزبان فرانسه بقلم هنری‌کربین. ـ ۱۹۴۹ (۱۳۲۷) چاپ دوم ۱۹۸۰ ـ ۱۳۵۸
۲ ـ مجموعهٔ مصنفات شیخ اشراق. شهاب‌الدین یحیی سهروردی (...) تصحیحات و مقدمه بزبان فرانسه بقلم هنری کربین. ـ ۱۹۵۲ (۱۳۳۱).
۳ ـ کتاب جامع‌الحکمتین (...) ـ تصنیف ناصرخسرو ـ بکوشش هنری کربین و محمد معین. ـ ۱۹۵۳ (۱۳۳۲).
۴ ـ ابوعلی سینا و تمثیل عرفانی. پژوهشی در حکایات ابوعلی‌سینا ـ بقلم هنری کربین. ـ ۱۹۵۴ (۱۳۳۳).
۵ ـ قصه حی‌بن یقظان ـ تصنیف ابوعلی‌سینا ـ ترجمه و شرح فارسی بقلم هنری کربین (...). ـ ۱۹۵۴ (۱۳۳۳).
۶ ـ شرح قصیدهٔ فارسی ابوالهیثم جرجانی (...). ـ مقدمه بقلم هنری کربین و محمد معین. ـ ۱۹۵۵ (۱۳۳۴).
۷ ـ مجموعه در ترجمهٔ احوال شاه‌نعمت‌الله ولی کرمانی (...). ـ مقدمهٔ از ژان اوبن. ـ ۱۹۶۰ (۱۳۳۵).
۸ ـ کتاب عبهرالعاشقین ـ تصنیف روزبهان بقلی شیرازی (...). ـ مقدمه بقلم هنری کربین و محمد معین. ـ ۱۹۵۸ (۱۳۳۷).
۹ ـ ایران و یمن یعنی سه رسالهٔ اسماعیلی (...). ـ بقلم هنری کربین. ـ ۱۹۶۱ (۱۳۴۰).
۱۰ـ کتاب‌المشاعر ـ تصنیف صدرالدین محمد شیرازی معروف به ملاصدرا. ـ ترجمه و تعلیقات بقلم هنری کربین. ـ ۱۹۶۴ (۱۳۴۲).
۱۱ـ کتاب‌الانسان‌الکامل ـ تصنیف عزیزالدین نسفی (...). ـ مقدمه بقلم ماریژان موله. ـ ۱۹۶۲ (۱۳۴۱).
۱۲ـ شرح شطحیات ـ تصنیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی. ـ مقدمه بقلم هنری کربین. ـ ۱۹۶۶ (۱۳۴۴).
۱۳ـ اشعار پراکندهٔ قدیمیترین شعرای فارسی زبان. ـ بکوشش ژیلبر لازار. ـ ۱۹۶۴ (۱۳۴۲).
۱۴ـ شاهنامهٔ حقیقت (بخش اول). ـ اثر حاج‌نعمت‌الله جیحون‌آبادی‌مکری (...). ـ بکوشش محمد مکری. ـ ۱۹۶۶ (۱۳۴۵).
۱۵ـ شاهنامهٔ حقیقت (بخش دوم). ـ اثر حاج‌نعمت‌الله جیحون‌آبادی مکری (...). ـ بکوشش محمد مکری. ـ ۱۹۷۱ (۱۳۵۰).
۱۶ـ کتاب جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار (فلسفهٔ شیعه). ـ تصنیف شیخ سیدحیدر آملی. ـ بکوشش هنری کربین و عثمان اسماعیلی یحیی. ـ ۱۹۶۹ (۱۳۴۷).
۱۷ـ مجموعهٔ‌آثارفارسی شیخ‌اشراق. ـ تصنیف شهاب‌الدین‌یحیی‌سهروردی (...). ـ بکوشش سیدحسین نصر و با مقدمهٔ هنری کربین. ـ ۱۹۷۰ (۱۳۴۸).
۱۸ـ منتخباتی از آثار فارسی حکمای الهی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر (قسمت اول) (...). ـ بکوشش س.ج. آشتیانی ـ با مقدمهٔ هنری کربین. ـ ۱۹۲۷ (۱۳۵۱).
۱۹ـ منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر (قسمت‌دوم). ـ بکوشش س.ج. آشتیانی. ـ مقدمه بقلم‌هنری‌کربین. ـ ۱۹۷۵ (۱۳۵۴).
۲۰ـ رسایل جوانمردان. ـ بکوشش مرتضی‌صراف. ـ مقدمه بقلم هنری‌کربین. ـ ۱۹۷۳ (۱۳۵۲).
۲۱ـ مکاتبات عبدالرحمن اسفراینی با علاءالدوله سمنانی. ـ بکوشش هرمان لندلت. ـ ۱۹۷۲ (۱۳۵۱).
۲۲ـ کتاب نص‌النصوص (...). تصنیف شیخ سیدحیدر آملی. ـ بکوشش هنری کربین و عثمان اسماعیل یحیی. ـ ۱۹۷۵ (۱۳۵۳).

انتشارات آ. د. پ اف پاریس

۲۳ ـ طالش. منطقه‌ای‌قومی در شمال ایران. اثر مارسل بازن. ۲ جلد.
۱۹۸۰ ـ ۱۳۵۹

۲۴ ـ گیلان و آذربایجان شرقی. اثر مارسل بازن و بروم بزره
۱۹۸۱ ـ ۱۳۶۰

Département d'iranologie
de l'Institut franco-iranien

Institut d'études iraniennes
de l'Université de Paris

BIBLIOTHEQUE IRANIENNE

Dir. H. Corbin

13^{a}

Gilbert LAZARD
Professeur à l'Ecole Nationale
des Langues Orientales vivantes

Les premiers poètes persans

(IX^{e}-X^{e} siècles)

Fragments rassemblés, édités et traduits.

Tome II

Textes persans

TEHERAN
DEPARTEMENT D'IRANOLOGIE
DE L'INSTITUT FRANCO-IRANIEN
58, Avenue Shahpour Ali-Reza

PARIS
LIBRAIRIE D'AMERIQUE ET D'ORIENT
ADRIEN - MAISONNEUVE
11, rue Saint - Sulpice (VI^{e})

1964

گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی
۱۳

اشعار پراکندهٔ

قدیمترین شعرای فارسی زبان

از حنظلهٔ بادغیسی تا دقیقی

(بغیر رودکی)

با تصحیح ومقابله

وترجمه ومقدمه بزبان فرانسوی

بکوشش
ژیلبر لازار
استاد مدرسهٔ زبانهای شرقی پاریس

تهران
انجمن ایرانشناسی فرانسه در
تهران
صندوق پستی ۱۹۶۸-۱۱
۱۹۸۲/۱۳۶۲

چاپ نخست این کتاب در سال ۱۹۶۴ به وسیلهٔ «قسمت ایرانشناسی انجمن ایران و فرانسه» در تهران، «انجمن تحقیقات ایرانی دانشگاه پاریس» و «کتابخانه J. Maisonneuve در پاریس» منتشر گردیده است.

تجدید چاپ به‌موجب قرارداد به‌طریقهٔ افست بسرمایه

آدرس ـ تهران وصال شیرازی شماره ۱۹۵
تلفن ۶۵۹۵۴۵

۱۹۸۲ میلادی
۱۳۶۱ خورشیدی

این کتاب در چاپخانهٔ به‌چاپ رسید.

اشعار پراکندهٔ

قدیمترین شعرای فارسی زبان

گنجینهٔ نوشته‌های ایرانی

زیر نظر هانری کربین
(۱۹۰۵ ـ ۱۹۷۸)

شماره ۱۳

ناشر
انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران
صندوق پستی ۱۹۶۸ ـ ۵۱
تهران

پیش گفتار

این کتاب حاوی بخش دوّم تألیف ما در بارهٔ کهنه ترین متون شعرفارسی میباشد . بخش نخست تماماً بزبان فرانسه نگاشته شده ، وشامل مقدمه‌ای مفصل وترجمهٔ متون این جلد است .

روش جمع آوری وترتیب اشعار واطلاعات راجع بمآخذ وترجمهٔ احوال شعراء وملاحظات در بارهٔ زبان وسبك آنان کلّیةً در مقدمه بزبان فرانسه شرح داده شده است . در اینجا بذکر نکاتی چند که بنظر ما بایسته است ، می پردازیم .

۱) منظور ما در این کتاب فراهم آوردن ومنتشر ساختن مقطّعات وبیتهای پراکندهٔ نخستین شعراءِ فارسی زبان بوده است . باستثناءِ آثار رودکی که آقای سعید نفیسی درکتاب خود « احوال واشعار رودکی » گرد آوری نموده است . تاکنون اشعار شعراءِ دیگر قرن نهم ودهم هجری در کتابی جداگانه بطور کامل وبتصحیح ومقابله فراهم وچاپ نگردیده است . در اینجا کوشیده ایم بنقل کلّیهٔ اشعار پیش‌روان وهم‌عصران وپیروان رودکی تا زمان فردوسی (یعنی تا حدود سال ۳۷۰) از روی همهٔ مآخذی که بآنها دسترسی داشته‌ایم ، بپردازیم ، اشعار رودکی را چون قبلاً استاد نفیسی انتشار داده است ، لازم ندانستیم درج کنیم . همچنین از شعرائی که بعد از سال ۳۷۰ هجری شعر سروده اند ، چشم پوشی نموده ایم ، واز ذکر عدّه‌ای که در «لباب الالباب» ویا مأخذ های دیگر بدورهٔ سامانی منسوب شده اند ، ولی زمان زندگی آنان بطور دقیق معلوم نیست ، خودداری کرده‌ایم ، واشعار غیر عروضی قدیم نیز در این کتاب مورد بحث قرار نگرفته است .

۲) از دقیقی فقط اشعار پراکنده‌ای که در تذکره‌ها وفرهنگها وجز آنها پیدا میشود ، درج شده است . آن قسمت از شاهنامهٔ فردوسی‌را که تألیف دقیقی ودر حدود هزار بیت میباشد ، در اینجا ذکر نکردیم ، زیرا پس از چاپهای متعدد قبلی بنظر ما چاپ مجدد آن روا نبود .

۳) در سالهای ۳۶۷ــ۳۷۰ هجری قمری پزشکی بنام میسری منظومه ای مثنوی درطبّ بعنوان «دانش نامه» تألیف کرده است ، که نسخهٔ منحصر بفرد آن در کتابخانهٔ ملّی پاریس محفوظ است ، وتا حالا هیچ محقّقی بآن توجه نداشته است. این مثنوی که پیش‌از شاهنامهٔ فردوسی بنظم درآمده ، وتقریباً شامل پنج هزار بیت است ، قدیمترین مثنوی فارسی است ، که تمام‌آن بدون نقصان بزمان ما رسیده است ، وبدین جهت برای همهٔ کسانی که بتاریخ فرهنگ ایران علاقه دارند بسیار جالب است ، والبته شایان آن است که انتشار یابد . چون درج متن کامل آن در این کتاب ممکن نبود ، منتخباتی ازآن چاپ کردیم ، تا آنرا بخوانندگان محترم بشناسانیم .

٤) بسیاری از بیتهای پراکندهٔ شعراءِ قدیم در مأخذهای گوناگون بسرایندگان مختلف نسبت داده شده است . در جلو این بیتها ونیز در جلو بیتهائی که درصحت نسبت‌آنها بدان گویندگان شکّی موجود بود، علامت ستاره بشکل (✪) گذاشتیم ، تا تشخیص آنها آسان گردد . بیتهائی که نسبت آنها بیکی از این شاعران باحتمال قوی یا بیقین نا درست بود ، در ضمن بیتهای اصیل آن شاعر چاپ نشد ، وآنها را در ضمیمهٔ ابیات هر شاعر قرار دادیم .

٥) پاورقیهارا دو بخش کردیم . دربخش اوّل بنقل مآخذ اشعار، ودربخش دوّم بذکر نسخه بدلها پرداختیم .

درپایان از آقای هنری کربین که این کتاب‌را درجزو «گنجینهٔ‌نوشته‌های ایرانی» انتشار داده اند ، واز آقای حسن ره‌آورد که‌تصحیح نموندهای چاپی‌را بعهده گرفته ودراین کار کسل کننده بسیار کوشیده اند ، سپاسگزاری میکنم .

ژ . ل .

نشانه‌های اختصاری

آتشکده	تذکرهٔ آتشکده ، از روی «اته»
اته	H.Ethé, Rûdagî's Vorlaüfer und Zeitgenossen, *Morgenl. Forschungen*, Leipzig 1875
اته رودکی	H.Ethé, Beiträge... Rûdagî der Sâmâniden-dichter, *Goetting. Nachrichten* 1873
اصل	درمورد کتابی که‌ازروی‌یك نسخهٔ خطّی منحصربفردچاپ شده‌است ، همان نسخهٔ خطی بقول مصحح نسخهٔ چاپی؛ در مورد دانش‌نامهٔ میسری ، نسخهٔ خطی منحصربفردپاریس .
برهان قاطع	برهان قاطع ، چاپ‌معین، ٤ جلد ، تهران ۱۳۳۰ ـ ۱۳۳۵
تبقف	تاریخ بیهقی ، چاپ‌دکترغنی ودکترفیّاض ، تهران۱۳۲٤
تبقن	« چاپ س . نفیسی ، ۳جلد ، تهران ۱۳۱۹ ـ ۱۳۳۲
تبق	تاریخ بیهقی، هردو چاپ
تاه	تاریخ‌نامهٔ هرات ، چاپ صدیقی ،کلکته ۱۹٤۳ میلادی
ترج	ترجمان‌البلاغه ، تألیف رادویانی، چاپ ا .آتش،استامبول ۱۹٤۹ میلادی

تحفط	تحفة‌الملوك ، نسخهٔ خطی‌تهران ، ازروی مقالهٔ نفیسی در مجلّهٔ مهر، سال اول ، شمارهٔ ۷
تحفل	تحفة الملوك ، نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیائی در لندن
تس	تاریخ سیستان ، چاپ ملك‌الشعراء بهار ، تهران ۱۳۱٤
تسا	« نسخهٔ خطی‌تهران ، از روی چاپ بهار
تسپ	« نسخهٔ خطی پاریس
جامی	بهارستان جامی ، از روی «اته»
چمق	چهارمقاله ، تألیف نظامی عروضی، چاپ معین با تعلیقات ، کتابفروشی زوّار ، تهران
حدائق	حدائق‌السحر، تألیف رشید وطواط ، چاپ ع . اقبال، تهران
حدیقه	تذکرهٔ حدیقة‌الصفاء ، از روی «اته»
خلاصه	تذکرهٔ خلاصة‌الافکار ، ازروی «اته»
دهخدا	لغتنامه ، تألیف‌دهخدا ، تهران ازسال ۱۳۲۵ ببعد
ر.ك.	رجوع کنید
سفینه	سفینهٔ خوشگو ، ازروی «اته»
شاهنامه	شاهنامهٔ فردوسی ، چاپ کتابفروشی بروخیم ، ۱۰ جلد ، تهران ۱۳۱۳ – ۱۳۱۵
شرح‌قصیدهٔ‌ابوالهیثم	شرح قصیدهٔ فارسی خواجه ابوالهیثم ... جرجانی ، چاپ کربین ومعین ، تهران ۱۳۳٤
صفا تاریخ	ذ . صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، جلد ۱ ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۵
ظ	ظاهراً

عر	عرفات ، تذکرهٔ تقی اوحدی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ India Office در لندن
فج	فرهنگ جهانگیری
فاقد	یعنی : این نسخه فاقد بیت مورد نظراست
فحپ	فرهنگ حلیمی ، نسخهٔ لنینگراد (پترسبورگ)، ازروی «لفج»
فحم	فرهنگ حلیمی ، نسخهٔ مونیخ ، از روی «لفج»
فحمپ	« هردو نسخه، ازروی«لفج»(H^{mp} در«لفج»)
فح یا فحل	« « « (H در«لفج»)
فحن	« نسخهٔ پاریس
فر	فرهنگ رشیدی ، چاپ کلکته ۱۸۷۲ ــ ۱۸۷۵ میلادی
فش	فرهنگ شعوری ، چاپ استامبول ۱۱۵۵ هجری قمری
فق	فرهنگ شاهنامه ، تألیف‌عبدالقادر بغدادی(چاپ زالمان، پترسبورگ ۱۸۹۵ میلادی) ، از روی «لفج»
فم	مجمع‌الفرس یا فرهنگ سروری
قق	متن‌قصیدهٔ ابوالهیثم درباب‌دوّم کتاب‌جامع‌الحکمتین،تألیف ناصرخسرو ، چاپ کربین ومعین ، تهران ۱۳۳۲
قفا	متن قصیدهٔ ابوالهیثم درباب دوّم جامع الحکمتین ، نسخهٔ خطی، بقول کربین و معین
قج	متن قصیدهٔ ابوالهیثم در بابهای دیگر جامع الحکمتین ، نسخهٔ چاپی

قجا	متن قصیدهٔ ابوالهیثم در بابهای دیگر جامع الحکمتین ، نسخهٔ خطی بقول کربین ومعین
قش	متن قصیدهٔ ابوالهیثم در کتاب «شرح قصیده ...» ، چاپ کربین ومعین
قشا	متن قصیدهٔ ابوالهیثم در کتاب «شرح قصیده ...» ، نسخهٔ خطی بقول کربین ومعین
لا	لباب الالباب ، تألیف محمد عوفی ، چاپ براون ، جلد ۲ ، لندن ولیدن ۱۹۰۳ میلادی
لاس	لباب الالباب، نسخهٔ برلین، ازروی چاپ براون یاازروی «اته»
لاع	« نسخهٔ الیات (Elliott) ، ازروی چاپ براون
لبّ لباب	تذکرهٔ لبّ لباب ، ازروی «اته»
لفت	لغت فرس، تألیف اسدی طوسی، چاپ ع. اقبال ، تهران ۱۳۱۹
لفت س	لغت فرس ، نسخهٔ نفیسی ، ازروی چاپ اقبال
لفت ع	« نسخهٔ اقبال ، «
لفت ن	« نسخهٔ نخجوانی ، «
لفت نح	« حاشیهٔ نسخهٔ نخجوانی ، ازروی چاپ اقبال
لفچ	« چاپ پ. هرن ، برلین ۱۸۹۸ میلادی
لفی	« نسخهٔ کتابخانهٔ India Office در لندن
مخزن	تذکرهٔ مخزن الغرایب ، از روی «اته»
مع	المعجم فی معائیر اشعار العجم ، تألیف شمس قیس ، چاپ قزوینی ومدرّس رضوی ، تهران
مف	مجمع الفصحاء ، تألیف رضاقلی خان هدایت ، چاپ سنگی تهران ۱۲۹۵ هجری قمری

موم یا مؤنس‌م	مؤنس‌الاحرار، تألیف محمدبن‌بدرجاجرمی، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی‌ملك در تهران
موی یا مؤنس‌ی	مؤنس‌الاحرار، نسخهٔ کتابخانهٔ India Office درلندن
مو یا مؤنس	مؤنس‌الاحرار، هردونسخه
مهر	متن تحفة‌الملوك درمقالهٔ نفیسی در مجلّهٔ مهر، سال اوّل، شمارهٔ ۷
ندرت	تذکرهٔ ندرت، ازروی «اته»
نسخه	نسخه بدل
نفیسی	س. نفیسی، احوال‌واشعار ... رودکی، ۳ جلد، تهران ۱۳۰۹ - ۱۳۱۹
واله	ریاض‌الشعراء، تألیف‌واله، از روی «اته»
هفت‌اقلیم	هفت‌اقلیم، تألیف امین‌احمد رازی، ازروی «اته»

حنظلهٔ بادغیسی

یارم سپند اگرچه بر آتش همی‌فکند | از بهر چشم تا نرسد مر ورا گزند
اورا سپند و آتش نایذ همی بکار | با روی همچو آتش وباخال چون سپند

۳ مهتری گر بکام شیر در است | شو خطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی وعزّ ونعمت وجاه | یا چو مردانت مرگ رویاروی

۱-۲ : لا ، عر ، مف ، اته (لاس ، خلاصه ، هفت‌اقلیم ، واله)- مضارع || ۳-٤ : چمق ص٤۲ ؛ عر ، مف ، اته (هفت‌اقلیم) - خفیف

۱ اگر : گر . اته || ۲ آتش‌نایذ : مجمرنایذ . مف || خال : خاك . لاس || ٤ عز : ناز . عر ، مف ، اته || یاچو مردانت : یاکه مردست . چمق نسخه || رویاروی : رو با روی . عر ، مف

محمّد بن وصیف

ای امیری که امیران جهان خاصّه وعام

بنده وچاکر ومولات وسکبند وغلام

ازلی خطّی ور لوح که ملکی بدهیذ

به ابی یوسف یعقوب بن اللیث همام

بلتام آمذ زنبیل ولتی خورد پلنگ

لتره شذ لشکر زنبیل وهبا گشت کنام 3

لمن الملك بخواندی تو امیرا بیقین

یا قلیل الفئه کت داذ ور آن لشکر کام

عمر عمّار ترا خواست وزاو گشت بری

تیغ تو کرد میانجی بمیان دذ و دام

۱–٦ : تس ۲۱۰–۲۱۱ ، تسپ ورق ۹٦آ (درمدح یعقوب بن‌لیث صفاری کمی بعداز سال۲۵۱ هجری) ـ رمل

---

۱ مولات . تصحیح بهار : مولای . تس ، تسپ || سکبند . تصحیح بهار : سك‌بتد . تس‌ـ سك و بند . تسپ ـ توهستند. تسپ حاشیه || ۲ ازلی : اولین . تسپ || خطی : حظی . تس || بدهیذ: بدهند. تسپ || به ابی : بی‌ابی . تس‌ـبابی. تسپ || ۳ بلتام : بکنام . تسپ || خوردپلنگ : خور بلنك . تس ـ خووبلنك . تسپ ـ خورد و برفت . تسپ حاشیه || گشت : کست . تس ٤ بیقین : بقین . تس || یا قلیل‌الفئه کت داذ ورآن : با قلیل الفیه کد زاد وران . تس ، تسپ || میانجی: میانحی . تس | بمیان : میان . تسپ

عمر او نزد تو آمذ که تو چون نوح بزی
در آکار تن او سر او باب طعام ۶

ای دل مکرین از طبران که — بیروزه نمای از صدف مرجان
ورافع اکران که شدش خسعه — از فعل ابی حفص شه جیشان

۹ کوشش بنده سبب از بخشش است — کار قضا بوذ وترا عیب نیست
بوذ وببون از صفت ایزد است — بندهٔ درماندهٔ بیچاره کیست ؟
اوّل مخلوق چه باشذ ؟ زوال — کار جهان اوّل و آخر یکیست
۱۲ قول خداوند بخوان : فاستقم — معتقدی شو وبرآن بر بایست

مملکتی بوذ شده بی قیاس — عمرو برآن ملك شذه بوذ راس
ازحد هند تا بحد چین وترك — ازحد زنگ تابحد روم و گاس
۱۵ راس ذنب گشت وبشد مملکت — زر زده شذ ز نحوست نحاس
دولت یعقوب دریغا برفت — ماند عقوبت بعقب بر حواس

۷–۸ : تس۲۵۳ ، تسپ ورق ۱۱۶ آ (بعد ازمرگ رافع بن هرثمه بسال ۲۸۳ هجری سروده شده) – هزج ؟ متن این دوبیت خراب است وماآن را عیناً مثل تس نوشتیم | ۹–۱۲ : تس۲۶۰، تسپ ورق۱۱۹ ب (بعداز گرفتار شدن عمروبن لیث بسال ۲۸۷ هجری سروده شده) – سریع || ۱۳–۲۳ : تس۲۸۶–۲۸۷ ، تسپ ورق ۱۳۲ب (درزمان امیرسیستان لیث بن علی بعدازسال ۲۹۶ هجری سروده شده) – سریع

۷بیروزه: بیرون . تسپ | ۸خسعه: حننعه . تسپ – شاید«خسته» | شه : شبه . تسپ || ۹ کوشش : کوبش . تس || از بخشش است : ازبخشش است . تس – ازبخش راست . تسپ || ۱۰ ببوذ : بهود . تس – ببود . تسپ || ۱۴ گاس . کذا درتس : کاس . تسپ || ۱۵ راس : راس و . تسپ | بشذ : بسد . تس

عمر عمرو رفت وزاو ماند باز — مذهب روباه بنسل ونواس

ای غمّا کامذ وشاذی گـذشت — بوذ دلم دایم از این پر هراس ۱۸

هر چه بکردیم بخواهیم دیذ — سوذ نـدارذ ز قضا احتراس

ناس شذند نسناس آنکـه همه — واز همه نسناس گشتند ناس

دور فلك گردان چون آسیا — لاجرم این اسّ همه کرد آس ۲۱

ملك ابا هزل نکرد انتساب — نور ز ظلمت نکند اقتباس

جهد و جد یعقوب بایذ همی — تا که ز جدّه بدر آیذ ایاس

---

۱۷ عمرعمرو ∙ عمر وعمر تس ، تسپ | باز: بار . تس، باف . تسپ || ۱۸ پر: بر. تسپ | ۱۹ بکردیم : بکردیم و تسپ | ۲۱ کردان . ZDMG 101 ∙ 231 (تصحیح قیاسی آقای رمپیس) : کردن ∙ تس ، تسپ

بسّام کورد

هر کـه نبوذ اوی بدل متّهم — بر اثر دعوت تو کـرد نعم

عمر ز عمّار بذان شذ بری — کاوی خلاف آورد تا لاجرم

دیذ بلا بر تن و بر جان خویش — گشت بعالم تن او در الـم ۳

مکّه حرم کرد عرب را خذائ — عهد ترا کرد حرم در عجم

هر که در آمذ همه باقی شذند — باز فنا شذ که ندیذ این حرم

۱ـ۵ : تس ۲۱۱ ـ ۲۱۲ ، تسپ ورق ۹۶ب (درمدح یعقوب بن لیث صفاری کمی بعد از سال ۲۵۱ هجری) ـ سریع

۱ اوی : او . تس ، تسپ || ۵ ندیذ : بدید . تس ـ ندید . تسپ

محمّد بن مخلّد

جز تو نزاد حوّا و آدم نکشت — شیر نهادی بدل و بر منشت

معجز پیغمبر مکّی توئی — بکنش وبمنش وبگوشت

فخر کند عمّار روز بزرگ — گوهذ آنم من که یعقوب کشت ۳

۱–۳ : تس ۲۱۲ ، تسپ ورق ۹۶ ب (درمدح یعقوب بن لیث صفاری کمی بعد از سال ۲۵۱ هجری) – سریع

۲ روز بزرگ : روزی بزرگ : تس ، تسپ || ۳ گوهذ آنم من که : گوهدانم ، تس(دراصل نسخهٔ‌خطی «من» نبوده وبعدها با مرکبی قدیم آنرا افزوده‌اند) – گوید آنم که : تسپ

محمود ورّاق

نگارینا بنقد جانت ندهم　　گرانی در بها ارزانت ندهم
گرفتستم بجان دامان وصلت　　دهم جان از کف و دامانت ندهم

۱–۲ : مف – هزج

۲ دهم : نهم . مف

فیروز مشرقی

مرغیست خدنگ ای عجب دیذی　　مرغی که همه شکار او جانا؟
داده پر خویش کرگسش هدیه　　تا بچّه اش را برد بمهمانا

نوحه گر کرده زبان چنگ حزین از غم گل
موی بگشاده و بر روی زنان ناخونا　　۳
که قنینه بسجود اوفتد از بهر دعا
که ز غم بر فکند یك دهن از دل خونا

✡ بخط و آن لب و دندانش بنگر　　که همواره مرا دارند در تاب
✡ یکی همچون پرن بر اوج خورشید　　یکی چون شایورد از گرد مهتاب　　۶

۱–۲ : لا ، عر ، مف ، اته (لاس ، مخزن) ـ هزج || ۳–٤ : مع ص ۲۲٤ ـ رمل || ٥–٦ : /شایورد / لفچ ، لفی (منسوب به «مشتری») ، لفت ، فحم ، فم ، فر ، فش ، فق : مف (منسوب به عسجدی) ـ هزج

---

۱ ای : او . مف || دیذی : دیده . لاع ـ دیری ، عر || مرغی : تامرغی . لاس || جانا : جانها (وبعدا به «جانا» اصلاح شده است) . لاس ـ حبانا . مف || ۲ تا بچه اش را : تانه بچه اش . لاس مخزن (اته) ـ تابجه اش . عر || بمهمانا : بهم مانا . لاس || ۳ زبان : زمان . مع چاپ قزوینی (ظاهراً غلط چاپ) || موی : روی . مع نسخه || ٥ بخط : بخد ، مف || همواره : پیوسته . فم || ٦ پرن : پری : فحم ، فش ـ بروی . مف || براوج : دراوج . لفچ ، لفت ع س ، فم ـ در لوح . لفی ـ اوج . مف || شایورد : شاتورد . فر || ازگرد : ازدور . فم ، فر ـ دور . فق || شایورد از گرد مهتاب : درشهواری بمتاب ـ مف

سرو سیمین ترا در مشک تر زلف مشکین تو سر تا پا گرفت

هست پروین چو دستهٔ نرگس همچو بنّات نعش رنگینان

✿ مگر غیب وعیبست کایزد نداذت دگر هرچه بایست دانی و داری

---

۷ : مف ـ رمل || ۸ : /رنگینان/ لغت (فقط درلح : منسوب به «مشرقی») ـ خفیف || ۹: ترج ۲٤۵ ب (منسوب به «پیروزی») ـ متقارب

ابو سلیك گرگانی

در جنب علوّ همّتت چرخ　　　　مانندهٔ وشم پیش چرغ است

بمژه دل زمن بدزدیدی　　　　ای بلب قاضی و بمژگان دزد
مزد خواهی که دل ز من ببری　　　　این شگفتی که دید دزد بمزد ؟ ۳

خون خود را گر بریزی برزمین　　　　به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست　　　　پند گیر وکار بند وگوش دار

در این زمانه بتی نیست از تو نیکوتر　　　　نه بر تو برشمنی ازرهیت مشفق تر ۶

از فرط عطای او زند آز　　　　پیوسته ز امتلا زراغن

ای میر بوحمد که همه محمدت همی
از کنیت تو خیزد وز خاندان تو

---

۱ : /وشم/ فج ، فم ، فر ، فش- هزج || ۲-۳ : لا ، عر ، مف ، اته (لاس) ـ خفیف || ٤-٥ : لا ، عر، اته (لاس ، مخزن) ـ رمل || ٦ : مع ص ۲۱٤ («بوسلیك») ـ مجتث || ۷: /زراغن / فج ، فم (بی‌نام شاعر) ، فر ، فش ـ هزج || ۸ : مع ص ۲۳۰ («بوسلیك») ـ مضارع

۱ مانده : مانند . فج || پیش : بپیش ° فج || ۳ ببری : بردی . مف || این شگفتی : ای شکفتکی . عر- ای‌شگفتا . مف || دید: دیده . لاس ، مف ـ دیدو (وبعداً «و» حذف‌شده‌است). لاع || دزد بمزد : دزدی ومزد . مف || ٤ درکنار : برکنار . عر|| ٦مشفق‌تر : خستوتر. دهخدا (تصحیح قیاسی ؟)|| ۷ عطای : عطسهای . فش || آز : آن . فش

ضمیمه

۹

✿ خوشا نبیذ غارجی با دوستان یك دله
گیتی بآرام اندرون مجلس ببانگ وولوله

. . .

✿ مجلس پراشیذه همه میوه خراشیذه همه
زرها بپاشیذه همه نقل گران کرده یله

۹: منسوب به شاکر بخاری (لفت‌س بلغت «غارج»)، «عرتاسی» (کذا ؛ لفج)، ابوسلیك (فج، فر، فش)، رودکی (نفیسی ۱۰۶۸)؛ بی‌نام‌شاعر (فم) || ۱۰ : منسوب به شاکر بخاری (لفت س بلغت «پراشیده»، فم، فر، فش)، «ابو شاکر» (لفت‌ن)؛ نفیسی ۱۱۴۰ نوشته که اگر بیت‌قبل از اشعار ابوسلیك باشد این‌بیت نیزاز همان شاعر خواهد بود.

شهید بلخی

قصائد، غزلیات، قطعات

یری محنتی ثمّ یخفض البصرا　　فدته نفسی تراه قد سفرا

داند کز وی بمن همی چه رسد　　دیگر باره ز عشق بی خبرا

أما تری وجنتی من غمزه　　و سایلا کالجمان مبتدرا ۳

چو سدّ یأجوج بایذی دل من　　که باشذی غمز گانش را سپرا

فضّل حلمی و خاننی جلدی　　و من یطیق القضاء والقدرا

وگر بدانستمی که دل بشوذ　　نکردمی بر ره بلا گذرا ۶

اورمزدی اند سُکّان سماء　　سخرهٔ فرمان دو آهرمنا

۱–٦ : ترجمان ۲۷۷ب– منسرح | ۷ : شرح قصیدهٔ ابوالهیثم ص۳۱ – رمل

---

۱ محنتی ثم ۰ کذا دراصل (خلاف وزن) || یخفض : یحفض . اصل || ۳ غمزه (؟): عصرة . اصل || کالجمان : کالحمان . اصل || ٤ بایذی ؛ بایذ . اصل || غمز گانش : غمزه کانش . اصل || ۵ فضل: فصلی. اصل || خاننی : حامی. اصل || القضاء : القضا . اصل || ۷ سکان. چاپ : سعاد . اصل || آهرمنا : اهرمنا اصل

یك تازیانه خوردی برجان ازآن دوچمش
کز درد او بماندی مانند زرد سیب

۹ کی دل بجای داری پیش دو چمش او
کو چمش‌را بغمزه بگرداند از وریب

یا رب بیافریذی روئی بذین مثال
خوذ رحم کن بر امّت واز راهشان مکیب

دانشا چون دریغم آئی از آنك — بی بهائی و لیکن از تو بهاست
۱۲ بی تو از خواسته مبادم گنج — همچنین زاروار با تو رواست
با ادب‌را ادب سپاه بس است — بی ادب با هزار کس تنهاست

۸-۱۰: /کیب/لفج (فقط۹-۱۰)، لفی(ایضا) ؛ /مکیب/لفت (هرسه بیت فقط در س ؛ ع و ن فقط بیت ۱۰دارند)، فحم ، فش- مضارع/|| ۱۱-۱۳:لا ، مف ، اته (هرسه بیت درلاس؛۱۲-۱۳ درهفت اقلیم ؛ ۱۳ در مخزن ، آتشکده ، واله ، خلاصه) ؛ ۱۳ : تحفل ٥٥ ب (بی نام شاعر) - خفیف

---

۸ خوردی : خوردهٔ . فحم ، فش || چمش . فحم : چشمش . لفت - چشم . فش || (مصراع دوم) : کز زخم‌آن بماندهٔ برسان زردسیب ، فحم - کز درد آن بماندهٔ برسانه دردسیب. فش || ۹ داری : دارد . لفت || پیش دو : در پیش . لفت || چمش‌او ، فحم : چشم او . لفج ، لفی ، فش - چشمش‌او ، لفت || چمش را . فحم : چشم‌را . لفج ، فش - چشمش را . لفی ، لفت || از وریب : آز وزیب . لفج || ۱۰ بیافریذی : چو آفریذی . لفتن - توآفریدهٔ . فش || امت و از : ایشان وز . لفتن || ۱۱ دریغم آئی : دریتیم ای . اته || ۱۲ گنج : هیچ . هفت اقلیم (اته) || (مصراع اول) : کراز توخواسته نیابم وکنج . مف || ۱۳ کس : تن . تحفل

بسخن مانذ شعر شعرا روذکی‌را سخنش تلو نباست
شاعران‌را خه واحسنت مدیح روذکی‌را خه واحسنت هجاست ۱۵

بر گزیذم بخانه تنهائی از همه کس درم ببستم چست

قی اوفتذ آنرا که سر وریش تو بینذ
زان خلم وزان بفچ چکان بر سر ورویت

همی نسازذ با داغ عاشقی صبرم چنان کجا بنسازذ بنانج باز بنانج ۱۸

پی مهد اطفال جاهت سزذ که عقد ثریا شوذ بازپیچ

۱۴-۱۵ : لاجلد ۱ ص۶ ، انه رودکی ص ۶۷۵ (لاس ، هفت اقلیم ، سفینه) ـ رمل || ۱۶ : /چست / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ـ خفیف|| ۱۷ : / بفچ/ لفج ، لفی ، لفت (س فاقد)، فحپ؛ / پفچ / فحم ،فش ـ هزج || ۱۸ : /بنانج/ لفج ، لفت ـ مجتث ||۱۹: /بازپیچ/ فم ، فر («شهیدی») ـ متقارب

---

۱۴ تلونباست . تذکرهٔ بزم‌آرا نسخهٔ موزهٔ بریتانیائی Or. 3389 ورق ۱۰۷ آ :تلوبناست . لا ـ تلوینهاست . « در بعضی نسخه‌ها » (نفیسی ۷۹۳) ـ تلو نبیست . نفیسی ۷۹۳ || ۱۵ خه (درمصراع اول) : جه . لاس || هجاست : هجیست . نفیسی۷۹۳|| ۱۷ اوفتذ : افتد . لفت || ریش‌تو . لفت : روی‌تو . لفج ـ ری‌تو . لفی|| خلم : حلم . لفج‌اصل ، لفی || سروروپت . لفت: سررویت . فحپ ـ برورویت . فحم ، فش ـ برو بر روی . لفج ، لفی || ۱۸ بنسازذ . نبسازد . لفج || باز : با . لفت ن || ۱۹ که عقد : عقد. فر || شوذ . نشود . فر

جهان گواست مراورا که درجهان ملکست
بزرگوار وسزاوار نصرت وتأیید

بداذ نعمت و بس شاکرست در نعمت
٢١ بر این دو باشذ سلطان و تخت را تأبید

گر فراموش کرد خواجه مرا خویشتن را برقعه داذم یاذ
کوذك شیرخواره تا نگریست ماذر اورا بمهر شیر نداذ

عطات باذ چو باران دل موافق خویذ
٢٤ نهیبت آتش وجان مخالفان پذه باذ

بتیر از چشم نابینا سپیذی نقطه بر دارذ
که نه دیذه بیازارذ نه نابینا خبر دارذ

دهان دارذ چویك پسته لبان دارذ بمی شسته
جهان برمن چویك پسته بذان بسته دهان دارذ

٢٠-٢١: لا («درمدح ... امیر سعید ابوالحسن نصربن اسماعیل [کذا!] بن نصرالسامانی»)، مف اته (لاس) ـ مجتث || ٢٢-٢٣: لا («بنزدیك ابوعبدالله محمدبن احمد جهانی[کذاباصهانی در لاع] نویسد»)، اته (لاس، مخزن) ـ رمل || ٢٤: /پده/ لفت (فقط درنح) مجتث || ٢٥. ترج ٢٦٠ ب، مع ٢٣٨ بی‌نام‌شاعر) ـ هزج || ٢٦: /پسته/ لفچ، لفی، لفت (عون فاقد) ـ هزج

---

٢٠ بزرگوار و. بزرگوار. لاس || ٢١ بر این. بدین. مف || سلطان وتخت. دهخدا: سلطان تخت. لا. مف || تأیید. دهخدا: تأیید. لا ع س (قافیهٔ بد) پائید. مف، لاچاپ (غلط چونکه پائیذ با «ذ» نمیتواند باتأیید که «د» داردقافیه بشود) || ٢٤ پذه: پده. لفت || ٢٥ سپیذی نقطه: سپیذه باك مع. || ٢٦ چویك پسته: بذان بسته: چو یك بسته بدان بسته. لفی، لفت ـ چنین بسته بدان پسته. دهخدا

۲۷ زمانه از این هردوان بگذرذ تو بگوال چیزی کز او نگذرذ

صفّ دشمن ترا ناستذ پیش ور همه آهنین ترا باشذ

هر که باشذ تشنه وچشمه نیابذ هیچ جای
بیگمان راضی بیایذ گر بیایذ آبکنذ

۳۰ آن کسی‌را که دل بوذ نالان او علاج خلاشمه بکنذ

ابر همی گریذ چون عاشقان باغ همی خنذذ معشوق‌وار
رعد همی نالذ مانند من چونکه بنالم بسحرگاه زار

---

۲۷ : / گوال / لفج ـ متقارب || ۲۸ : / ترا / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد ؛ ن بی‌نام شاعر) ، فم ـ خفیف || ۲۹ : / آبکند / لفج ، لفی ، لفت (ع ون فاقـد) ، فحم ؛ این بیت بـا بیتی منسوب به بهرامی که در فش در ذیل لغت «آبگیر» آمده است شباهتی تام‌دارد ـ رمل || ۳۰ : / خلاشمه / لفج ، لفی ، فحم ، فم ، فر ، فش ـ خفیف || ۳۱ ـ ۳۲ : لا ، مف ، اته (لاس) ـ سریع

---

۲۷ تو بگوال : می گوال . لفج اصل || نگذرذ : بگذرذ . لفج || ۲۸ ناستذ : نبیند . لفت ن || ور : گر . فم || ۲۹ تشنه وچشمه . دشیشه : تشنه [و] چشمه . لفت ـ تشنه چشمهٔ . لفج ـ بشه چشمه . لفی || بیایذ : سایذ . لفج اصل ـ بباشد . فحم ـ نماید . دشیشه || بیابذ : ساید . لفج اصل ـ بیاید . فحم || ۳۰ بکنذ : نکنذ . لفج ـ داند . فم ، فر

۳۳ ای کار تو زکار زمانه نمونه تر — او باشگونه وتوازاو باشگونه تر

در کوی تو ابیشه همی گردم ای نگار
دزدیده تا مگرت ببینم ببام بر

ای من رهی آن روی چون قمر — وان زلف شبه رنگک پر ز ماز

۳۶ مار یفتنج اگرت دی بگزید — نوبت مار افعی است امروز

✿ از چه توبه نکنذ خواجه که هرجا که بوذ
قدحی می بخورذ راست کنذ زوذ هراش

---

۳۳ : / باشگونه / لفج ، لفی ـ مضارع || ۳٤ : / ابیشه ، انیشه ، ایشه ، آیشه / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن) ، فحل ، فم ، فش ـ مضارع || ۳۵ : / ماز / لفت (ع فاقد) ـ قریب || ۳٦ : / یفتنج ، یغنج ، یفتنج ، یفتج / لفج ، لفی ، لفت ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ـ خفیف || ۳۷ : / هراش / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد ؛ در ن منسوب به رودکی) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ؛ بقول نفیسی ۱۰٦۰ این بیت بابو شکورنیز منسوب شده‌است (مأخذ ؟) ـ رمل

---

۳٤ همی : می . لفج اصل ، لفی || نگار : نگارا . لفج || ببینم : بینم . لفت || بر : در . فم || ۳٦ یفتنج : یفنج . لفج اصل ، لفی ، لفت ـ یفتنج . فحم ، فم ـ یفنج . لفت ن ـ یفتج . فر || اگرت دی : دی گرت . لفت س || بگزیذ : نگزید . لفت ن || ۳۷ بوذ : رود . فج ، فر ، فش || که هرجا که بوذ : جو هرجای رود . فم || قدحی : فرخی . لفج ، لفی ـ قدح . فم || بخورذ : نخورذ . لفج اصل ـ نخورد . لفی || بخورذ راست کنذ : بیخورده کندی . فم ـ نخورده کندی . فج ، فر ، فش || راست کنذ زوذ هراش : زود کند راست خراش . لفی

بر دل هر شکسته زذ غم تو   چون طبق بند از صنیعت فش

۳۹ چند بردارذ این هریوه خروش   نشوذ باذه بر سروذش نوش

راست گوئی که در گلوش کسی   پوشکی‌را همی بمالذ گوش

من رهی آن نرگسك خردبرك   برده بکنبوره دل ازجای خویش

✡ ای خواجه گر بزرگی واشغال نی ترا

۴۲ برگیر جاخشوك وبرو می درو حشیش

ببوی نرم هم بصبر ودرم   چون بزین ولگام تند ستاغ

---

۳۸ : / فش / لفت (فقط در نح) ـ خفیف || ۳۹ : / خروش / لفچ ، لفی ، لفت (فقط در نح) ـ خفیف || ۳۹ـ۴۰ : / پوشك / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ؛ / هریوه / فج ، فم ، فر ، فش || ۴۱ : / کنبوره / لفت (فقط در نح) ـ سریع || ۴۲ : ٪ جاخشوك ، جاخسوك / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد ؛ منسوب به‌دقیقی) ، فحم ، فج ، فر (فقط مصراع دوم) ، فش ـ مضارع || ۴۳ : / ستاغ / لفچ ، لفی ، لفت (فقط در نح) ـ خفیف

---

۳۹ هریوه : بغیض ۰ لفت ن (بلغت پوشك) || نشوذ : نشنوذ . لفچ (بلغت خروش) ، لفی (ایضا) || سروذش : سماعش . لفچ (بلغت پوشك) || ۴۲ گر : با ۰ لفچ ، لفی || بزرگی و : بزرگی . لفچ ، لفی || برگیر : بردار . فر || جاخشوك : جاخسوك . فحم ، فج ، فر ، فش || برو : بدو . فحم ، فش || ۴۳ ببوی : ببوی . لفچ اصل ـ سوی . لفی ـ بشوی . لفچ ، لفت || نرم هم بصبر : برم قصیر . لفچ ـ بدم قصر . لفی || چون : چو . لفچ ، لفی || تند : بند . لفچ ، لفی

☆ دریغ فرّ جوانی وعزّ وای دریغ
عزیز بوذ از این پیش همچنان سپریغ
بناز باز همی پرورذ ورا دهقان
۴۵ چو شذ رسیذه نیابذ زتیغ تیز دریغ

ای از رخ تو تافته زیبائی واورنگ
افروخته از طلعت تو مسند واورنگ

بر ُکه وبالا چوچه؟ همچون عقاب اندرهوا
بر تریوه راه چون چه؟ همچو برصحرا شمال

۴۸ عیب باشذ بکار نیك درنگ گر شتاب آمذ ای رفیق ملام
عاقبت‌را هم از نخستین بین تا بغفلت گلو نگیرذ دام

بتا نگارا از چشم بذ بترس ومکن چرا نداری باخوذ همیشه چشم‌پنام؟

---

۴۴ : / سپریغ / لفچ ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) ، فر (منسوب به مولوی) ، فش (بی نام شاعر) ؛ ۴۵ : لفت (فقط در نح) ـ مجتث || ۴۶ : / اورنگ / لفچ ، لفت (ع فاقد) ، فم ـ هزج ۴۷ : / تریوه / لفچ ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) ، فچ ، فر ، فش ـ رمل || ۴۸ـ۴۹ : مف ـ خفیف ۵۰ : / پنام ، بنام ، چشم بنام / لفچ ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) ، فم ، فش ـ مجتث

---

۴۴ : دریغ روز جوانی هزار بار دریغ که شادمانی من راست بود چون سپریغ . فر ، فش | وای : اوی . دهخدا | ۴۵ دریغ : گریغ . دهخدا | ۴۶ تافته : یافته . لفچ | زیبائی و : زیبائی . لفچ ، لفی | اورنگ : افرنگ . فم | ۴۷ ُکه و بالا : ُکه والا . لفچ ، لفی || همچون : همچو . لفچ اصل . لفی | بر که و بالا چو چه همچون : بر گریوه راه چون چه چون . فر || تریوه : گریوه . لفچ ، لفی | شمال : تریوه . لفچ . لفی ـ تریوه . لفچ اصل || ۵۰ بتا . لفچ ، لفی ، لفت ن ، فم ، فش : بیا . لفت (تصحیح قیاسی ؟) || ومکن : مکن . لفچ ـ همی . فم ، فش || نداری با خوذ همیشه : نخواهی با خویشتن تو . فم ، فش | پنام : بنام . لفی ، لفت

دعوی کنی که شاعر دهرم ولیك نیست

در شعر تو نه حکمت ونه لذت ونه چم ۵۱

عشق او عنکبوت‌را ماند   بتنیذست تفنه گرد دلم

. . .

دانش وخواسته است نرگس وگل   که بیك جای نشکفند بهم

هرکرا دانش است خواسته نیست   وآنکه‌را خواسته است دانش کم ۵۴

✿ دوجوی روان در دهانش زخلم

دو خرمن زده بر دو چشمش زخیم

از بنا گوش لعل گون گوئی   بر نهاذست آلغونه بسیم

✿ اگر بگروی تو بروز حساب   مفرمای درویش‌را شایگان ۵۷

---

۵۱ : / چم / لفچ ، لفی ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ـ مضارع || ۵۲ : / تفنه / لفچ ، لفی ، فحم ، فج ، فر ، فش ـ خفیف | ۵۳ـ۵٤ : لا ، مف ، اته (لاس ، هفت اقلیم ، فش از روی فرهنگ فوارس ؛ فقط بیت ۵٤ در سفینه) ؛ / خواهش / فج ، فش | ۵۵ : / خیم / لفچ، لفی، لفت (ع وس فاقد) ، فج (منسوب به‌منجیك) ، فم (ایضا) ، فر (ایضا) ، فش(ایضا)، فق (ایضا) ؛ بقول نفیسی ۱۱۰۰ این بیت به رودکی نیزمنسوب شده است (مأخذ ؟) ـ متقارب || ۵٦ : / آلغونه / لفت (فقط در نح) ـ خفیف || ۵۷ : / شایگان / لفچ ، لفی ، فحم، فج ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فق (منسوب به شاهنامه ؛ دست خورده) ؛ مع ص ۱۷٦ (فقط مصراع دوم) ـ متقارب

---

۵۱ حکمت ونه لذت : لذت ونه حکمت . فج ، فر || ۵۳ خواسته است : خواهشند . فج ، فش || ۵٤ هر کرا . هر کجا . فش | خواسته نیست : خواهش نیست . فج ـ وخواهش نیست . فش | وآنکه را : هرکرا . مف ، فج ـ هرکجا . فش || خواسته‌است : خواهش‌است . فج ـ خواهش است و . فش || ۵٦ لعل‌گون : کزصفا . نفیسی ۱۲۳۲ (مأخذ ؟) || آلغونه : والغونه . نفیسی ۱۲۳۲ (مأخذ ؟)

شوذ بذخواه چون روباه بذ دل چو شیر آسا تو بخرامی بمیدان

مر مرا آگاهی از راه بزرگ نهلذ رفتن همی با کاروان

۶۰ کفلش با سلاح بشکفتم گرچه برتابذ آن میان وسرون

چو زر ساوه چکان ایژك ازاو لیکن چو بنشستی
شذی زر ساوه چون سیمین پشیز و غیبهٔ جوشن

هرگز تو بهیچ کس نشائی برسرت دو شوله خاك وسرگین

۶۳ تا کی دوم از گرد در تو کاندر تو نمی بینم چربو
ایمن بزی اکنون که بشستم دست از تو باشنان و کنستو

---

۵۸ : / آسا / لفت (فقط در س و ن ؛ ن بی نام شاعر) ، فم ، فش ـ هزج || ۵۹ : شرح قصیدهٔ ابوالهیثم ص ۴۳ ـ رمل || ۶۰ : / سرون / لفت (ع فاقد) ـ خفیف || ۶۱ : / ایژك / لفج ، لفی ، فحل ؛ / بلك / لفت (فقط در نح) ـ هزج || ۶۲ : / شوله / لفت (فقط درن) ـ هزج || ۶۳-۶۴ : / کنستو ، کنشتو / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فج ، فش ـ هزج

---

۵۸ شوذ بذخواه چون : عدوی او شود ۰ فم ، فش || تو بخرامی : خرامد او ۰ فم ـ او خرامد . فش || بشکفتم : کذا درلفت || ۶۱ بنشستی : بنشینی . لفی || پشیز و : پشیزه . لفج، لفی || غیبهٔ : عیبهٔ . لفج اصل ، لفی ـ غیبه و لفج ، فحل || (تمام بیت) : چو زر ساو چکان بلك ازو چو بنشستی شدی پشیزهٔ سیمین عیبهٔ جوشن . لفت (مجتث) || ۶۴ دوم : روم . لفج || باشنان و : بصابون و . فج ، فش || کنستو : کنشتو . لفت ـ خبستو . لفی (درذیل لغت «کنستو»)

✡ خنك این آفتاب وزهره وماه   که نباشند جاوذانه تباه

✡ همه بریك نهاذ خویش دوند   که نگردند هرگز ازیك راه   ٦٦

✡ راست گوئی ستارگان ملکند   چشمهٔ آفتاب شاهنشاه

✡ نه بخوانید نائحه مشغول   یا بتدبیر کین وحرب وسپاه

✡ دوستانند پیش رویا روی   یك بدیگر همی کنند نگاه   ٦٩

. . .

بر فلك بردو شخص پیشه‌ورند   این یکی درزی و آن دگر جولاه

این ندوزد مگر کلاه ملوك   وآن نبافذ مگر پلاس سیاه

. . .

عذر با همّت تو بتوان خواست   پیش تو خامش وزبان کوتاه   ۷۲

همّت شیر از آن بلند ترست   که دل آزار باشذ از روباه

نه بیحد دلم جون رسحه سنم   کشاید بر غم سج زنده

٦٥-٦٩ : رسائل اخوان الصفاء چاپ مصر ۱۳٤۷ جلد ۱ص ۹۳-۹٤ ، چاپ بیروت ۱۳۷٦ جلد ۱ ص ۱۳۹ (بی نام شاعر ؛ ر . ك . نفیسی ۱۲۳۲) ـ خفیف || ۷۰ - ۷۱ : مف ، اته (آتشکده ، ندرت ، هفت اقلیم ، سفینه) || ۷۲-۷۳ : ترج ۲٦۸ ب || ۷٤ : / زنده / لفی ـ بحر ؟

---

٦۸ (مصراع اول) : کذا در اخوان الصفاء هر دو چاپ ـ شاید « نه بخوابند یا به ... مشغول» صحیح باشد || بتدبیر ، نفیسی ۱۲۳۲ : بتدیین . اخوان الصفا هر دو چاپ || کین : دین . نفیسی ۱۲۳۲ || سپاه : سیاه . اخوان الصفا هردوچاپ || پیش . نفیسی ۱۲۳۲ : بیش . اخوان الصفا هر دو چاپ || ۷۰ بر فلك : بفلك . ندرت ، سفینه (اته) || بردو : هر دو . ندرت (اته) || این : آن . ندرت (اته) || وآن : آن . مف || ۷۱ این : آن . ندرت (اته) || وآن : آن . هفت اقلیم (اته) ـ وین . ندرت (اته) || پلاس : گلیم . ندرت (اته) | ۷٤ : کذا در اصل

جهانیان‌را دیذم بسی ز هر مذهب
۷۵ بسی بدیذم از گونه گونه جذکاره

✩ همه دیانت ودین ورز ونیك‌رائی کن
که سوی خلد برین باشذت گذرنامه

اگر غم‌را چو آتش دوذ بوذی جهان تاریك بوذی جاوذانه
۷۸ در این گیتی سراسر گر بگردی خرذمندی نیابی شاذمانه

موی سپیذ وروی سیاه.وزنخ بچین
بوزینهٔ خرف شذه وگشته کاینه

---

۷۵ : / جدکاره / فج ، فر، فش ـ مجتث || ۷٦ : / گذرنامه / لفج ، لفی ، لفت (در س منسوب به «شهرهٔ آفاق») ، فم ، فر(فقط مصراع دوم) ، فش ـ مجتث || ۷۷-۷۸ : لا ، مف ، اته (لاس ، مخزن ، ندرت ، هفت اقلیم ، واله ؛ در آتشکده وسفینه فقط بیت ۷۷) ـ هزج || ۷۹ : / کاینه / لفج ، لفی ، فحم ، فش ـ مضارع

---

۷٦ ورز : جوی . لفت س نح ، فم ، فش || ۷۷ تاریك بوذی : تاریك بود . لاس (اته) ـ تاریك ماندی . سفینه (اته) || ۷۸ در این : برین . لاس ، اته ـ بدین • هفت اقلیم (اته) || ۷۹ زنخ . لفی : رخ . لفج ، فش || بوزینهٔ . دهخدا : برزینت . کذا درنسخه‌ها || خرف . دهخدا : صدف . لفج ، لفی ـ طرف . فش

مرا بجان تو سوگند وصعب سوگندی
که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی
دهند پندم ومن هیچ پند نپذیرم
که پند سون ندارن بجای سوگندی ۸۱
شنیذه‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت
که آرزو برساند بآرزومندی
هزار کبك ندارن دل یکی شاهین
هزار بنده ندارن دل خذاوندی
ترا اگر ملك چینیان بدیذی روی
نماز بردی و دینار بر پراکندی ۸٤
وگر ترا ملك هندوان بدیذی موی
سجود کردی وبتخانه‌هاش برکندی
بمنجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم
بآتش حسراتم فکند خواهندی
ترا سلامت باذ ای گل بهار بهشت
که سوی قبلهٔ رویت نماز خوانندی ۸۷

۸۰-۸۷ : مؤنس ـ مجتث

۸۱ که پند : گویند . مؤنس ی || ۸۷ باز ای گل : باد ابکل . مؤنس م || قبلهٔ رویت نماز خوانندی . نفیسی ۱۲۲٦ (مأخذ ؟) : قبله برند روی من بخواهندی . کذا در مؤنس ی م

چون چلیپای روم از آن شذ باغ
کابر بر بست باغ را عسلی
ابر چون چشم هند بنت عتبه است
برق مانند ذوالفقار علی

✪ همی فزونی جویذ اواره بر افلاك
۹۰ که تو بطالع میمون بذو نهاذی روی

زنی پلشت وتلاتوف واهرمن کردار
نگر نگردی از گرد او که گرم آئی

۸۸–۸۹ : لا، مف ـ خفیف || ۹۰ : / اواره / لفت (فقط در نح) ، فم، فر(منسوب به «عمید لومکی») ـ مجتث || ۹۱ : / تلاتوف / لفچ ، لفی ، لفت (فقط در نح) ـ مجتث

۸۸ کابر بر بست : کآبر‌بزیست . لاَ چاپ (از روی س ؟) ، مف || باغ‌را : باغ زار . لاس || عسلی .لاع حاشیه : علی . لاع س ـ زحلی . مف || بنت : بن .لا، مف || عتبه است : عتبه . لاع س || ۹۱ نگر : مکر. لفی || ازگرد او : کرد . لفی || که‌گرم‌آئی : که‌کرم آبی . لفی ـ که‌گرمابی . لفچ

(رباعیات)

پیش وزرا رخنهٔ اشعار مرا　　بیقدر مکن بگفت گفتار مرا

۞ ای قامت تو بصورت کاونجك　　هستی تو بچشم هر کسی بلکنجك　۹۳

---

۹۲ : / رخنه / لفت (فقط درنح) || ۹۳ : / بلکنجك / لفچ ، لفی (منسوب به منجیك)، لفت (ع ون فاقد ؛ در س «شاعر منجیك‌را گوید پیش سلطان محمود» ، ودر حاشیهٔ ع « شهید که شاعر محمود غزنوی بوده در هجو منجیك ترمذی گفته » : این حتماً غلط است چونکه شهید معاصر منجیك ومحمود غزنوی نبوده است) ، فم ، فر ، فش

۹۳ قامت تو بصورت : صورت تو چو صورت . فم ، فر ، فش || هستی : بینی . لفی || هر کسی : مردمان . لفت

(مثنوی ببحر خفیف)

چون تن خوذ ببرم پاك بشست — از مسامش تمام لؤلؤ رست
نرم نرمك از برم بیرون شذ — مهرش از آنچه بوذ افزون شذ

۹۶ کرد از بهرماست تیریه خواست — ز آنکه درویش بوذ عاریه خواست

تنش از نازکی ز بار نظر — کسوَت خون کشد چو لاله ببر

چون برون کرد زوهماره وهنگ — در زمان در کشیذ محکم تنگ

۹۴–۹۵ : / برم / فج ، فم ، فر(فقط بیت ۹۴) ، فش || ۹۶ : / تیریه / لفت (فقط در نح) || ۹۷ : اته (هفت اقلیم ، سفینه) || ۹۸ : / وهنگ / لفت (فقط در نح) ، فم (بی نام شاعر) ، فر (ایضاً) ، فش (ایضا)

۹۸ زو هماره . کذا در لفت : ازو بزور . فم ، فر ، فش

(ضمیمه)

۹۹ ✡ دردا که در این زمانهٔ غم پرورد   حیفا که در این بادیهٔ عمر نورد
✡ هر روز فراق دوستی بایذ دیذ   هر لحظه وداع همدمی بایذ کرد

✡ دوشم گذر افتاد بویرانهٔ طوس   دیذم جغدی نشسته جای طاووس
۱۰۲ ✡ گفتم چه خبرداری‌ازاین ویرانه   گفتا خبر این‌است که افسوس افسوس

✡ چواسکندر بخواری درزمین‌خفت   حکیمی بر سر خاکش چنین گفت
✡ که شاها تو سفر بسیار کردی   ولی نه چنین کاین بار کردی (کذا)

۱۰۵ ✡ چو آلیزنده شذ در مرغزاری   نباشذ بر دلش از بار باری

✡ اگر بازی اندر چغو کم نگر   وگر باشه‌ای سوی بطّان مپر

۹۹ـ۱۰۰ : منسو به ابوسعید ابوالخیر (سخنان منظوم ابوسعید ، چاپ نفیسی، تهران ۱۳۳٤ ش ، ص ۲۷ ش ۱۸۲) ، شهید (« در برخی سفینه ها » بقول نفیسی ۱۲۲۵) || ۱۰۱-۱۰۲: منسوب به شهید در بعضی تذکره‌ها (مف ، اته) ؛ این رباعی با یکی از رباعیات منسوب به خیام (چاپ فروغی وغنی ش۱۱٤) شباهت دارد ؛ چون در زمان شهید شهرطوس ویران نبوده لست بعید مینماید که‌این رباعی‌را شهید گفته باشد || ۱۰۳ـ۱۰٤: منسوب به شهید در کشکول؛ از اشعار عطار است (نفیسی۱۲۲۵) || ۱۰۵: ر. ك . ابوشکور بیت ۷۷ ؛ بقول نفیسی ۱۲۳۱ (مأخذ؟) این بیت به شهید نیز منسوب شده است || ۱۰٦ : ر. ك . ابوشکور بیت ۱۵٦؛ بقول نفیسی ۱۲۳۲ (مأخذ ؟) این بیت به شهید نیز منسوب شده است .

فرالاوی

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

دلا کشیذن بایذ عتاب وناز بتان　　　رطب نباشذ بی خار و کنز پر بارا

✿ لاذرا بر بنای محکم نه　　　که نگه‌دار لاذ بنلاذ است

۳　من رهی پیر وسست پای شذم　　　نتوان راه کرد بی بالاذ

✿ صحرای سنگ روی و کُه سنگلاخ‌را
از سمّ آهوان و گوزنان شیار کرد

۱: / کنز / لفج ، لفی، فحم ـ مجتث || ۲ : / بنلاذ / لفج ، لفی، لفت (ع فاقد) ، فحل ؛ / لاذ / فج (منسوب به شمس فخری) ، فر (ایضاً) ، فش (ایضاً) ؛ بقول نفیسی ۱۰۵۱ درفرهنگ سروری و در فرهنگ دیگری که مأخذ آن سروری بوده است این بیت به رودکی نیزمنسوب شده است ؛ ولی در نسخه های پاریس فرهنگ سروری به فرالاوی منسوب است ـ خفیف || ۳: / بالاذ ، پالاد / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن و س) ، فحل ، فش ـ خفیف || ٤ : / شیار / لفت (ع فاقد ؛ در نح منسوب به فرخی)ـ مضارع

---

۱ خار و : خار . لفج اصل ، لفی || کنز پر : کنر بر . لفی || ٤ که : گل . لفت س ||

هوشم ز ذوق لطف سخنهای جانفزاش
از حجرهٔ دلم سوی تابوك گوش شذ

چون نباشذ بنای خانه درست　　بی گمانم که زیر رشت آیذ ۶

نه همچون رخ خوبت گل بهار　　نه چون تو بنکوئی بت بهار

زچشم‌مست تو عالم‌خراب است　　ببند زلف تو دلها گرفتار

✿ آن کن که بذین وقت همی کردی هرسال
خز پوش وبکاشانه شو از صفّه وفروار ۹

✿ من عاملم و تو معاملی　　وین کار مرا با تو بوذ رخش

---

۵ : / تابوك / فج ، فم ، فر ؛ / تابوگك / فش ؛ مف ـ مضارع || ۶ : / رشت / لفج ، لفت (ع فاقد) ، فج ، فم ، فر ، فش ـ خفیف || ۷ : / بهار / لفت (فقط در ع و س) ـ قریب || ۸ : مف ـ هزج || ۹ : / فروار / لفت (در س منسوب به فرخی) ، فم (منسوب به رودکی)، فر (ایضاً) ـ هزج || ۱۰ : / دخش / لفچ ، لفی، فحم (منسوب به‌عنصری) ، فش (ایضاً) ـ مضارع

---

۵ لطف : نطق . فش || تابوك : تابوگك . فش || کوش : هوش . فش || ۶ آیذ : آئی . فج ، فر ، فش || ۷ بنکوئی : بنیکوی . لفت ـ بخوبی . لفت‌ـس || ۹ صفه و : صفه . فم || ۱۰ عاملم : عاقلم . فحم || تو معاملی : معاملی هم . فش (هزج) || (مصراع دوم) : وز خلق مرا با توست دخش (کذا) . فحم ـ وز خلق مراسیت با تو دخشم . فش (هزج)

تا بکی بوسه بر چك جلبی   بشمری همچو تنگه‌را صرّاف

۱۲ یا بغربیله همچو برزیگر   دانه از که بچك بسازد صاف

بر کس چون کمان ندّافی   می‌زنی چوك چون چك ندّاف

تو عاشقم واز همه خوبان زمانه

دخشم بتواست ارچه کام خوب بون حال

هم آهو فغند است وهم تیز تك

۱۵ هم آزاده خوی است وهم تیز گام

چه شغل باشذ واجب‌تر از زیارت آنك

اگر چه نیك بکوشم بواجبش نرسم

همی شفیع نیابم ارّ او بعذر گناه

کریم طبعی او نزد او شفیع بسم .

۱۱-۱۲ : / چك / فج ، فش ؛ ۱۳ : / چوك ، چوكك / فج ، فم ، فش ؛ ۱۱-۱۳ : /چك/ قر ـ خفیف || ۱٤ : / دخش / لفت (فقط در س) ـ هزج || ۱۵ : / فغند / لفت (ع فاقد)، فم (بی‌نام شاعر) ، فر (ایضاً ؛ فقط مصراع اول) ـ متقارب || ۱٦-۱۷ : لا ، مف ، اته (لاس ؛ در واله فقط بیت ۱۷) ـ مجتث

---

۱۲ یا . تصحیح قیاسی : تا . فج ، فم ، فر؟ فش || ۱۳ کس : کسی . فم || می زنی : بزنی . فج ، فم ، فش || ۱۵ آزاده : آهسته . فم || خوی است : خو مطوع (مطبوع؟) . لفت ن || ۱٦ چه شغل : چو شغل . لاس || آنك : آن . اته || بواجبش : بخدمتش . مف || ۱۷ همی : اگر . مف || نیابم : بیارم . واله (اته) || او نزد : از نزد . لاس

چون مورد بوذ سبز گهی موی من همه

دردا که بر نشست بر آن موی سبز بشم ۱۸

فزون ز آنکه بخشی بزایر تو زر

نه ساوه نه رسته بر آیذ زکان

میغ چون ترکی آشفته که تیر اندازذ

برق تیراست مراورا مگر ورخش کمان

مانده گاوان پاذءاش هریك شاه پرور بوذ چو برمایون ۲۱

---

۱۸ : / بشم / لفچ ، لفی ، فحمپ ، فر ، فش ؛ مف ـ مضارع || ۱۹ : / زر ساوه / لفت (فقط در ن) ـ متقارب || ۲۰ : / رخش / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ، فق ؛ عر ، مف ـ رمل || ۲۱ : / پاده / فج ، فم ، فش ؛ مف ـ خفیف

---

۱۸ گهی : کهن . فم ، فر ، فش || بوذ سبز گهی : سبز بود بسر . مف || برآن موی : برآن موم . لفچ ـ برآن مورد . فر ، مف || سبز : نیز . فح ، فش || بشم : پشم . فح ، فر ـ شم . لفی || سبز بشم : شبنمم . مف || ۲۰ ترکی آشفته : ترکش و او . فج ، فش || که تیرانداز‌ذ : که تیر اندازست . مف ـ تیر اندازست . فج ، فم ، فش ـ تیراندازیست . فر ، فق || (مصراع دوم) : برق تیرش بود و رخش کمانش باشد . فم ، فر ، فق ـ برق تیرست (بزمست . فج) ورا رخش کمانست . فج ، فش ـ برق تیر است مکر اورا وبن وخس کمان . عر ـ برق تیراست مکر اورا سرویسه کمان . مف || ۲۱ پاده اش : گله ات . مف

زناکه بار پیری بر من افتاذ چو برخفته فتذ ناکه کرنجو

جودیّ چنان رفیع ارکان عمّان چنان شکرف مایه
٢٤ از کریه و آه آتشینم کاهی پره است وکوه پایه

آب کلفهشنک کشته از فسردن ای شکفت
همچنان چون شیشهٔ سیمین نکون آویخته

☆ روا نبوذ که با این فضل و دانش بوذ شربم همی دائم زمنده

٢٧ توشب آئی نهان بوی همه روز همچنانی یقین که شب‌یازه

اکر با من دکر کاوی خوری ناکه
بسر بر تیغ و بر پهلوی شنکینه

من ز آغالشت نترسم هیچ ور بمن شیررا بر آغالی

---

٢٢ : / کرنجو / لفج ، لفی ، لفت (فقط در نح) ، فم ، فر ، فش ـ هزج || ٢٣ـ٢٤ : مف‌ـ هزج || ٢٥ : / کلفهشنک ، کلفهشنک ، کلفهشیك / لفج ، لفی ، لفت (نام شاعر فقط در ن)، فحم ، فج ، فم ، فر، فش ؛ / کلفخشنک / فش ـ رمل || ٢٦ : / منده / فج ، فم (فخری)، فر (ایضاً) ـ هزج || ٢٧ : / شب یازه / لفت (فقط در ن) ـ خفیف || ٢٨ : / شنکینه / لفت (فقط در ن) ـ هزج || ٢٩ : / آغال / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد ؛ ن فاقد ؟)ـ خفیف

---

٢٢ بار پیری : زمری . لفج اصل ـ باز تیری . لفی ـ باز پیری . فم || ٢٤ کوه پایه (؟) : کاه پایه . مف || ٢٥ آب کلفهشنک : کلفهسنک . لفج اصل ، لفی || شکفت : سکفت . لفی ـ عجب . فج ، فر || ٢٩ آغالشت : اغالت . لفی

(رباعیات)

ای من رهی آن دست وخطّ وکلکت

از پوست رهی سلم کنی که شایذ ٣٠

✡ ای بر همه قحبگان گیتی سرچیك

--- تو فراختر زسیصد خرچیك

(مثنوی ببحر خفیف)

کفشگر دیذ مرد داور تفت   لیف در --- او نهاذ وبرفت

(مثنوی ببحر متقارب؟)

بتن بر یکی ژندهای از پتو   شب وروز بوذی بموی وبرو ٣٣

---

٣٠ : / سلم / لفج || ٣١ : / خرچیك ، خرچیگك / فحل ، فش ؛ /سرچیك / فحل ؛ ر . ك . لفج مقدمه بزبان آلمانی ص ٢٦ || ٣٢ : / لیف / لفت (فقط در نح) || ٣٣ : / پتو / فج ، فر (فقط مصراع اول) ، فش

---

٣٠ خط : آن خط . لفج || کنی : کن . لفج || که : کی . لفج || ٣٣ بموی وبرو : کذا در فج ، فش

(ضمیمه)

٣٤ ☆ ایستاده بخشم بر در او — این بنفرین‌سیاه روخ چکان

---

٣٤ : منسوب به حکاك (لفچ بلغت « روخ چکان » ، لفت) ، « مرغزی » (لفت ن) ، فرالاوی (لفی ؛ نام فرالاوی که در ذیل لغت « بالاد » آمده است بغلط در ذیل لغت «روخ چکاد» نیز که در این نسخه بلا فاصله بعد از لغت «بالاد» میآید نقل شده است)

مسعودی مروزی

(مثنوی ببحر هزج)

نخستین کیّومرث آمذ بشاهی	بگیتی در گرفتش پیش گاهی
چو سی سالی بگیتی پاذشا بوذ	که فرمانش بهر جائی روا بوذ
سپرّی شذ نشان خسروانا	چو کام خویش راندند در جهانا ۳

۱-۲ : کتاب بدء والتاریخ تألیف مطهر بن طاهر مقدسی ، چاپ هوارت ، پاریس ۱۹۰۱ - ۱۹۰۳ میلادی جلد ۳ ص ۱۳۸ (« وقد قال المسعودی فی قصیدته المحبرة بالفارسیة...»)|| ۳ : ایضاً ص ۱۷۳ (« ویقول المسعودی فی آخر قصیدته ...»)

---

۱ کیّومرث : کیومرث اصل || (مصراع دوم) تصحیح قیاسی قزوینی (بیست مقاله ج ۲ ص ۸ ح ۱) : کرفتش بکیتی درون بیش کاهی . اصل (ببحر متقارب سالم) || که : کی. اصل|| سپرّی : سپری . اصل

مصعبی

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

کاشکی اینجای غوطه خوردمی　　　جای دیگر دست گیری تا گدار

✡ جهانا همانا فسوسی و بازی　　　که بر کس نپائی و با کس نسازی

۳ چو ماه از نمودن چو خور از شنودن　　　بگاه ربودن چو شاهین و بازی

چو زهر از چشیدن چو چنگ از شنیدن

چو باذ از بزیذن چو الماس گازی

چو عود قماری و چون مشك تبّت　　　چو عنبر سرشتهٔ یمان و حجازی

۶ بظاهر یکی بیت پر نقش آزر　　　بباطن چو خوك پلیذ و گرازی

✡ یکی‌را نعیمی یکی‌را جحیمی　　　یکی‌را نشیبی یکی‌را فرازی

یکی بوستانی پراکنده نعمت　　　بذین‌سخت بسته بر آن مهر بازی

۹ همه آزمایش همه پر نمایش　　　همه پردرایش چو گرگ طرازی

---

۱ : شرح قصیدهٔ ابوالهیثم ص ٤٣ ـ رمل || ۲ـ۱٥ : تبقف ض ۳۷۷ـ۳۷۸ ، تبقن ص ٤٥٦ـ٤٥٧ ؛ ۲ ، ۷ ، ۱۱ـ۱٤ : مف جلد ۱ ص ۲۱۷ (منسوب به دقیقی) ؛ ۱۲ـ۱۳ : / غرچه / فج ، فش ـ متقارب

---

۱ اینجای : ایذر . اصل || خوردمی : خوری . اصل || ۲ و با کس : و با کسی . تبقن ـ باکس . مف || ٤ بزیذن : وزیدن . تبقن || ٦ آزر : آذر . تبقف || پلیذ و: پلید . تبقن اصل || ۸ یکی : جهان . تبقف نسخه || مهر : نیك . تبقن ـ مهره . تبقن نسخه

هم از تست شه مات شطرنج بازان	توئی مهره داده بشطرنج بازی
✡ چرا زیرکانند بس تنگ روزی ؟	چرا ابلهان راست بس بی‌نیازی ؟
✡ چرا عمر طاووس ودرّاج کوتاه ؟	چرا مار و کرکس زید دردرازی؟ ١٢
✡ صد واند ساله یکی مرد غرچه	چراشصت‌وسه‌زیست‌این‌مرد غازی؟
✡ اگر نه همه کار تو بازگونه	چرا آنکه ناکس‌تر اورا نوازی؟
جهانا همانا از این بی نیازی	گنه‌کار مائیم وتو جای آزی ١٥

(رباعی)

شگر شکن است یا سخن گوی من است ؟

عنبر ذقن است یا سمن بوی من است ؟

---

١٦ : ترج ٢٣٧ آ

١٠ توئی (؟) : ترا . تبق | داده (؟) : زاده‌راست . تبق || ١١ ابلهان بس : ابلهانند بس تبقف ــ ابلهانند با . مف || ١٢ زید : زیند . تبقن نسخه || ١٣ شصت : شست . تبقن || این مرد : آن مرد . تبقف نسخه ، مف ــ آن شاه . فج || غازی : تازی . تبقف نسخه ، مف ، فج || ١٤ بازگونه : بازگونه . تبقن || اورا : آن‌را . تبقن نسخه || ١٥ گنه‌کار مائیم : که ما جای آزیم . تبقن نسخه || آزی : نازی تبقن

مرادی

آن سرخ عمامه بر سر او   چون آژخ زشت بر سر - - ،

از حشم و کنج چه فریاذ وسوذ
که مرگ کنذ بر سر تو تاختن .

---

۱ : / آژخ / لفچ ، فح ، فش ـ هزج || ۲ : معیارالاشعار منسوب به نصیرالدین طوسی چاپ سنکی تهران ۱۳۲۵ ص ۱۵۳ ـ سریع

۱ سرخ : زشت . فح ، فش

ابو الحسین خارجی

فالی بکنم ریش ترا یا - - - ریشت بکنند ماکان پاك از اصول

---

۱ : تس ص ۳۱۵- هزج

ابو الهیثم گرگانی

(قصیده بحر مجتث)

یکیست صورت هر نوع و نیست زینت گذار
چرا که هیئت هر صورتی بوذ بسیار ؟
ز بهر چیست که جوهر یکی و نه عرض است
بده نشذ نه بر هشت برش بوذ قرار ؟
چرا که آبا هفت و دوازده است بنام
و امّهات بگفتار واتّفاق چهار ؟ ۳
چرا که بخش موالید از سه بر نگذشت ؟
چه چیز کآن یك مایه است و بیشمار نگار ؟
چرا چو تن ز غذا پر شوذ نگنجذ نیز
الم رسذش گر افزون کنی تو از مقدار ؟
و گوهری دگر اینجا که پر نگردذ هیچ
نه از نُبی و نه از پیشه و نه از اشعار ؟ ۶

---

۱ : قق ۱۹ ، قش ۲ | ۲ : قق ۱۹ ، قش ۷ | ۳ : قق ۱۹ ، قش ۱۰ || ٤ : قق ۱۹ ، قش ۱۲ || ٥ : قق ۱۹ ، قش ۱٤ || ٦ : قق ۱۹ ، قش ۱٥

---

۱ و نیست زینت : را و نیست . قش | ۲ (مصراع دوم) : بده نشد نه بهشتش بر بنود قرار. فقا ـ بده نرفت و نه بر هشت گرد نیز قرار . قش ـ نه ده شد و نه بهشتش بمود نیز قرار . قق | ۳ (مصراع اول) : چرا هفت و دوازده است امام بنام . قفا | ٤ که : کز . قفا || سه : سز . قشا | کآن : کز . قشا | یك : یکی . قفا | و بیشمار : بیشمار . قشا || ٥ نگنجذ : گنجد . قفا || رسذش : رسیدش . قفا | گر : چو . قش || تو از : بر این . قش || ٦ گوهری دگر اینجا که : گوهری کر ننجا له . قفا || اینجا : آنجا . قش || پیشه : بیشه . قشا ـ بیشه . قفا

چه چیز آن وچه چیز این واز پی چه چنین ؟
چه چیز آن که بذین هر دو بر بوذ سالار ؟
نشانش آنکه بغایب برذ ز شاهد چیز
دلیل گیرذ ودارذ بعاقبت دیذار
وهفت نور بتابذ چنان که هر یك را
از او پذیرذ باندازهٔ لطافت نار ۹
نخست دهر چه چیز است وباز حقّ وسرور
وباز برهان آنکه حیات روز گذار
کمال وغیبت وین از همه شریف‌تر است
که چاره یابذ آنجا کجا نباشذ چار ؟
اگر طبیعت کلّی باوّلیت حال
بمن نمائی دانم که هستی از ابرار ۱۲
مثالش وصفتش باز گوی هر دو مرا
که دوستر سوی من صذ ره این ز موسیقار

---

۷ : قق ۲۰ ، قش ۱۶ || ۸ : قق ۲۰ ، قش ۱۷ || ۹ قق ۲۰ ، قج ۱۰۷ ، قش ۱۹ || ۱۰–۱۱ : قق ۲۰ ، قج ۱۱۲ ، قش ۱۹ || ۱۲–۱۳ قق ۲۰ ، قج ۱۲۲ ، قش ۲۲

---

۷ آن و : آن . قفا || و از : وز . قش || بذین : برین . قش || بر بوذ : بریدذ . قفا ـ چیز بر . قش || ۸ بغایب . قشا حاشیه : بغایت . قق ـ ز غائب . قشا || برذ : روز . قفا || شاهد . قفا ، قشا حاشیه : حاضر . قشا || دلیل : دلیل و . قفا || دارذ : هستش . قش || ۹ و هفت . قفا ، قجا ، قشا حاشیه : ز . قشا || نور بتابذ : تو تبابد . قفا || یك‌را : یکی‌را . قفا || ۱۰ وباز : دهر . قفا ، قجا || ۱۱ کمال : کمان : قفا || وین : کین . قش || شریف تر : لطیف تر . قش || (مصراع دوم) : کجاره باشد انجا که جا نیابد جار . قفا ـ کجاره باشد انجا کجا نیاید حار . قجا ـ که جازه باند جایی کجا نباشد چار . قشا || ۱۲ بمن نمائی : بمن نماء . قجا ـ مرا بگوئی . قق || ۱۳ باز گوی هر دو مرا : هردو باز گوی مرا . قق ـ باز گوی زود بمن . قش || دوستر : دوستتر . قفا || سوی من صذ ره : صد بر من . قجا || ز موسیقار : ز موسی قار . قجا ـ ر موسی قار . قفا

فرشته وپری ودیورا بدانستم
که هست ونیز بباید بهست بر تکرار
ز ما و کیف بگوی وبرسم برهان گوی
١٥ گر آمذست برون این سخنت از استار
یکی کذام که بسیاری اندر او موجود ؟
یکی بمحض چرا گفت خالق جبّار ؟
یکی که نه تضعیفش روا ونه تنصیف
فزون نگیرذ ونقصانئی ز روی شمار ؟
باضطرار وبتقریب یك نه بر تحقیق
١٨ چگونه بایذ دانستن اینچنین گفتار ؟
کذام جنس نه نوع وکذام نوع نه جنس
کذام جنس یکی بار ونوع دیگر بار ؟
چه بوذ عالم وقتی همه سعادت بوذ
وهر دو نحس فرو نیستاذه بوذ از کار ؟

١٤-١٥ : فق ٢١ ، قج ١٣٥ ، قش ٢٨ ، رساله ای که در ذیل دیوان ناصرخسرو (تهران ١٣٠٧ ش) چاپ شده است ص ٥٧١ || ١٦ : فق ٢١ ، قج ١٤٥ ، قش ٣٦ || ١٧-١٨ : فق٢١ ، قج ١٤٥ ، قش ٣٨ || ١٩ : فق٢١ ، قج١٥١ ، قش ٣٩ || ٢٠-٢٣ : فق٢١-٢٢، قج ١٠٦ ، قش ٤١

---

١٤ بدانستم : بدانستیم . قش || بر : بس . رساله || ١٥ بگوی و : بگوی . رساله || برسم پرسم . قجا || گر آمذست : که ابدست . قفا ـ ار آمدست . قجا ـ کرآمدت . رساله || ١٦ بسیاری : بسیار . قفا || یکی بمحض : یکی محض . قش || ١٧ که نه : کنه . قفا || نگیرذ : نگردد . قش || نقصانئی : نقصانی . قفا ، قجا ـ نقصانش نی . قش || روی : روز . قفا ، قجا || ١٨ باضطرار . قش : باضطراب . قفا ، قجا ، قشا || ١٩ نوع نه : نوع و نه . قجا || یکی بار : یکی یار . قفا || نوع دیگر : نوع ودیگر . قفا ، قجا || ٢٠ چه : چو . قجا || نحس : نحس و. قفا || نیستاذه بوذ از کار : نیستاده از کار . قجا ـ ایستاده بود از کار . قفا ـ ایستاده از رفتار . قش

کنون جهان همه نحس‌است وهر دو سعد بجای
همان طلوع وغروب وهمان مسیر ومدار ٢١

وباز فردا چون دی بوذ چنین خبر است
از انبیا وحکیمان وذمّیان هموار

چه چیز دی وچه امروز وباز فردا چیست
از این چنین زچه روی واز آن چنان زچه کار؟

شکستن سرب الماس وسنگ آهن‌کش
چه علّت است مر این هر دورا چنین کردار ؟ ٢٤

ودفع کردن یاقوت مر وبارا چیست ؟
زمرّد از چه همی بر کنذ دو دیدهٔ مار ؟

پلنگ اگر بگزد مردرا زبهر چه موش
بحیله‌ها بر میزن ز بام واز دیوار ؟

بشهر اهواز از تب کسی جذا نبوذ
بتبّت اندر غمگین ندیذ کس دیّار ٢٧

بطبع نیست چه خاصیّت است گویند این
چه اصل گفت بخاصیّت اندرون هشیار ؟

میان نطق و میان کلام وقول چه فرق
که پارسی یکی ومعنی اندر او بسیار ؟

٢٤–٢٥ : قق ٢٢ ، قج ١٦٦ ، قش ٤٩ || ٢٦–٢٨ : قق ٢٢ ، قج ١٦٦ ، قش ٥٠ || ٢٩ : قق ٢٣ ، قج ١٨٤ ، قش ٦٠

٢١ نحس است : نحست . قجا || مسیر : سیر . ققا ـ منیر . قجا || ٢٢ و باز : و بارو. قجا || بوذ : شود . قش || ٢٣ چیز : بود . قجا || و چه امروز و : وچه امروز . قق ـ امروز و. قجا || این چنین : آنچنین . قق ، قج || روی واز آن چنان : روی وزین چنین . ققا ـ رو و ازین چنین . قجا || ٢٤ وبارا : ورا بازا از . قجا || از چه : ار چه . قجا || ٢٦ بحیله‌ها بر : بحیله بر وی . قش || بام : پام . قشا || بتبت : بتب . ققا || ندیذ : نوید . ققا || ٢٨ بطبع : ز طبع . قش || چه : چو . قجا || میان نطق ومیان کلام وقول : میان ونطق ومیان وکلام و قول . فقا ـ میان نطق ومیان کلام قول . قجا ـ میان نطق وکلام ومیان قول . قش || بسیار : انبار . قش

۳۰ ازل همیشه ودیمومت وخلود وابد
میان هر یك چون فرق کرد زیرکسار؟
سخن چرا که چهار است: امر وباز ندا
سدیگرم خبر است وچهارم استخبار؟
ز حال وهیئت وز خاصّه وز رسم وز حدّ
خبر چه داری وچه شنیذه‌ای؟ بگوی وبیار
همه جهان خوذرا با «منی» مضاف کنند
۳۳ ابر چه اوفتذ این «من»؟ بگوی وریش مخار
تن است یاجان یا عقل یا روان که «من» است
و یا چو خلط شذه اسب بوذ ومرد سوار؟
غلط شمرد کسی کو چنین گمانی بَرد
بسا سوار که بستن نداند او شلوار
بسا کسا که همی «من» شمارذ او خوذرا
۳۶ بذرّه‌ای نگرایذ که بر کشی بعیار

۳۰: قق ۲۳، قج ۱۸۷، قش ۶۳ || ۳۱: قق ۲۳، قج ۷۳، قش ۶۴ || ۳۲: قق ۲۳، قج ۸۱، قش ۶۶ || ۳۳–۳۶: قق ۲۳–۲۴، قج ۹۷، قش ۷۰

۳۰ دیمومت: دیومت. قفا ـ دیموت. قجا || هر یك: هر یکی. قفا || ۳۱ امر وباز ندا: وامروز باز نداند. قفا ـ وامر با نزدا. قجا || سدیگرم: سه دیکرم. قجا ـ سدیکرس. قفا ـ سدیکرش. قق || ۳۲ حال و: حال. قق، قج، قش || چه شنیذه‌ای: جه بشنوذ مای. قجا (شاید «جه شنوده ای») || بگوی: بگو. قفا || ۳۳ همه جهان خوذ را با منی: جهانیان همه خودرا بمن. قش || اوفتذ این من: افتد زمین‌را لمن. قجا || ۳۴ تن است: نیست. قجا || جان: دل. قش || خلط شذه اسب بوذ ومرد سوار. قق (اصلاح): خاطر شده اسب بود مرد سوار. قفا ـ خاطر شد هر دوا بود مرد سوار. قجا ـ حاضر گشت اسب مرد گشت سوار. قش || ۳۵ غط: غلط. قجا || بستن نداند: نشستن ندانند. قفا || ۳۶ شمارذ: شناسد. قش || که بر: چو بر. قش || کشی: کشتی. قجا

کسوف شمس بجرم قمر بوذ بیقین
قمر چو علوی ونورانی از چه گشت چو قار ؟

چرا که نور فرو نگذرذ ز شمس بماه
چو آبگینه که بیرون گذاشت نور از نار ؟

هر آینه که مه از آبگینه صافی‌تر
چرا که غوص شعاعش همی بوذ دشوار؟ ۳۹

قوی تر است بهر حال مردم از حیوان
بحیله بیش وبهز دانشی مشعبدوار

چرا تعهّد بایذش ودایه وتدبیر
بخوابنذش وبدارذش بر بر وبکنار ؟

سباع ومرغ وذده زو بسی ضعیف ترند
بکسب خویش بکوشذ بخورد وبخفتار ۴۲

درخت باز فروتر بقوّه از حیوان
چرا برآیذ می ده ستون بر آن یك دار ؟

۳۷-۳۹ : قق ۲۴ ، قج ۱۹۱ ، قت ۷۳ || ۴۰-۴۲ : قق ۲۴ ، قج ۲۰۳، قش ۷۵ || ۴۳ : قش ۷۵

---

۳۷ کسوف : خسوف . قفا || بجرم : ز جرم . قجا || قمرچو : قمر که . قش || ۳۸ که نور: کنوز. قفا || نگذرذ ز : نگذازد او ر . قفا || گذاشت : گذشت . قش || مه : نه . قفا || غوص : غوض. قفا ـ عرض . قجا || همی : درو . قش || ۴۰ بهر حال : وبهر حال . قفا || مشعبد وار : شعبده وار . قفا ، قجا || ۴۱ تعهد : بقهر . قجا ـ تعاهد . قش || (مصراع دوم) : بگاه خفتن وبرداشتن وبدوش وکنار . قش || ۴۲ مرغ و : مرع و . قجا ـ مرغ . قشا || ضعیف ترند : ضعیف بزند . قفا ـ ضعیف ترست . قش || بخورد و بخفتار . قق (اصلاح) : بخوزد وباختیار . قفا ـ بخورد وبختیار . قجا ـ بخفتن وخفتار . قش || ۴۳ فروتر : فزوتر . قشا

روا بوذ که یکی مرد آفریذ خذای
وهم ز تنش یکی جفت کرد اندهخواه

پس از میانشان نسل آفریـذ وفرزندان
۴۵ نبیرگان فراوان وبیشمار تبار

اگر تو منکرشی سورةالنساست دلیل
که آفریذ یکیّ واز او هزار هزار

وگر مقرّ شوی شخص پیش واز پس نوع
چگونه شایذ بوذن ؟ خرذ بذین بگمار

نخست جنس پس آنگاه نوع وز پس شخص
۴۸ طریق حکمت این بی جدال وبی پیکار

چرا پسر که بزایذ زبرش باشذ روی
ودختران‌را باشذ قفا بسوی زهار ؟

تفاوت از چه در اشخاص بذ سیاه وسپیذ
بلندو کوته وفربیّ وسخت وخشك ونزار ؟

ز مایه دانیَ وز اختلاف هر اثری
۵۱ چو طعم شکّر ورنگ عقیق وبوی بخار ؟

۴۴-۴۸ : قق ۲۵ ، قج ۲۳۳ ، قش ۷۸ || ۴۹ : قق ۲۸ ، قج ۲۹۵ ، قش ۸۳ ۵۰-۵۵ : قش ۸۴

---

۴۴ یکی مرد : سرد . قفا ــ یکی‌مردم . قش || خذای : ایزد . قق || ز تنش : ز نیش . قفا || اندہ خوار : اندہ رار . قفا || ۴۵ آفریذ و : آفرید . قفا || ۴۶ تو منکرشی : تو منکرش . قجا ــ مقر نشوی . قش || آفریذ : آفریدم . قش || و از او : وزو . قجا ، قش || ۴۷ مقر : مفر . قجا || شوی : شوی پس . قشا || از پس نوع : نوع ز پس . قش || بذین : برین . قش || ۴۸ جنس : جنس و . قش || وز : و از . قفا || این : آن . قق || ۴۹ زبرش باشذ . قق (اصلاح) : زفرش باشد . قفا ــ زیرش باشد . قجا ــ بزیر دارد . قش || قفا : زنخ . قش || ۵۱ ز مایه : زمانه . قش

خلاف نفس چو نیك وبذ ووضیع وشریف
و علم وجهل وخذاوند کستی وزنّار

چراست آنکه خلاف اندر آن که مایهٔ اوست ؟
اگر بگوئی کندی تو قاعده از بن وبار

وگر تفاوتش از روی شخص دانی نیست
خمار چون سر باشذ نه سر چنان چو خمار ۵٤

نکرد راست کسی دست‌را بر ----
چو دست سازذ هر کس همیشه دست‌افزار

اگر بخواهم از تو دلیل بر ابداع
چه آوری که عیانم کنی بذو اخبار ؟

چه چیز بوذ نه از چیز چون نمائی چیز ؟
چگونه دانی کرد آشکاره این اسرار ؟ ۵۷

یکی سؤال که قایم شذست چون شطرنج
ز بس که هر کس جست اندر این سخن بازار

که عقل برتر یا علم فضل از این دو کراست ؟
بذین دو رو بشنوذم فضول صذ خروار

چگونه داند علم آن کسی که نا مُخْتُست
دروذ گر نکنذ کار جز بدست‌افزار ۶۰

۵٦ـ۵۷ : قق ۲۵ ، قبح ۲۱۰ ، قش ۸۹ || ۵۸ـ٦۰ : قق ۲٦ ، قبح ۲٤۵ ، قش ۹۱

۵۲ بذ و : بد . قش || ۵۳ (مصراع اول) . کذا | ۵٤ خمار : حمار . قشا (هر دو جا) || ۵٦ بخواهم : نخواهم . قفا || کنی بذو : بدو کنی . قق ـ کسی برو . قبحا ـ کنی بدین . قش || ۵۷ نه از : تو از . قبحا || ۵۸ جست : جیست . قفا ـ جست است . قبحا || ۵۹ عقل : علم . قش || برتر : بر تو . قفا || علم : عقل . قش || دو رو . قق (اصلاح) : دو روز . قفا ، قبحا ـ درون . قش || ٦۰ نا مختست : نا مخلست . قفا ـ نامحاست . قبحا ـ ناموختست . قشا || جز بدست افزار : جریدست افزار . قفا || (مصراع دوم) : ز کر مادر زادی سخن امید مدار . قش (ظ . تصحیح کاتب تا لغت « دست افزار » دو دفعه قافیه نباشد ، ر . ك . بیت ۵۵)

کسی که ذلّ نه بر داشتست از تعلیم
بعزّ علم نباشذ بسیش دست گذار

چو حدّ عقل ندانند وحدّ علم که چیست
سخن گزافه بگویند شرم نیّ و نه عار

ز علم باری بر علم خوذ قیاس آرند
٦٣ شذند لاجرم از راه راستی بیزار

میان مدرك وادراك فرق بایذ کرد
اگر شذستی از خواب غافلی بیذار

روا بوذ که نخست آسمان پدیذ آمذ
که اوقویتر وآنکه زمین و کوه وبحار؟

ویا نخست زمین بوذ کوست مرکز دور
٦٦ ودایره نبوذ جز بنقطهٔ پرگار ؟

پس ار چنین شمری چون بایستاذ زمی
وگرد گردش خالی ز دایرهٔ دوّار ؟

٦١-٦٣ : قق ٢٦ ، قج ٢٤٥، قش ٩٣ || ٦٤ : قق ٢٦، قج٢٥٠، قش ٩٣ || ٦٥-٦٧ : قق ٢٧ ، قج ٢٥٥، قش ٩٤-٩٥

٦١ ذل نه برداشتست . قق (اصلاح) : دل نبر داشتست . قفا ـ دل نبرواستست . قجا ـ رنج نه برداشتست . قش || دست گذار : دست گزار . قجا ـ دست کراز . قفا || ٦٢ عقـل : علم . قش || حد علم : خل وعلم . قجا ـ حد عقل . قش || شرم نی : شرم نه . قجا ـ سرم نی . قفا || ٦٣ آرند : کنند . قش || شذند : شوند . قجا || ٦٤ میان : میان و . قجا || شذستی شد بیتی تو . قجا ـ شدست کس . قق || ٦٥ بحار : قفار . قش || ٦٧ ار : از. قفا ، قجا ، قشا || بایستاذ : باستاد . قجا ـ باسناد . قفا || زمی . قفا : زمین . قق ، قج ، قش

ز دایره که تواند نمود پیش وزپس ؟
ز مرغ وخایه نیاید سخن مگر که نزار

وجود کلّ روا هست وجزو او معدوم ؟
اگر رواست ابا حجتی بمن بسپار ۶۹

وگر روا نی پس جنس باید آنکه نوع
وشخص از پس هر دو بکرده راست چوتار

چرا کواکب را اوّل از زحل گفتند ؟
بطبع آتش از بهر چیست تخم بهار ؟

چرا که خانهٔ خورشید شیر وخانهٔ ماه
ز برج سرطان کردند استوار حصار ؟ ۷۲

چرا که خانهٔ این هردوان یکان بس بود
و دیگران‌را خانه دو از یمین و یسار ؟

ازاین کواکب دونحس محض‌چون‌ودوسعد
سه مانده آنکه از نحس وسعدشان آثار ؟

---

۶۸ : فق ۲۷، قج ۲۶۴، قش ۹۷ | ۶۹–۷۰ : قق ۲۷ ، قج ۲۶۸ ، قش ۹۸ || ۷۱ : قق ۲۷ ، قج ۲۷۱ ، قش ۱۰۱ | ۷۲ : قق ۲۷ ، قج ۲۷۴ ، قش ۱۰۲ || ۷۳ : قق ۲۸ ، قج ۲۷۴ ، قش ۱۰۳ || ۷۴ : قق ۲۸ ، قج ۲۹۲ ، قش ۱۰۶

---

۶۸ : تواند : توان ده . قجا || وزپس : ز پس . قشا || سخن مگر که نزار . قق (اصلاح) : سخن مکر له نزار. قفا ـ سخن مکر که ترا . قجا ـ همی سخن ستواز . قش (ظ . تصحیح کاتب تا لغت «نزار» دو دفعه قافیه نباشد ، ر.ك . بیت ۵۰) || ۶۹ وجود : وجود و. قفا || جزواو: جزوا . قجا ـ جزاو . قشا | معدوم : معدود . قجا || ۷۰ وگر روا نی : اگررواست . قفا ـ وگرروا نیست نه . قجا | چو تار : جرنار . قفا || ۷۱ زحل : حمل . قش || تخم : برج . قشا (ولی «تخم» ص ۱۰۲ س ۷) | ۷۲ خورشید : خرشید . قفا ، قجا ، قشا | ز برج : ببرج . قش | ۷۳ دوان یکان : دو از یکان . قفا ـ دو کان . قجا | ۷۴ دو : او . قفا | چون ودو: چون دو . قجا ـ چودود . قفا || ماندهآنکه : ماندآنجا . قش || نحس وسعدشان : سعد ونحسشان . قش

چرا که تری بر آب بر پدیدتر است

۷۵ بذو کنند همه چیز خشك‌را فرغار ؟

هوا ز روی حقیقت از آب ترّتر است

ز روی طبع بترّی هوا شذست مشار

سخن دراز شذ این جایگه فرو هشتم

گران شذ وشکهانم من از گرانی بار

سؤال کردم قصدم ازین تعنّت نیست

۷۸ ز بهر فایده آوردم این بزرك نثار

جواب خواهم کردن بنظم اگر نبوذ

چنین که هست گرفته مکان خرما خار

وگر بنظم نگویم بنثر وبتشجیر

چنان که بخرذ میوه چنذ از آن اشجار

سخن بحجت گویم پس آنکه از برهان

۸۱ رداش سازم یکّی واز دلیل ازار

بجوی وبنویس آنکه بخوان وباز بپرس

پسش بیاموز آنکه بدان وبر دل کار

شکار شیر گوزن است و آن یوز آهو

ومرد بخرذرا علم وحکمت است شکار

۷۵-۷۶ : قق ۲۸ ، قج ۲۹۹ ، قش ۱۰۸ || ۷۷-۸۱ : قق ۲۸-۲۹ ، قج ۳۰۶ ||
۸۲-۸۹ : قق ۲۹-۳۰ ، قج ۳۱۱-۳۱۲

۷۵ آب : لب . قجا || فرغار : آغار . قجا || ۷۶ ز روی : بروی . قجا || آب : آن . قجا || بتری : بخشکی . قشا || ۷۸ تعنت : تعبب . ققا | نثار : شاید « آثار » (قق) ۷۹ مکان خرما : کان خرا . قفا || ۸۰ چنان که بخرذ . قق (اصلاح) : عنان که نخرد . قفا ، قجا | ۸۱ واز : وز . قجا ـ وارد . قفا | ازار : ابراز . قجا || ۸۲ بجوی : بجو . قفا ـ بحوی . قجا || باز بپرس : بازو بپرس . قفا ـ بارش‌جوی . قجا || بدان : بدار . قجا || ۸۳ مرد بخرذرا : مردم بخردرا . قفا ـ مرد دانا . قجا

که مرد علم بگور اندرون نه مرده بوذ
ومرد جهل ابر تخت بر بوذ مردار ۸۴

وگر جوابش گویند شاذ باشم سخت
کسی که باشذ برهان نمای ودعوی دار

نگویذ آنکه نیاموختست واصلش نیست
سخن نیارذ سخته بوزن وبمعیار

ایا مقدّر تقدیر ومبدع الاشیاء
بحق حرمت وآزرم احمد مختار ۸۷

که مرمرا ومر آن‌را که علم دین طلبذ
ز چنگ محنت برهانمان ایا غفّار

وهر که بذ کنذ او با کسی که بذ نکنذ
بلعنتش کن یا ربّ وزو بر آر دمار

---

۸۴ علم . فق (اصلاح) : عالم . قفا ، قجا || جهل . فق(اصلاح) : جاهل . قفا ، قجا || ابر: بر ، قفا || ۸۶ نگویذ آنکه : نکو برآن که . قفا || نیارذ : بیارد . قفا || ۸۷ حرمت و: حرمت . قفا || ۸۸ برهانمان : برهانم . قفا || ۸۹ که بذ نکنذ : کو نکند . قفا || وزو : ازو . قفا

ابو العبّاس ربنجنی

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

مهترا بار خذایا ملك بغدانا　　سذهٔ سی و یکم بر تو مبارك باذا

سبوح ومزکت بهمان کرفت ودیزه فلان
وما چون کاوان کرد آمذه بغوشاذا

۳　جان ترنجیذ از غم هجران مرا　　از نسیم وصل کن درمان مرا

ماه کانون است ژاژك نتوانی بستن
هم از این کومك برخشك وهمی‌بند آن‌را

روزم از دردش چون نیمشب است　　شبم از یاذش چون شاوغرا

۶　✡ نرم نرمك چو عروسی که غرند آمذه بوذ
باز آن سوی بریذش که از این سو باز آ

---

۱ : ثعالبی ثمار القلوب چاپ قاهره ۱۳۲۶ ص۱۴۷ («أنشد ابو العباس الارسجی (کذا) الامیر نصر بن احمد لیلة السذق الحادی والثلاثین من الاسذاق التی أقام رسومها قصیدة اولها ....») ـ رمل ‖ ۲ : / غوشاد / لفت (فقط در س) ـ مجتث | ۳ : / ترنجید / فم ، فش ـ رمل | ۴ : / کوم / لفت (فقط در س) ـ رمل ‖ ۵ : / شاوغر / لفت (فقط در س) ـ رمل ‖ ۶ : / غرند ، غرید / لفت (فقط در س) ، فج ، فر ، (منسوب به سوزنی) ، فش ـ رمل

---

۱ بار: یار. اصل ‖ سذهٔ : سبد . اصل ‖ ۲ غوشاذا : غوشادا . لفت ‖ ۶ غرند : غرید . فر ـ غرود . فج ، فش ‖ بریذش : برندش . فج ، فر ، فش ‖ باز آ : باز آی . فج ، فر ـ بازی . فش ‖ (تمام بیت) : نرمك چون عروسی غرند آمده بود باز آن شوی بدیدش شده ز آن مثانا . لفت ۳ .

✿ که تنگ وآذرم دارذ ومرد بذ سلب است
پسرش باز فضول است ومرد وسواسا

منجّمان آمذند خلّخیان ابا سطرلابها چو برجاسا

بگزین مُلکا بَگزین مَلِکا پاك طبع تو بسان مَلَکا ٩

وز فروغش بشب تاری سذ نقش نگین
ز سر کنگره برخواند مرد کلکا

نامه که وصل ما خبرش نبوذ بآب تر کن وبطاق بربشلا

ریش چون بوکانا سبلت چون سوهانا
سر بینیش چو بورانی باتنگانا ١٢

---

٧ : / آذرم / لفچ (منسوب به عنصری) ، لفی (ایضاً) ، لفت (ع فاقد) ـ مجتث || ٨ : / برجاس / لفچ . لفی ، لفت (ع و ن فاقد) ـ منسرح || ٩ : ترج ٢٤٥ آ (« بوالعباس عباس این قصیده‌را بفرغانه فرستاذ سوی بگزین ملك ») ـ رمل || ١٠ : / کلك / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فم ، فر ، فش ، فق ـ رمل || ١١ : نفیسی ١١٦٤ (« در فرهنگها» در ذیل لغت « نشل » ؛ این بیت در هیچ یك از فرهنگهائی که ما بآنها رجوع کرده‌ایم پیدا نشده است) ـ بحر ؛ || ١٢ : / بوکان / لفت (فقط در س) ـ رمل

---

٧ تنگ : نیك . لفچ ، لفی ـ زینش . لفت س | دارذ : و سیم . لفت س || سلب است : سلب . لفچ اصل | وسواسا : نشناسا . لفت س | ١٠ وز : از . لفت ـ ز . فم ، فر ، فش ، فق || بشب تاری سذ (یعنی صذ) : بشب تاری شذ . لفچ . لفت ـ بست بازی سد . لفی ـ بشب تار شده . فم . فر . فش . فق || ز سر کنگره : بشب تاری . لفچ || مرد کلکا : مرا کلکا . لفی ـ مرد رنکا . فم ـ مردی رنکا . فر ـ مرا در رنکا . فش ـ مر اورا رنکا . فق || ١١ بشلا : نشلا . نفیسی ١١٦٤

...

وکنون باز ترا برگ همی خشك شوذ
بیم آن است مرا بشك بخواهذ زذنا

من یکی رافه بذم خشك وبفرغانه شذم
مورد گشتم تر وشذ قامت چون نارونا

گیرم که ترا اکنون سه خانه کماس است
۱۵ بنویس یکی نامه که چندت همه کاس است

کی خدمت‌را شایم تا پیش تو آیم
با این سر وریش چون پاغندهٔ حلاّج

...

آن روز نخستین که ملك جامه اش پوشیذ
بر کنگرهٔ کوشك بذم من چو غلیواج

---

۱۳ : / بشك / لفچ ، لفی || ۱۴ : /زافه / فم ـ رمل || ۱۵ :/ کماس / لفت (فقط در س) ، فج ، فر ، فش ـ هزج || ۱۶ : / پاغنده / لفت (فقط در س و نح) ـ هزج ۱۷ : /غلیواج / لفچ ، لفی ، لفت(فقط در س.و نح)

---

۱۳ باز : نار . لفی || ۱۴ رافه : زافه . فم || ۱۵ چندت : چندین . فج || ۱۶ خدمت : خلعت . لفت نح || چون : چو . لفت || ۱۷ جامه اش پوشیذ : جامه بپوشید ، لفت || من چو : همچو . لفت

پاذشاهی گذشت خوب نژاد پاذشاهی نشست فرّخ زاذ ١٨

زآن گذشته زمانیان غمگین زین نشسته جهانیان دل شاذ

بنگر اکنون بچشم عقل وبگو هرچه بر ما ز ایزذ آمذ داذ

گر چراغی زپیش ما برداشت باز شمعی بجای او بنهاذ ٢١

ور زحل نحس خویش پیذا کرد مشتری نیز داذ خویش بداذ

کار من خوب کرد بی صلتی هر که او طمع مالکانه کنذ

...

ساذه دل کوذکا مترس اکنون بیك آسیب خر فکانه کنذ ٢٤

✿ دم سلامت گرفته خاموش پیچیذه بر عافیت چو فژغند

---

١٨ گذشت : برفت . تبق || خوب نژاذ : لا ، مف ، تبقن نسخه : پاك نژاد . دیوان فرخی ـ خوب سرشت . تبقف ، تبقن || فرخ زاد : حور نژاد ، تبق ||١٨ـ٢٢ : لا (« در مرثیت نصر بن احمد و تهنیت نوح بن منصور » [کذا]) ، اته (لاس ، آتشکده) ؛ ١٨ـ٢١ : عر ، مف : ١٨، ١٩، ٢١ : تبقف ص ٣٧٨ وتبقن ص ٤٥٨ (بی نام شاعر) ، دیوان فرخی چاپ عبد الرسولی ص ٤٢ (تضمین بی‌نام شاعر) ـ خفیف || ٢٣ : / مالکانه / لفج ، فم ، فر ، فش ـ خفیف || ٢٤ : / فکانه / لفت (فقط در س) || ٢٥ : / فرغند / لفت (فقط در س) ؛ منسوب به رودکی در دانش نامهٔ قدر خان (ر ۰ ك ۰ « رودکی وزمان او » ، استالین آباد ١٩٥٨ ، ص ٢١٤) ـ قریب ؟

١٩ زآن گذشته : برگذشته . دیوان فرخی ـ از برفته . تبق | زمانیان : جهانیان . آتشکده (اته) ـ همه جهان ـ تبق ، دیوان فرخی || زین : وز . دیوان فرخی | جهانیان : زمانیان . آتشکده (اته) ـ همه جهان . تبق ، دیوان فرخی || ٢٠ وبگو : بگو . لاس ـ نکو . مف ، آتشکده (اته) || (مصراع دوم) : هر چه از ما گرفت ایزد داد . آتشکده (اته) ـ کانچه از ما گرفت ایزد داد ۰ مف || ٢١ ز پیش ما برداشت : ز پیش ما بردست . لاس ـ ز ما گرفت جهان . دیوان فرخی || بجای او : بجای آن ۰ عر ، مف ـ بپیش ما . دیوان فرخی | ٢٢ ور : وز . لاع || ٢٣ صلتی . کذا در لفج ، فم ـ حیلتی ۰ فر ـ وصلتی . فش || (مصراع دوم) : آنکه بی‌طمع مالکانه دهد ۰ فم ، فر ، فش || ٢٥ فژغند : فرغند ۰ لفت

بار سیم غُلبه چو حرم نماند غلبه پرید ونشست بر سر فلغند

۲۷ ✿ نه در وی آدمی‌را راه رفتن نه در وی آبهارا جوی وفرکند

وگرت خنده نیاید یکی کنند بیار
ویك دو بیتك از این شعر من بکن بکنند

با فراخی است ولیکن بستم تنگ زیذ
آن چنان شذ که چنو هیچ ختنبر نبوذ

گفتا که یکی مشکیست نی مشك تبتی
۳۰ کاین مشك حشو نقبی است از خمّ ژواغار

تو که سردی کنی ای خواجه ـ ـ ـ پسرت
آن که بالای رسن دارد وپهنای نوار

هیچ ندانم بچه شغل اندری ترف همی غنچه کنی با شکر

۲۶ : / فلفند / لغت (فقط در س) ـ منسرح || ۲۷ : / فرکند / لغت (فقط در ع و ن ؛ ع : ابو العبیر عنبر ؛ ن : عباس ؛ ظ . : ابو العباس عباس) ، فم (بی نام شاعر) ، فر (ایضاً) ، فش (ایضاً) ـ هزج || ۲۸ : / کنند / لفج ـ مجتث || ۲۹ : / ختنبر / لغت (فقط در س) ، فم ، فر ـ رمل || ۳۰ : / ژواغار / لغت (فقط در س) ـ بحر ؟ || ۳۱ : / نوار / لغت (فقط در س بنام «عباسی») ـ رمل || ۳۲ : / غنچه / لفج ، لفی ـ سریع .

۲۶ (مصراع اول) . کذا در لغت س || ۲۷ آدمی‌را : راهرا در . فش || آبهارا جوی و : جویبهارا جای . فم ، فر ، فش || ۳۰ . کذا در لغت س || ۳۱ : بچه شغل : بچه شغال . لفج اصل || با : یا . لفی

چون خواجه ابوالعباس آمذ کارت همه نیك شذ سراسر ٣٣

. . .

✿ اکنون که همینت باز دارذ خاتوله کنی وچند گون شر

گر دنگل آمذست پسر تا کی بر بندیش بآخر هر مهتر ؟

زیغ بافان‌را با وشی بافان ننهند طبل زن‌را ننشانند بر روذ نواز ٣٦

✿ ژاژ می خایم وژاژم شذه خشك خار دارذ همه چون نوك پغاز

چو عقب بخشذی گزیت ببخش هم بده شعر بنده‌را فغیاز

✿ همی بر آیم با آن که بر نیایذ خلق
وبر نیایم با روزگار خرده کریز ٣٩

---

٣٣ : مع ص ٢٢٩ (ربنجنی) ـ هزج || ٣٤ : / خاتوله / فم ، فر (منسوب به سوزنی)، فش || ٣٥ : / دنگل / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ـ مصارع || ٣٦ : / زیغ/ لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد ؛ ن بی نام شاعر) ، فحم ، فش ـ رمل || ٣٧ : / بغاز ، پغاز / لفت (ع فاقد) ، فج (بی نام شاعر) ، فر (ایضاً) ، فش (ایضاً) ؛ بقول نفیسی ١١٦٣ (مأخذ ؟) این بیت به عماره هم منسوب شده است ـ رمل || ٣٨ : / فغیاز ، بغیاز / لفت (ع فاقد) ـ خفیف || ٣٩ : / کریز / لفت (ع فاقد ؛ در س منسوب به رودکی) ـ مجتث

---

٣٤ همینت : همیست • فش || دارذ : باید داد • فم ، فش || گون : گونه • فم ، فش || شر : شرو • فش || ٣٥ آمذست پسر : آمذست بس • لفج اصل ـ آمذست پس . لفی ـ آمد این پسر . لفت ن ـ آمد این پسرت • لفت س || ٣٦ زیغ بافان‌را : زیغ بافان . لفی || ننهند : بنهند . لفج ـ سهند . لفی || ننشانند : بنشانند • لفج || ٣٧ ژاژم شذه خشك : چون ژاژم خشك . فج ، فر ، فش || خار دارذ همه : خارها دارد • لفت س ـ خارها دارم . فج ، فر ، فش || پغاز : بغاز . لفت || ٣٨ چو : چون . لفت س || بخشذی : ببخشیدی . لفت س || هم : تو لفت س || بنده : نوت . لفت س || فغیاز : بغیاز . لفت س || ٣٩ خرده : خورده . لفت

✿ نهاذه روی بحضرت چنانکه روبه پیر
بتیم واتگران آیذ از در تیماس

تکژ نیست کوئی در انگور او همه شیره دیذیم یکسر رزش

پشك بز ملوکان کشك است وزعفران
٤٢ بپساو مشکشان ومده زعفران خویش

بجای مشك نبویند هیچ کس سرگین
بجای باز ندارند هیچ کس ورکاك

من بخانه اندر وآن عیسی عطّار شمله
هر دو یك جای نشینیم چو دو مرغ کرك

ز خان ومان وقرابت بغربت افتاذم
٤٥ بماندم اینجا بی ساز وبرگ وانگشتال

٤٠ : / واتگر / لفت (در متن : ابو العباس عنبر ؛ در نخ : ابو العباس ؛ در س : رودکی) ، فم ، فش ؛ / تیماس / فج ، فر ، فش ـ مجتث || ٤١ : / تکژ / لفت (فقط در س) ـ متقارب || ٤٢ : / پشك / لفت (فقط در س) ـ مضارع || ٤٣ : / ورکاك / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحم ، فم ، فش ـ مجتث | ٤٤ : / کرك ، کرگك / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ـ رمل || ٤٥ :/ انگشتال / لفج ، لفی ، فحمپ ، فج ، فم ، فر (فقط مصراع دوم). فش ـ مجتث

٤٠ نهاذه : نهاد . فج ، فم ، فر ، فش || بحضرت : بخدمت . فج ، فش | ٤١ شیره : دانه فم ـ شیر . فش | ٤٢ بپساو : بپساو . لفت || ٤٣ هیچ کس ورکاك : هیچ ورکاك . لفج اصل ـ هیچ ورکاکا . لفی ـ هیچکه ورکاك . فم | ٤٤ اندر : در . لفت || ٤٥ مان : مال . فج وقرابت : قرابت . فحم ـ ومراتب . فج ، فم ، فش || بماندم : بمانده . فحمپ | اینجا : آنجا . لفی | ساز وبرگ و : ساز وبرگ . فحمپ ـ برگ وساز . فم ، فر || انگشتال : انگشتان . فج

. . .

ودوش نامه رسیذم یکی ز خواجه نصیر
میان نامه همه ترف وغوره وغنجال

بس پند پذیرفتم واین شعر بگفتم   ازمن بدل خرما بس باشذ کنجال

۴۸ ✡ ای میر شاعرانت همه ژاژ اند   من ژاژ نی ولیکن فرغستم

۴۸آ نتوانم این دلیری من کردن   زیرا که خم بگیرذ بالارم

ای میر ترا گندم دشتیست بسنده   بنغنغکی چند ترا من انبازم

بنجشك چگونه لرزد از باران   چون یاذ کنم ترا چنان لرزم

۵۱ ترسم که روز بگذرذ وژاژ بررسذ   وز خانه‌آب رافه نیارذ مرا حکیم

۴۶: / غنجال / لفچ ، لفی || ۴۷ : / کنجال / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فم (بی نام شاعر) ، فش ـ هزج || ۴۸ : / فرغست ، برغست / لفچ (لمعانی عباسی ؛ ظ . : بلعباس‌عباسی)، لفی (لمعانی) ـ مضارع || ۴۸ آ : / بالار / لفت (فقط در س) ـ مضارع || ۴۹ : / نغنغ/ لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فش ـ هزج || ۵۰ :/ بنجشك / لفت (فقط در س) ـ هزج ۵۱ : / رافه ، زافه / لفچ ، لفی ، فحم ، فش ـ مضارع

---

۴۷ بس پند پذیرفتم : بس پند بپذیرفتم . لفچ ـ بس پند نپذرفتم . لفی ـ زان پس بپذیرفتم . فم ، فش || از من بذل خرما : ای ساقی مرا فرما . فش || بس باشذ : پس باشد . فم || ۴۸ شاعرانت . اصلاح لفت : شاعرست . لفچ ـ شاعریست . لفی || اند . اصلاح لفت : آنك . لفچ ، لفی || من ژاژ : ژاژ . لفچ ، لفی || ولیکن : ولیك . لفی || ۴۹ بسنده : بسذ ده . لفچ ـ بصد ده . لفی ـ بصد ره . فحم ـ بصد مار . فش || بنغنغکی : با نغنکی . لفت (ظ . غلط چاپ بجای « با نغنغکی») : ترا من انبازم : ترا انبازم . لفچ ، لفی ـ ترامن شدم انباز . فحم، فش || ۵۱ رافه : زافه ، فحم ، فش

از هر سوی فراغ بجان تو بسته یخ است بیش چون سندان

بشك آمذ بر شاخ وبر درخت گسترد رداهای طیلسان

۵٤ این سلب من در ماه دی دیذه چون تشلیخ درکیشان

دی چو بآکنده شذم یافتم آخر چون پاتلهٔ سفلگان

✿ هیزم خواهم همی دو امنه زجودت
چون دوجریب ودو خمّ سیکی چون خون

بوالحسن مردکهٔ زشتست وتو بگذار وبنه
۵۷ آن نکیری که مر اورا دوکسانند بکدن

۵۲ : / فراغ / لفت (فقط در س) ـ مضارع || ۵۳ : / بشك / لفت (فقط در ن) ـ قریب || ۵٤ : / تشلیخ / لفت (فقط در س) ـ بحر ؟ || ۵۵ : / پاتله / فم ، فش ؛ / آکنده / فم ، فش ـ سریع || ۵٦ / امنه / لفج ، لفی ، لفت (فقط در نح بنام ابو المؤید) ـ منسرح || ۵۷ : / کدن / لفت (فقط در س) ـ رمل

۵۲ بجان تو . کذا در لفت || بیش چون سندان . کذا در لفت : شاید « بیش چو سندانا » (اصلاح دهخدا ، ر . ك . برهان قاطع بلغت «فراغ» حاشیه) || ۵۳ درخت : درختان . لفت || ۵٤ (مصراع دوم) . کذا در لفت : شاید تقریباً «دریذه چون تشلیخ درویشان » ، ولی بحر معلوم نیست || ۵۵ دی چو : روز . فم (بلغت «آکنده») ، فش (ایضاً) || چون پاتله . فم، فش ـ پاتله چون . روایت اول فرهنگ سروری (نسخهٔ نگارنده) از روی تحفة الاحباب || ۵٦ خواهم همی : خواهم . لفی || زجودت : از جودت . لفی || چون دو جریب : چو دو جریب . لفج اصل ـ زجو دو حرب . لفی || چون خون : چو خون . لفی || ۵۷ مردکهٔ : مردکه . لفت

دو دستم ببستی چو پوزه پیاز دو پایم معطّل دو دیده غرن

که من از جور یکی سفله برادر که مراست
از بخارا برمیذم چو خران از نیشو

✡ معذور کن ای شیخ که گستاخی کردم
زیرا که غریبم من ومجروحم وخسته ۶۰

او می خورذ بشاذی وکام دل دشمن بزار کشته وفرخسته
. . .
مرا سز ساعرك سر ملکت تازه شذه چو باغ نواجسته

✡ یك ذرّه ترا نکرده هموار نجّار زمان زمشت رنده ۶۳

---

۵۸ : / غرن / لفج ، لفی ـ متقارب | ۵۹ : / نیشو / لفت (فقط در س) ـ رمل || ۶۰ : مف (بنام ابوالعباس مروزی که ظاهراً با ابوالعباس ربنجنی اشتباه شده است) ، نفیسی ۱۱۵۸ («در فرهنگها» بلغت «گستاخ» ؛ ولی این بیت در هیچ یك از فرهنگهائی که ما بآنها رجوع کردهایم پیدا نشده است) ـ هزج || ۶۱ : / فرخسته / لفج ، لفت (ع و س فاقد) ، فم ، فش ـ مضارع || ۶۲ : / نواجسته / لفج || ۶۳ : / مشت رنده / فم (ابوالعباس) ، فر («ابوالعباس سوزنی») ؛ در فرهنگ نظام این بیت بنام «ابوالعباس زوزنی» آمده است (ر. ك برهان قاطع در ذیل لغت «مشت رنده» حاشید) ـ هزج

---

۵۸ ببستی : بستی . لفج اصل ـ ببستی . لفی | پوزه : توده . لفی || ۶۱ کام دل . خوشحالی . فش || بزار کشته . لفت ن : نزار کشته . لفج || ۶۲ (مصراع اول) . کذا در لفج || شذه : شذ . لفج

رفتم بماه روزه بازار مرسمنده   تا گوسپند آرم فربه کنم برنده

ای خواجهٔ معبّر خور سیرت مفسّر
خواجه دوشش ستاند دو یك دهذ بخردی
بلحرب یار تو بوذ از مرو تا نشابور
سوگند خور که در ره بلکفد او نخوردی ٦٦

هر دوان عاشقان بی مژه اند   غاب گشته چو سه شبه خوردی

☆ ای --- من ای --- تو انجیره گذاری
سرگین خوری وقی کنی وباك نداری
☆ ریچاله گری پیشه گرفتی تو همانا
بخیره در شیر بری کامه بر آری ٦٩

٦٤ : / رنده / فج ، فر ، فش ــ مضارع   ٦٥-٦٦ : / بلکفد / لفج ، لفی ؛ ٦٦ : / بلکفد / لفت (ع و ن فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فش ــ مضارع || ٦٧ : / غاب / لفت (فقط در س) ــ خفیف || ٦٨-٦٩ : / انجیره ، انجیر / لفت (ع فاقد ؛ بیت ٦٩ فقط در س ؛ منسوب به ابوالعلاء ششتری ؛ در نج : «ابوالعباس گوید وگویند ابوالعلاء ششتری») ، فج (فقط بیت ٦٨ ، ابوالعلاء ششتری) ، فش (ایضاً) ــ هزج

٦٥ بخردی : بخودی . لفی ــ بخودّی . لفج (قافیهٔ بد) || ٦٦ بلحرب : بوالحرب . لفی ، فم ، فش || در ره : دز بود . لفت ن ــ صد ره . فش ــ صد بار . فج ، فر || بلکفد : بوالکفد . لفی ، فم || او : ازو . فم ، فر ، فش || ٦٨ انجیره گذاری : انجیر که داری . فش باك : پاك . فش || ٦٩ بخیره . کذا در لفت

یکی از جای بر جستم چنان شیر بیابانی
وغیوی بر زدم چون شیر بر روباه درغانی

...

ندانستی تو ای خر غمر کبج لاك پالانی
که با خرسنگ بر نآیذ سروزن بوز ترخانی

بجنگ دعوی داری وسخت تفشه زنی
درشت گوئی وپر خوار وخستوانه تنی ۷۲

...

بپنج مرد یکی شخش پوستین برتان
بپنج کوذك نیمی گلیم پوشذنی

...

و یا فَدیتك امروز تو بدولت میر
توانگری وبزرگی ومرس ربنجنی

---

۷۰ : / درغان / لفت (فقط در س) ، فم ، فش ـ هزج || ۷۱ : / کبج/ لفت (فقط در س) ؛ این بیت با بیتی که در لفت در ذیل لفت «کبجه» آمده وبغضائری منسوب است شباهت دارد ، ر . ك . حاشیه در قسمت ترجمهٔ فراتسه || ۷۲ : / تفشه / فم ـ مجتث || ۷۳ : / شخش/ لفت (فقط در س) ، فم || ۷٤ : / مرس / لفت (فقط در س)

---

۷۰ وغیوی بر: وعیدی بر . لفت ـ برو عوی : فم ـ برو دعوی . فش || چون شیر بر : مانندهٔ فم ، فش || ۷۱ غمر . اصلاح دهخدا (لغتنامه) : عمر لفت || بوز : پور . لفت || ۷۳ برتان : بدتان . فم || پوشذنی : پوشدنی . لفت ـ پوشیده ، فم || ۷٤ ربنجنی (؟) : راجینی لفت

(مثنوی بحر خفیف)

۷۵ زآرزوی جماع چون بالیذ — شیر نر از نهیب آن کالیذ

تخم محنت بپاش در گلشان — خنجر کین سپوز در دلشان

آب چو برد سوی آب خوره — چون گسست آب برنماند خره

(مثنوی بحر متقارب)

۷۸ یکی مرد ویرا ببایذ نخست — که گویذ نیوشیذه‌هارا درست

---

۷۵ : / کالیذ / فم ‖ ۷۶ : / سپوز / فم ، فش ‖ ۷۷ : / خره / لغت (فقط در نح) |
۷۸ : / ویرا / فم ، فش

---

۷۶ در دلشان : درویشان . فم ‖ ۷۸ نیوشیذه‌ها : نیوشندها . فم ـ نیوشیدها . فش

(ضمیمه)

طبایع گر ستون تو ستون را هم بپوسذ بن
نپوسد آن ستون هر گز کش از طاعت زنی کازه

---

۷۹ : در لفچ ، لفت ، فحن ، فش در زیر لغت «فانه» بیت ذیل بنام کسائی آمده است «طبایع گر ستون تن ستون را هم بپوسد بن نگردد آن ستون فانی کش از طاعت زنی فانه» ؛ بیتی که در بالا نقل شده است بقول نفیسی ۱۱۶۵ در فرهنگها بلغت « کازه » به ابوالعباس منسوب شده است (مأخذ ؟ گویا لغت فرس نسخهٔ س چونکه آن نسخه بقول لفت «کازه» بجای « فانه » دارد) ؛ ظاهراً این بیت از بیت کسائی تصحیف شده است

ابوشکور

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

الا تا ماه نو خیذه کمان است   سپر گردذ مه داه وچهارا

یك فلاذه همی نخواهم گفت   خوذ سخن بر فلاذه بوذ مرا

از بیخ بکند او ومرا خوار بینداخت
۳ مانندهٔ خار خسك وخار خوانا

از دور بدیذار تو اندر نگریستم   مجروح شذ آن چهرهٔ پرحسن وملاحت
وز غمزهٔ تو خسته شذ آزرده دل من   وین حکم قضائیست جراحت بجراحت

۶ بار بسته شذ فرمان ده نون   تا میان خدمت‌را بندم چست

---

۱ : / خیده / لغت (بی‌نام شاعر) ، فم ، فر (فقط مصراع اول) ، فش ؛ / داه / فش ـ هزج || ۲ : / فلاذه / لفج ، لفی ، فحم ، فم ، فر ، فش ـ خفیف || ۳ : / خوان / لغت (فقط در س) ، فم ، فر ، فش ـ هزج || ٤ـ٥ : لا (فقط در ع) ، عر ـ هزج || ٦ : / چست / لفج ـ رمل

---

۱ چهارا : چهاررا . فش (بلغت «داه») || (مصراع دوم) : الا تا چون سپر باشد مه بدر، فم ـ الا تا چون سپر باشد مه نو ـ فش (بلغت «خیده») || ۲ نخواهم : بخواهم . لفی || بر: بی . فحم ، فم ، فر ، فش || ۳ بکند او و : جو بر کنند . فم ، فر ، فش || خسك : وخسك . فر، فش || خار خوانا : خوار جو خوانا . فم ـ زار چو خوانا . فر ، فش || ٥ قضائیست . لاچاپ : قضا چیست (یا « قضا هست ») . لاع ـ قضا چیست . عر || ٦ بار . اصلاح لغت : باز . لفج || شذ : شوذ . لفج اصل

یکی رهیست امیر مرا گنه کار است — گناه اورا با عفو میر پیکار است
گناه چیره‌تر از عفو میر زشت بوذ — که عفو میر فزون از گناه بسیار است
۹ مر آدمی‌را ز آدم گناه میراث است — عجب مدار که فرزند با پذر یار است
نه من رسول گنه کارم و نه نیز شفیع — نه مر مرا بچنین جای جای گفتار است
ولیکن آن که بجای امیر زلّت کرد — بجای بندهٔ میرش هزار کردار است

۱۲ گهی ببازی بازوش‌را فراشته داشت — گهی برنج جهان اندرون سپرد آرنج
. . .

چنانکه مرغ هوا پرّ و بال بر هنجد — تو بر خلایق بر پرّ مردمی بر هنج

سکنجیذه همی دارذم بدرد — ترنجیذه همی دارذم برنج

ستذ و داذ مکن هرگز جز دستادست
۱۵ کز پسادست خلاف آیذ و صحبت ببرذ

آن کس که برامیر درمرگ باز کرد — بر خویشتن مگر نتواند فراز کرد

۷-۱۱ : ترج ۲۸۶ ب ـ مجتث || ۱۲ : / آرنج / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ـ مجتث | ۱۳ : / آهنج ، هنج / لفج ، لفی || ۱٤ :٠/ سنکنج / لفج ، لفی ـ قریب || ۱۵ : / پسادست ، بسادست / لفج ، فم ، فر ، فش ؛ / دستادست / فم ، فش ـ رمل || ۱٦ : / باز / لفت (فقط در س) ـ مضارع

۸ فزون :(دراصل حرف سه‌نقطه‌دارد) || میراث : میراث . اصل || ۱۲ سپرد : بود . لفت س ن || ۱٤ سکنجیذه : لفج ولفی معنی این لفت‌را نمیدهند (ر . ك . لفت ص ٦۹ حاشیه ٤) ؛ شاید «شکنجیذه» از فعل « شکنجیذن » بمعنی « شکنجه دادن » که اینجا مناسب‌تر بنظر میآید صحیح باشد || ترنجیذه . اصلاح لفت : برنجیذه . لفج ، لفی || ۱۵ کز پسادست : که بسادست . فر ، فش || آیذ : آرد . فر ، فش || صحبت : الفت . فم ، فش (بلفت «پسادست»)

. . .

☼ چون بچّهٔ کبوتر منقار سخت کرد — هموار کرد موی و بیو کند موی زرد

۱۸☼ کابوك را نشایذ شاخ آرزو کنذ — وز شاخ سوی بام شوذ باز گرد کرد

بگه رفتن کآن ترك من اندر زین شذ

دل من ز آن زین آتشکدهٔ برزین شذ

ساقیا مر مرا از آن می ده — که غم من بذو گسارده شذ

۲۱ از قنینه برفت چون مه نو — در پیاله مه چهارده شذ

زغم بحال حریفان مستمند مکن — چنانکه گر بخوری غم زغم نباشذ سوذ

☼ ای ز همه مردمی تهی و تهك — مردم نزدیك تو چرا بایذ

۱۷-۱۸ : / کابوك ، کاپوك / لفچ ، لفی ، لفت (در س منسوب به زینبی) ، فم (فقط بیت ۱۷) ، فش ؛ این دو بیت در فرهنگنامهٔ حسین وفائی به رودکی منسوب است (ر . ك. آثار ابوعبدالله رودکی ، چاپ استالین‌آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۵۲) || ۱۹ : / برزین / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ـ رمل || ۲۰-۲۱ : لا (فقط در ع) ، عر، مف ـ خفیف || ۲۲ : / زغم / فج ، فش ـ مجتث || ۲۳ : / تهك / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم (دو مصراع پیش وپس شده ؛ منسوب به شمس فخری) ، فش (ایضاً) ـ منسرح

---

۱۷ وبیو کند موی : وبپر کند موی . لفی ـ وشدش مویکان . لفت ن ـ شد آن مویکانش . فحم ، فش ـ نبد مویکانش . لفت س || ۱۸ کابوك : کاپوك . لفی || نشایذ : نشاید و . لفت ـ نخواهد . لفت ن || بام : باغ . فش || ۱۹ زآن زین : زان زتن . لفی || ۲۱ از قنینه : در قنینه . مف || ۲۲ نباشذ سوذ : نمی باشد . فش || ۲۳ همه : هر . لفت (خفیف) || مردم نزدیك . لفچ ، لفت س : مرد نزدیك . لفی ـ مردمان نزد . لفت (خفیف)

...

هرزه و مفلاك بی نیاز از تو　　با تو برابر که راز بگشایذ ؟

بلند کیوان با اورمزد وبا بهرام　　زماه برتر خورشیذ وتیر با ناهیذ

دو صد منده سبو آب کش بروز　　شبانگاه لهو کن بمنده بر

روز اورمزد است شاها شاذ زی　　بر کت شاهی نشین وباذه خور ۲۷

چون رسن‌کر زپس آمذ همه رفتار مرا
بسغر مانم کز باز پس اندازم تیر

برد چخماخ من از جامهٔ من جامه نبرد
جامه از مشرعه بردند هم از اول تیر
چهل وپنج در او سوزن وانگشترئی
قلم وکارد ببردست یکی شوم حقیر ۳۰

---

۲٤ : / مفلاك / لفچ، لفی || ۲۵ : / کیوان / لفچ ، لفی ـ مجتث || ۲٦ : / منده / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ـ فریب || ۲۷ : / کت / لفت (ع وس فاقد) ـ رمل || ۲۸ : / سغر / لفت ، فم ، فش ؛ عر ـ رمل || ۲۹ـ۳۰ : ./ چخماخ / لفچ ، لفی ، لفت (ع و ن فاقد ؛مصراع دوم فقط در چ)

---

۲٤ بی نیاز : بیزار . لفی | ۲۵ با اورمزد وبا : ما اورمزد یا . لفی || برتر : برترو . لفچ || تیر با : تیر و یا . لفچ || ۲٦ صذ : سه . لفچ ، لفی || ۲۸ آمذ : آیذ ، فم ، فش || کز : کو . فم ، فش || اندازم : اندازد . فم ، فش ، عر || ۲۹ نبرد : نورد . لفی || بردند : بود . لفی

ز امتلا چو قناعت همی زند آروغ
ز خوان جود وی از بس که خورده معدهٔ آز

اگر از من تو بذ نداری باز — نکنی بی نیاز روز نیاز
۳۳ نه مرا جای زیر سایهٔ تو — نه ز آتش دهی بحشر جواز
زستن ومردنت یکیست مرا — غلبکن در چه باز یا چه فراز
...
راعی عدل ملك پرور او — گرگ را داذ منصب نخراز

ادب مگیر وفصاحت مگیر وشعر مگیر
۳۶ نه من غریبم وشاه جهان غریب نواز ؟

از فلك نحسها یسی بینند — آنکه باشذ غنی شود مفلاك

دانش بخانه اندر در بسته — نه رخنه یابم ونه کلیذستم
...
۳۹ جسته نیافتستم کایذونم — گوئی زدام وداهل جستستم

---

۳۱ : عر ــ مجتث || ۳۲ــ۳۴ : / غلبکین ، غلبکن / لفت (ع فاقد ؛ ۳۲ و ۳۴ در س ؛ ۳۳ و ۳۴ در نح) ؛ ۳۲ و ۳۴ : فم ، فش ؛ ۳۴ : لفج ، لفی ، فحل ، فج ، فر ــ خفیف || ۳۵ : / نخراز / فم || ۳۶ : مع ۳۰۳ ــ مجتث || ۳۷ : / مفلاك / لفت (فقط در ن) ــ خفیف || ۳۸ : / رخنه / لفج ، لفی ــ مضارع || ۳۹ : / داهل ، داهول / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد)

---

۳۲ نکنی : بیکی . لفت || ۳۴ (مصراع اول) : مردنت زیستنت هر دو یکیست . فم || غلبکن : غلبکین . لفج ، لفی || ۳۸ دانش : داش . لفی || ۳۹ کایذونم : که چو بینم . لفج ، لفی

می خورم تا چو نار بشکافم می خورم تا چو خی برآماسم

...

این جهان سربسر همه فرناس نز جهان من یگانه فرناسم

تا کی کنذ او خوارم تا کی زنذ او شنگم
فرسوذه شوم آخر گر آهن و گر سنگم ۴۲

تا بذانجا رسیذه دانش من که بدانم همی که نادانم

گاهی چو گوسفندان در غول جای من
گاهی چو غول گرد بیابان دوان دوان

...

جان را سه گفت هر کس وزی من یکیست جان
ور جان گسست باز چه بر بر نهذ روان ۴۵
جان وروان یکیست بنزدیك فیلسوف
ور چه زراه نام دو آیذ روان وجان

۴۰ : / خی / لفج ، فحم ، فش ـ خفیف || ۴۱ : / فرناس / لفت (فقط در س و ن) || ۴۲ : / شنگك / لفج ، لفی ، فحم ، فتن ؛ ر . ك . بیت ۶۸ حاشیه ـ هزج || ۴۳ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۲۷ ، چاپ لوی ص ۲۳ ؛ مف ـ خفیف || ۴۴ : / غول / لفت (ع فاقد) ، فج ، فم ، فر ، فش (مصراعها پیش وپس شده) ـ مضارع || ۴۵-۴۶ : / روان / لفج ، لفی

۴۰ بر آماسم : بیاماسم . فحم ، فش || ۴۲ آهن و گر : زآهن وآن . فحم ، فش || ۴۳ رسیذه : رسید . قابوسنامه چاپ لوی نسخه || بدانم همی : بدانسته‌ام . قابوسنامه چاپ لوی || ۴۴ دوان دوان : دوان شوم . فج ـ روان شوم . فش || ۴۵ ور : وز . لفی || باز : تاز . لفی || بر بر نهذ . کذا درلفج ، لفی : مر مر لهذ . لفج اصل

بیار از آنچه بکردار دیذه بوذ نخست

روان روشن بستذ بقهر از او رزبان

از آنچه قطرهٔ او گر فرو چکذ بزمین

٤٨ ضریر گویذ چشم من است ومرده روان

...

تذرو تا همی اندر خرند خایه نهذ

گوزن تا همی از شیر پر کُنذ پُستان

بپیچم من بر آن سیمین صنوبر بسان جو که بر پیچذ بکاتان

٥١ ستاره ندیذم ندیذم زهی بدل زاستر ماندم از خویشتن

✿ گر کس بوذی که ژی توام بفکندی

خویشتن اندر نهاذمی بفلاخن

٤٧-٤٨ : لا ، عر ، مف ـ مجتث || ٤٩ : / خرند / لفج ، لفی ، لفت ، فحم ، فم ، (بی نام شاعر) ، فش || ٥٠ : عر ـ هزج || ٥١ : / زاستر / لفت (فقط در نح) ، فش ـ متقارب || ٥٢ : / فلاخن / لفج (منسوب به رودکی) ، لفی (ایضاً) ، لفت (ع وس فاقد) ؛ در سفینهٔ صائب این بیت به عسجدی منسوب شده است (ر . ك . دیوان عسجدی ، چاپ طاهری شهاب ، تهران ١٩٥٥ میلادی ، ص ٣٢ ، بیت ٦٧) ـ منسرح

---

٤٨ بزمین : بدهن . مف || ٤٩ پر : نر . لفی || ٥٠ـ(مصراع‌دوم) . کذا در عر|| ٥١ ندیذم ندیذم رهی : بدیدم بدیدم زمی . فش || خویشتن : خرمی . فش || ٥٢ کس : کسی . لفی || بفکندی : بفکنذی . لفج اصل || اندر : در . لفی

من بچّهٔ فرفورم واو باز سپید است
با باز کجا تاب برد بچّهٔ تیهو ؟ ۵۳

آن به که نیابه‌را نگه داری کردار تن خویش کنی فربه

رفیقان من با زر وناز ونعمت منم آرزومند یك تا زغاره

فغفور بوذم وفغ من پیشم فغ رفت ومن بماندم فغواره ۵۶

✡ چو بنهاذ آن تل سوسن زپیش من چنان بوذم
که پیش گرسنه بنهی ثرید چرب و بهنانه

. . .

✡ اگر ابروش چین آرذ سزذ گر روی من بینذ
که رخسارم پر از چین است چون رخسار پهنانه

. . .

---

۵۳ : / فرفور / لفت (فقط در نح) ، فم ، فر ، فش ـ هزج || ۵٤ : / نیابه / لفچ ـ هزج || ۵۵ : / زغاره / لفت (فقط در نح بی نام شاعر) ، فم ، فر ـ متقارب || ۵٦ : / فغواره / لفت (ع وس فاقد) ، فش ـ مضارع || ۵۷ : / بهنانه / لفچ (منسوب به حکاك) ، لفت (ع فاقد ؛ منسوب به حکاك در متن ؛ در نح منسوب به بوشکور) ـ هزج || ۵۸ : / پهنانه ، مهنانه / لفچ (منسوب به کسائی) ، فم ، فر، فش

---

۵۳ فرفورم : فرقورم . فم || و او : او . فر || تیهو : فرفور . فم ، فر ، فش || ۵۵ من : او . فم ، فر || زر : می . فم || منم : پس . فم ـ پس او . فر || ۵٦ فغ من : فغ . لفت ، فش || پیشم : پیش من . فش || ۵۷ تل : یک[ی] . لفچ || ۵۸ آرذ : گیرد . فم ، فر ، فش || گر : چون . فم ، فر، فش || است : گشت . فم ، فر ، فش || پهنانه : مهنانه . فم ، فش

چرا این مردم دانا و زیرکسار و فرزانه
زنانشان مولها باشد دو درشان هست یك خانه

۶۰ ترا خاموشی امروز روی نیست اگر چه حکیمی خله داری

گر من بمثل سنگم با تو غریاسنگم
ور زآنکه توچون آبی با خسته دلم ناری

✩ مارا هر چند بهتر پروری چون یکی خشم آورد کیفر بری
۶۳ ✩ سفله طبع مار دارد بی خلاف جهد کن تا روی سفله ننگری

..

می ستذ تا بذانکه کاین زمین همچون ستی
آب چون مهتاب وبر ماهی چو زندان گشته ژی

---

۵۹ : / فرزانه / لفج ؛ این بیت با بیتی منسوب به خسروی که در لغت ولفج در ذیل لغت « خنجك » آمده است شباهت دارد || ۶۰ : / خله / لغت (فقط در ن) ـ بحر ؟ || ۶۱ : / غریاسنگ ، غرباسنگ ، غرماسنگ / لفج ، لفی، فحل، فم ، فر، فش ـ هزج ؛ این بیت وبیت ۴۲ در یك بحرند واگر مصراعهای این بیت را پیش وپس کنیم قافیهٔ این بیت با قافیهٔ بیت ۴۲ یکی میشود ؛ ممکن است هر دو بیت اصلا جزء یك قصیده باشند ومصراعهای این بیت بدست کاتبان پیش وپس شده باشند || ۶۲-۶۳ : / کیفر / لغت (س فاقد ؛ در ن منسوب به رودکی ؛ بیت ۶۳ از روی مجمع الفرس سروری) ، فم ، فر (فقط بیت ۶۲) ـ رمل || ۶۴ : / ستی / لفج ، لفی ـ رمل

---

۵۹ زیرکسار : زیرك باز . لفج ـ زیرك مار . لفج اصل || ۶۰ : کذا در لغت || ۶۱ سنگم : بادم . فحل || غریاسنگم : غرباسنگم . لفی ـ غرماسنگم . فم ، فر ، فش || با خسته : بر خسته . فم ، فر، فش || ناری : ماری . لفی || (مصراع دوم) : نزدیك تو چون زهرست نوش وغریاسنگم . فحل || ۶۲ مار : یوز . لغت ن || ۶۳ طبع : فعل . لغت || ۶۴ می ستذ تا . کذا در لفج : می شد تا . لفی || بر ماهی چو زندان گشته ژی : ماهی بر زمین مانند ری . لفی

(رباعی)

ای کشته من از غم فراوان تو پست
شذ قامت من ز درد هجران تو شست
ای شسته من از فریب ودستان تو دست
خوذ هیچ کسی بسیرت وسان تو هست ٦٦

٦٥-٦٦ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف ، اته (خلاصه ، واله)

٦٥ ز درد : ز بار . مف ¦ ٦٦ ای : وي . مف || هست ؛ پست . خلاصه (اته)

(مثنوی بیحر هزج)

بیایذ فیلسوفی سخت شیوا | که باشذ در سخن گفتن توانا
بکار دهر مولش گرچه بذ نیست | ولی درخیر کردن از خرذ نیست
۶۹ زروز واپسین آنکش خبر نیست | جز اورندیذنش کار دگر نیست
هر آن شمعی که ایزذ بر فروزذ | هرآنکش پف کند سبلت بسوزذ
بر آغالیذنش استیز کردند | بکینه چون پلنگش تیز کردند
۷۲ بخوشانذت گر خشکی فزایذ | و گرسردی خوذآن بیشت گزایذ
درستی عمل گر خواهی ای یار | ز الفنجیذن علم است ناچار
اگر قارون شوی ز الفختن مال | شوی در زیر پای خاک پامال
۷۵ یکی گفتش که ای دانای کیهان | که یارذ کرد با تومکر ودستان ؟
پلنگ دژبرازی دیذ بر کوه | که شیرچرخ گشت از کینش استوه

---

۶۷ : / شیوا / فم ، فش || ۶۸ : / مولش / فم ، فش || ۶۹ : / اورندیدن / فم ، فش || ۷۰ : / پف / لغت (فقط در نح) || ۷۱ : / آغالیدن / فم ، فش || ۷۲ : / خوش / لغت (ع فاقد) || ۷۳ : / الفنجیدن / فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فش || ۷۴ : / الفخت . الفختن / فم ، فش || ۷۵ : / یارذ / فم ، فش || ۷۶ : / دژبراز ، دژپراز / فم ، فش

---

۶۷ بیایذ : بیاید . فش || ۶۹ آنکش : آنکس . فش || ۷۲ بخوشانذت : اگر خوش آیدت . لغت ن || ۷۶ دژبرازی : دژپرازی . فش || دیذ : دیده . فم

چو آلیزنده شذ در مرغزاری   نباشذ بر دلش از بار باری

(مثنوی ببحر رمل)

۷۸ چون نیاز آیذ سزاوار است داذ   جان من کریان این سالار باذ

✿ ماذه گفتا هیچ شرمت نیست ویك   چون سبکساری نه بذ دانی نه نیك

(مثنوی ببحر خفیف)

کشت پر منکله همه لب کشت   داذ در این جهان نشان بهشت

۸۱ هر که باشذ سپوزکار بدهر   نوش در کام او بوذ چون زهر

---

۷۷ : / آلیزنده / فم ، فش || ۷۸ : / کریان / لفت ((فقط در نح) || ۷۹ : / و یك /لفج («مسکور» یعنی ظاهراً «بوشکور») ، لفت (ع فاقد ؛ منسوب به رودکی) ، فم (بی نام شاعر) ، فش (ایضاً) || ۸۰ : / منکله /لفت (فقط در نح) || ۸۱ : / سپوزکار / فم ، فر ، فش

---

۷۷ بار : یار . فش || ۷۹ چون : چو . لفج اصل ــ بس . فم ، فش || ۸۱ در : با . فر چون : چو . فش

همه دعوی کنی وخائی ژاژ   در همه کارها حقیری وهاژ

دیو بگرفته مر ترا بفسوس   تو خوری بر زیان مال فسوس

۸٤ آب انگور وآب نیلوفل   مر مرا از عبیر ومشك بدل

تا کجا گوهر است بشناسم   دست سوی دگر نپرواسم

سر وبن چون سر وبن پنگان   اندرون چون برون باتنگان

(مثنوی ببحر سریع)

۸٦آ کاربشولی که خرذ کیش شذ   از سر تدبیر وخرذ پیش شذ

۸٦ب هرچه بخوردی تو گوارنده باز   گشته گوارش همه بر تو گذاز

---

۸۲ : / هاژ / لفت (فقط در س) ، فم ‖ ۸۳ : / فسوس / فم ، فش ‖ ۸٤ : مع ۲۳۰ ؛ /نیلوپل / فج ، فم ‖ ۸۵ : / پرواس ، پرماس / لفج ، لفی ، لفت ، فج ، فم ، فر ، فش ؛ این بیت ممکن است مثنوی نباشد بلکه جزءِ آن قصیده باشد که بیتهای ٤۰ و ٤۱ از آن باقی مانده است ‖ ۸٦ : / با تنگان / لفت (فقط در نح) ‖ ۸٦ آ : / بشول ، پشول / فم ، فش | ۸٦ ب : / گداز ، گراز / لفت (فقط در س) ، فم ، فش

---

۸٤ نیلوفل : نیلوپل . فج ، فم ‖ مر : شد . فج ، فم ‖ ۸۵ تا : هر . فج ، فم ، فر ، فش ‖ گوهر است : گوهر یست : لفت س ، فج ، فم ، فر ، فش ‖ بشناسم : نشناسم . لفت ‖ سوی : سوئی . لفی ‖ نپرواسم : نپرماسم . فج ، فر ‖ ۸٦ ب بخوردی : نخوردی . فش ‖ گوارنده باز : : گوارنده باد . لفت ، فش ــ گوارپده باد . فم ‖ گذاز : گراز . لفت س ، فم ، فش

(مثنوی بیحر متقارب : آفرین نامه)

۸۷ بدشمن برت استواری مباذ — که دشمن درختیست تلخ از نهاذ

درختی که تلخش بوذ گوهرا — اگر چرب وشیرین دهی مر ورا

همان میوهٔ تلخت آرذ پدیذ — ازاو چرب وشیرین نخواهی مزیذ

ز دشمن گر ایذون که یابی شکر

۹۰ گمان بر که زهر است هرگز مخور

پذر گفت یکّی روان‌خواه بوذ — بکوئی فرو شذ چنان کم شنوذ

همی دربدر خشك نان باز جست — مراورا همان پیشه بوذ از نخست

۹۳ ✩ بیلفنج والفغده بر لهو خور — گلورا ز رشّی بسر بر مبر

✩ رسی بوذ گویند شاه رسان — همه ساله چشمش بچیز کسان

---

۸۷ و ۹۰ : تحفل ۸۱ ب، تحفط (مهر ۵۰۵ ؛ بی نام شاعر) ؛ ۸۷ ـ ۸۹ : عر، مف || ۹۱ ـ ۹۲ : / روان خواه / لفچ ، لفی (فقط ۹۱) ، لفت (ع فاقد ؛ ۹۲ فقط از روی چ) || ۹۳ ـ ۹۴ : / رس / لفچ (فقط ۹۳) ، لفی (ایضا) ، لفت (ع فاقد ؛ ۹۴ فقط در س) فحم(فقط۹۳) ، فق (ایضاً ؛ جزء شاهنامه دانسته) ، فم (فقط ۹۴)

---

۸۷ استواری : مهربانی . مف ـ زندگانی . عر || در ختیست : درخت است . تحفل || ۹۰ گرایذون که : کرآیذ نك . تحفل || ۹۱ گفت یکی : مرورا یك . لفی || ۹۳ بیلفنج : میلفنج . فق || و : وز . لفت || الفغده بر لهو خور : الفغدهٔ خویش خور . لفت ـ الفغدهٔ خود بخور . فحم ، فق || (مصراع دوم) : گلو از رسی ات بجائی مبر . فق (کذا) || ۹۴ شاه رسان : شاره رسان . لفت ـ سالارشان . فم

براهی که مرد اندر آمذ بسر — بر آن راه نیزش نبایذ گذر
۹۶ گناهی که کردی وبر تو گذشت — نبایذت هرگز بذو باز گشت
نه هر بار بر تو همان بگذرذ — نه آهو همه ساله سبزی چرذ
پشیمانی از کرده یك بار بس — هلاهل دوباره نخوردست کس

۹۹ پریچهره فرزند دارذ یکی — کز او شوختر کم بوذ کوذکی
مر اورا خرد نی وتیمار نی — بشوخیش اندر جهان یار نی
شذ آمذش بینم سوی زرگران — هماره ستوهند از او دیگران
۱۰۲ بخواند آنگهی زرگری دندرا — ز همسایگانان تنی چندرا

سوی آسمان کردش آن مرد روی — بگفت ای خذا این تن من بشوی
از این آژغان پاك کن مر مرا — همه آفرین ز آفرینش ترا

۱۰۵ بفرمود داور که میْخواره را — بخفچه بکوبیذ بیچاره را

۹۵ ـ ۹۸ : تحفل ۱۰۳ آ ، تخفط ۶۱ ـ ۶۲ (مُهز ۵۱۰ ؛ بی نام شاعر) || ۹۹ ـ ۱۰۲ : / دند / لفج ،لفی ، لفت (۹۹ ـ ۱۰۱ فقط از روی چ) ، فج (فقط ۱۰۲) ، فر (ایضا) ، فش (ایضا) ، فق (ایضا) || ۱۰۳ ـ ۱۰٤ : / آژغ / لفت (فقط در ن) || ۱۰۵ : / خفچه/ لفج ، لفی ، فحم ؛ در فش بیتی بی نام شاعر نقل شده است که تا اندازه ای با بیت حاضر شباهت دارد

۹۵ آمذ : آیذ . تحفل || ۹۶ کردی وَ : کردی . تحفل || ۹۷ همان بگذرذ . تصحیح قیاسی چاپ تحفة الملوك ، تهران ۱۳۱۷ ، ص ۷۸ : کذر بر کذرد . تحفل ـ کذر بگذرد . تحفط || ۹۹ کز او شوختر کم بوذ : کروبهوچر کم که . لفی || ۱۰۱ دیگران . لفت (اصلاح) : دل کران . لفج || (مصراع دوم) : همان زرکرانند ازو دلکران . لفی || ۱۰۲ بخواند : بخوان . لفت س ن || همسایگانان : همسایگانت . لفت ن ـ همسایگان . فج ، فر ، فش || ۱۰٤ آژغان . لفت (اصلاح) : آژغها . لفت ن || ۱۰۵ میخواره‌را : میخواه‌را . لفج || بکوبیذ : بکوبند . لفی || بیچاره‌را : بیچارهٔ . لفچ ـ وبیچاره‌را . فحم

بیاموز هر چند بتوانیا مگر خویشتن شاه گردانیا

ز ده گونه ریچال وده گونه وا گلوبندگی مر یکی‌را سزا

✿ توانی بر او کار بستن فریب که نادان همه راست بیند وریب ۱۰۸

جهان دیده‌ای دیدم از شهر بلخ ز هر گونه گشته بسر برش چرخ

✿ خرامیدن کبك بینی بشخ تو گوئی ز دیبا فگندست نخ

کسی کاندر آب است وآب آشناست
از آب ار چو زآتش نترسد سزاست ۱۱۱

منش بایذ ازمرد چون سرو راست اگر برز وبالا ندارد رواست

---

۱۰۶ راحة‌الانسان نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Supp. Pers. 1325 ورق ۳۱ ب (بعداز بیت ذیل : «نگه کن که در نامهٔ آفرین چه گویذ سرانجامهٔ [کذا ؛ ط . سرایندهٔ] پاك دین ») || ۱۰۷ : / وا / لفت (فقط در نخ) | ۱۰۸ : / وریب / لفچ ، لفی ، لفت ، فحم ، فم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ؛ در فرهنگنامهٔ حسین وفائی این بیت به رودکی منسوب شده است (ر . ك . آثار ابوعبدالله رودکی ، چاپ استالین‌آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۵۰) || ۱۰۹ : / چرخ / لفت (فقط در س) || ۱۱۰ : / شخ / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) || ۱۱۱ : / آشنا / لفچ ، لفی ، لفت (ع و ن فاقد) ، فم ، فش (بی‌نام شاعر) | ۱۱۲ : منش لفت (فقط در س) ، فج ، فم ، فش.

---

۱۰۷ مر یکی‌را : مر یکی . لفت | ۱۰۸ بر او : له . لفی || نادان : دانا . فم || وریب : وزیب . لفی || ۱۱۰ بینی : کویی . لفی | فگندست نخ : ولندست بخ . لفچ اصل ـ وکندست بخ . لفی || ۱۱۱ است و : است . فش || از آب : ز آب . لفت س || ار چو ز : ار چو . لفی ، لفت س ـ از چو . فش ـ چو . فم | نترسذ سزاست : بترسد رواست . لفت س ، فم ، فش

کرا دوست مهمان بوذ یانه دوست — شب وروز تیمار مهمان بر اوست

۱۱٤ نداند دل آمرغ پیوند دوست — بدانگه که با دوست کارش نکوست

بیلفغده بایذ کنون چاره نیست — بیلفنجم و چارهٔ من یکیست

درشت است پاسخ ولیکن درست — درستی درشتی نمایذ نخست

۱۱۷ گمان برد کز بخت وارون برست — نشذ بخت وارون از آن یك بذست

بدانك کینت گردذ درست — بذیذاو زشت و بکردار زست

مریدان ز بازوش بر کنذ گوشت — مر آن کوبه‌را داذ با بك دو غوشت

---

۱۱۳ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص۵۰ ، چاپ لوی ص ۳۹ ؛ مف || ۱۱٤ : / آمرغ / لغت (فقط در س) ، فج ، فر ، فش || ۱۱۵ : / الفغده / لفج ، لفی ، لغت (فقط در س) || ۱۱٦: ترج ۲٤٦ آ || ۱۱۷ : / وارون / لغت (ع فاقد) || ۱۱۸ : / زست / لغت (فقط در نح) || ۱۱۹ : / غوشت / لفج ، لفی

---

۱۱۳ بوذ : شود . قابوسنامه چاپ لوی || یا نه : تا به . قابوسنامه چاپ لوی نسخه ـ نزد . ایضاً || بر اوست : بدوست . مف ـ نکوست . قابوسنامه چاپ نفیسی || ۱۱٤ بدانگه که با : نداند که بی . فج ، فش ـ بداند که بی . فر || ۱۱۵ بیلفغده . لفی ، لغت : بیلفغد . لفج || ۱۱٦ پاسخ : پاسح . ترج اصل || ۱۱۸ بدانك کینت : کذا در لغت || ۱۱۹ : کذا در لفج اصل || بر کنذ : کندند . لفی || کوبه : کربه . لفی || بابك : بایك . لفج (اصلاح)

☆ بشاه دذان کلته روباه گفت — که دانا زن این داستان در نهفت ۱۲۰

من اندر نهان زین جهان فراخ — بر آورده کردم یکی سنگلاخ

بچشم تو اندر خس افکند باذ — بچشمت بر از باذ رنج اوفتاذ

خذاوند ما نوح فرّخ نژاذ — که بر شهریاران بگسترد داذ ۱۲۳

گلیمی که خواهذ ربوذنش باذ — زگردن بشخشذ هم از بامداذ

همی گفت کاین رسم کهبذ نهاذ — از این دل بگرداں که بس بذ نهاذ

خورای تو نبوذ بجز کار بذ — بوذ کار بذ از در هیربذ ۱۲۶

سخنگوی گشتی سلیمانت کرد — نغوشاك بوذی مسلمانت کرد

بر آغالش هر دو آغاز کرد — بذی گفت ونیکنی همه راز کرد

---

۱۲۰ : / کلته / لفج (ص ۱۲ وص ۱٤) ، لفی (فقط درجای دوم) ، فحل (منسوب به عنصری) ، فم ، فر (فقط مصراع اول) ، فش (عنصری) || ۱۲۱ : / سنگلاخ / لفج || ۱۲۲ : / خس / لفت || ۱۲۳ : / نژاد / لفت (فقط در س) || ۱۲٤ : / شخش ، شخشذ / لفت (فقط در س) ، فم ، فر || ۱۲۵ : / کهبد / لفت (فقط در ن) || ۱۲٦ : / خورا / فم ، فر || ۱۲۷ : / نغوشاك / لفج ، لفی ، لفت ، فحم ، فم ، فش ، فق || ۱۲۸ : / آغالش / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد)

---

۱۲۰ دذان : داذ آن . لفج (ص۱۲) اصل ـ دوان . فم || ۱۲٤ گلیمی : کلیم . فم || ۱۲٦ بجز : چنین . فر || ۱۲۷ گشتی : بودی . لفی || سلیمانت کرد : سلیمانت کود . لفی || ۱۲۸ بر : ر . لفت (غلط چاپ)

۱۲۹ خنك آن کسی‌را کز او رشك برد کسی کو ببخشایش. اندر بمرد

سرانجام آغاز این نامه کرد جوان بوذ چون سی وسه ساله مرد

بسا خان کاشانه و خان غرد بذو اندرون شاذی ونوش خورد

۱۳۲ ☆ فروتر ز کیوان ترا اورمزد برخشانی لاله اندر فزد

۱۳۳ نه بهرام گوهرت نه اورمزد فرزدی وجاویذ نبوذ فرزد

۱۳۳آ ز اندرز موبذ شکیبنده شذ سر از راه سوداش کیبنده شذ

که بی داور این داوری نگسلذ وبر بی‌گناه ایچ بر نبشلذ

۱۳۵ ☆ تن وجان چو هر دو فروز آمذند بیك جای هر دو پسغده شذند

---

۱۲۹ : / رشك / لفت (فقط در س) ‖۱۳۰ : / آغاز / لفت (فقط در س) |۱۳۱ : / بادغرد ، غرد / لفچ ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) ، فحم ، فج ، فم ، فر (فقط مصراع اول) فش ، فق ‖ ۱۳۲ : / فرزد / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ‖ ۱۳۳ : /اورمزد/ لفچ ‖ ۱۳۳آ : / شکیبنده /فم ‖ ۱۳۴ : / بشلد، پشلد/ لفچ . لفی، لفت (ع فاقد)، فحل ، فش ‖ ۱۳۵ : / بسغده / فم ، فش (منسوب به عنصری)

---

۱۳۱ بسا خان : بسا خان و . لفچ ـ بسا خانه و . لفی ـ بسا جای . فم ، فرـ خوش‌آن جای . فج ، فش ‖ خان غرد : خانه غرد . فم ـ باذ غرد . لفچ ، لفی ، فج ، فش ‖ بذو اندرون : بدان اندرون . فم ـ بر آرند زو . لفت ن ‖ ۱۳۲ فروتر : فراتر . لفی ‖ ۱۳۳ فرزدی و : فرزدی. لفچ اصل ‖ ۱۳۴ ایچ بذ : هیچ بذ . لفچ ـ هیچ بر . لفی ‖ نبشلذ : نپشلد . فحم ، فش ‖ ۱۳۵ فروز : فرار . فش ‖ پسغده : بسغده . فم ، فش

ابی دانشان بار تو کی کشند؟ ابی دانشان دشمن دانشند

گواژه که خندانمندت کنذ سرانجام با دوست جنگ افکنذ

اگر روزی ازتو پژوهش کنند همه مردمانت نکوهش کنند ۱۳۸

✿ دوم دانش از آسمان بلند که برپای‌چون‌است بی‌دار و بند؟

ز الفنج دانش دلش گنج بوذ جهان دیذه ودانش الفنج بوذ

یکی زشت روئی بذ آغار بوذ تو گوئی بمردم گزی مار بوذ ۱٤۱

✿ کجا باغ بوذی همه راغ بوذ کجا راغ بوذی همه باغ بوذ

دلی که پر از زوغ هجران بوذ ورا وصل معشوقه درمان بوذ

---

۱۳٦ : تحفل ٦۷ آ ، تحفط (مهر ۵۰۵) | ۱۳۷ : / گواژه / لغت (فقط در س) || ۱۳۸: / نکوهش / لغت (فقط درنخ) ، فم | ۱۳۹ : / دار / لغت (فقط در نخ) ، فم (جزء شاهنامه دانسته) ، فر(منسوب به فردوسی) . فش (ایضاً) || ۱٤۰ : / الفنج / فم ، فر ، فش (ترتیب دو مصراع مقلوب) || ۱٤۱ : / بدآغار / فم ، فش | ۱٤۲ : / راغ / لغت (فقط در ن) ، فش (منسوب به لطیفی) || ۱٤۳ : / زوغ / لغت (فقط در نخ)

---

۱۳۸ روزی : روز . فم || ۱٤۰ جهان دیذه و : جهان دیده . فم ـ جهان دیده‌مرا فش || ۱٤۱ زشت روئی : زشت روی و . فش || ۱٤۲ باغ بوذی : باغ بینی . فش || همه باغ بوذ : همه زاغ بود . فش

۱۴۴ زمین چون ستی بینی و آب روذ — بگیرذ فراز ونیایذ فروذ

توںگر بنزدیك زن خفته بوذ — زن از خواب شرفاك مردم شنوذ

٭ شنیدم که خسرو بگوشاسب دیذ — چنان کآتشی شذ بدورش پدیذ

۱۴۷ سبك نیك زن سوی چاکر دویذ — برهنه باندام من در مخیذ

کرانه بکردم ز یاران بذ — که بنیان من استوار است خوذ

بهر دشت ورزه بجستی ز کار — نبوذی بکشت ودروذش بکار

۱۵۰ مگر پیش بنشانذت روزگار — که به زو نیابی تو آموزگار

---

۱۴۴ : / ستی / لفج ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فم ، فش ‖ ۱۴۵ : / شرفاك / لفج ، لفی ، لفت (فقط در نح) ، فحم ، فش ؛ / شلپوی ، شکپوی / لفت (فقط در چ [ظ : ع]) ، فج ، فم ، فر ‖ ۱۴۶ : / کوشاسب ، کوشاسپ / لفت (فقط در نح) ، فج (منسوب به فردوسی) ، فم (بی نام شاعر) ، فر (فقط مصراع اول ؛ فردوسی) ، فش (بحرف « کاف » بی نام شاعر ؛ بحرف «کاف» منسوب به فردوسی) ‖ ۱۴۷ : / مخید ، مخیده ، مخیدن / لفت ص ۱۱۴ (ع فاقد) و ص ۵۱۳ (فقط در نح) ، فج ، فش ‖ ۱۴۸ : / کرانه / لفت (ع و ن فاقد) ‖ ۱۴۹ : / ورزه / لفت (فقط در نح) ‖ ۱۵۰ : مع ۳۴۳

---

۱۴۴ بگیرذ فراز : بگیرد قرار . فحم ـ بگردد فراز . فم ، فش ‖ نیایذ : بیاید . لفت ، فش ـ بیاید . فم ـ نیارذ . لفج ‖ ۱۴۵ تونگر . لفج : توانگر . نسخه‌های دیگر ‖ زن از خواب : زن از خاك . لفت نح ـ که در خواب . فم (بلغت «شکپوی») ـ که ناگاه . فج ، فر ‖ شرفاك : شلپوی . لفت (بلغت «شلپوی») ٭ فج ؛ فر ـ شکبوی . فم ‖ مردم : مردی . لفت (بلغت «شلپوی») ‖ ۱۴۶ شذ بدورش : بدورش . لفت اصل ـ شد ز دورش . فج ، فم ، فش ‖ ۱۴۷ نیك : شرم . لفت (ص ۱۱۴) ن ـ پیر . لفت (ص ۵۱۳) ، فج ، فش ‖ چاکر : خانه . لفت (ص ۵۱۳) ، فج ، فش ‖ من : او . لفت (ص ۵۱۳) ، فج ، فش ‖ در مخیذ : بر مخید . . فش ‖ ۱۴۹ : کذا در اصل

گشاذه در هر دو آزاده‌وار	میان کوی کندوری افکنده‌خوار	
✡ ذرخش ار نخندذ بگاه بهار	همانا نگریذ چنین ابر زار	
کجا گوهری چیره شذ زین چهار	یکی آخشیجش براو بر گمار	۱۵۳
بذو گفت مردی سوی روذبار	بروذ اندرون شو همی بی شنار	
بکنغالگی رفته از پنجهیر	رمیذه از او مرغك گرمسیر	
✡ اگر بازی اندر چغو کم نگر	وگر باشه‌ای سوی بطّان مپر	۱۵۶
ستایش خوش آمذش بر یك هنر	نکوهش نیامذش خوذ زایچ در	

---

۱۵۱ : / کندوری ، کندوره / لفچ ، لفت (ع فاقد) ، فحمپ ، فر ، فش || ۱۵۲ : / درخش ، ذرخش / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد)[۲]، فحم ، فم (بی نام شاعر) ، فش (ایضاً) ، نفیسی ۱۰۹۸ (در فرهنگی که مأخذ آن سروری بوده است منسوب به رودکی) || ۱۵۳ : / آخشیج / لفچ (بی‌نام شاعر) ، لفی(ابوشکور) ، لفت (ایضاً) || ۱۵٤ : / شنار / لفت ، فم ، فر ، فش || ۱۵۵ : / کیغال / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) || ۱۵٦ : / چغو / لفچ ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحم ، فم ، فر ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ؛ / چکك / لفچ ، لفت (ع فاقد) || ۱۵۷ : / ستایش / لفچ ، لفی

---

۱۵۱ کشاذه در هردو : ستاده دران کوی . فر ـ ستاره دران کوی . فش || میان کوی : دران کوی . فر ، فش || کندوری : کندوره . فر ، فش || خوار : زار . فحمپ || ۱۵۲ ذرخش . لفت : درخش . نسخه های دیگر || نخندذ : بخندد . فحم ، فم ، فش || بگاه : بوقت . فم . فش || بهار : نهاد . لفی || نگریذ : بگرید : [۷]فحم ـ نگوید . فش || ۱۵۳ چیره : خیره . لفت ـ خمره . لفی || چهار : جهان . لفچ ، لفی || ۱۵٤ شو : شد . فم ، فر ، فش || ۱۵۵ بکنغالگی : بکنغالکی . لفی ـ بکیغالگی . لفچ ـ بکیغالکی . لفت ـ بکیغالیی . لفت نح || پنجهیر : بنهجیر . لفچ اصل ـ این هجیر . لفی || ۱۵٦ چغو : چکك . لفچ (بلغت «چکك») ، لفت (ایضاً) || باشه ای : باشه . لفی ، فم || بطان : بطك . لفت (بلغت «چغو») ن || یك : هر . لفی || زایچ : زیچ . لفچ اصل ـ زابح . لفی

یکی دژبروئیست پر خاشخر — کز او هست شیر ژیان‌را حذر

۱۵۹ پر از میوه کن خانه‌را تا بدر — پر از دانه کن خُنبه‌را تا بسر

کراسوخت خرمن چه خواهذ دگر؟ — جهان‌را همه سوختن سر بسر

مر اورا یکی پرمخیذه پسر — زمهر جهان بر پذر کینه‌ور

۱۶۲ گهر گر شماری تو بیش از هنر — ز بهر هنر شذ گرامی گهر

سری بی تن وبهن کشته بگرز — تنی بی سر افکنده بر خاك برز

بیاموز تا بذ نباشذت روز — چو پروانه مر خویشتن‌را مسوز

---

۱۵۸ : / دژبرو / فم ، فر ، فش || ۱۵۹ : / خنبه / لفج ، لفی ، فحل ، فش ؛ / چینبه / لفت (فقط در نح) || ۱۶۰ : / خرمن لفت (فقط در س) || ۱۶۱ : / پرمخیده ، برمخیده / فج ، فم ، فر ، فش || ۱۶۲ : تحفل ۶۱ آ ، تحفط ۱۰ (مهر۵۰۷ ؛ بی نام شاعر) || ۱۶۳ : / گرز / لفج || ۱۶٤ : / پروانه / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد)

---

۱۵۸ دژبروئیست : دژبرونیست . فم ، فر ــ دژبرو هست . فش || پرخاشخر : پرخاشجو . فش || حذر : خدو . فش || ۱۵۹ خانه ≈ دلانه . لفی || تا بدر : با پذر . لفج ، لفی ــ تا پدر . فش ــ تا ابد . فحل ــ تا ببر . لفت || خنبه : خنبه (بفتح اول) . لفج ، فحل ــ چینه . لفت || تا بسر : با پسر . لفج ، لفی ــ تا پسر . فش ــ تا بسد . فحل || ۱۶۱ مر : بد . فج ، فر || پرمخیذه : پرمخیده . فج ، فر ــ برمخیده . فم ، فش || زمهر : زبهر . فج ، فر || ۱۶۲ گر شماری تو : گر چه بالا نه . تحفل || ۱۶٤ نباشذت : نبایدت . لفت نح

نه‌آن زین بیازرد روزی بنیز	نه اورا از آن اندهی بذ بنیز	۱۶۵
مکن خویشتن سهمگن چاپلوس	که بسته بوذ چاپلوس از فسوس	
یکی بهره‌را بر سه بهر است بخش	تو هم بر سه بهر ایچ برتر مشخش	
جز ازخاك چیزی ندیذ از خورش	یکی جامه‌ای دیذ او از برش	۱۶۸
نه بیغاره دیذند بر بذ کنش	نه درویش‌را ایچ سو سرزنش	
بهر نیك وبذ هر دوان یك منش	براز اندرون هر دوان بذ کنش	
زذن مردرا تیغ بر تار خویش	به از باز گشتن ز گفتار خویش	۱۷۱
یك آهوست‌خوان‌را که‌ناریش‌پیش	چو پیش آوریذی صذآهوش بیش	
تو سیمین‌بری من چو زرّین ایاغ	توتابان مهی‌مَن چو سوزان چراغ	

۱۶۵ : مع ۲۲۵ ؛ / بنیز / لفچ ، لفی . لفت (ع فاقد) ، فم ، فش ‖ ۱۶۶ : / چاپلوس / لفچ ، لفی ‖ ۱۶۷ : / شخش ، مشخش / لفچ ، لفی، لفت (فقط در ن) ، فحم ، فم ، فش ‖ ۱۶۸ : / جامه / لفت (فقط در نح) ‖ ۱۶۹ : / بیغاره / لفت (فقط در ن) ‖ ۱۷۰ . / منش / لفچ ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ‖ ۱۷۱ : / تار / لفت (ع فاقد) ، فم ، فش ‖ ۱۷۲ : / آهو / لفت (فقط در س) ، فم ‖ ۱۷۳ : عر ، مف

۱۶۵ آن زین : آن زن . لفچ ــ آن‌را . لفت ــ این را . فم ‖ اورا از آن : این‌را از آن . لفچ ، لفی ، مع ــ او را از این . لفت ــ آن را زاو . فم ‖ بذ بنیز . مع : بود نیز . نسخه‌های دیگر ‖ ۱۶۶ فسوس : فلوس . لفی ‖ ۱۶۷ یکی : که این . فم ‖ بهرایچ : بخش ایچ . لفچ ، لفی ‖ ۱۷۱ تیغ : چوب . لفت س ‖ گشتن : ماندن . لفت س ‖ ۱۷۲ چو : که . فم ‖ ۱۷۳ سیمین بری : سیمین مهی . عر

۱۷٤ بیگماز بنشست بمیان باغ — بخورد وبیاران او شذ نفاغ

چو بررویت از پیری‌افتذ نجوغ — نبینی دگر در دل خوذ فروغ

همی گفت با او گزاف ودروغ — مگر کاندر آرذ سرش‌را بیوغ

۱۷۷ ✿ ورایذون که پیش‌تو گویم‌دروغ — دروغ اندر آرذ سر من بیوغ

بذانگه که گیرذ جهان گرد ومیغ — کل پشت چوگانت گردذ ستیغ

---

۱۷٤ : / نفاغ / لفج ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فش ؛ این بیت با شاهنامه ص ۱۰٦۷ بیت ٤٤ و با بیتی منسوب به فرذوسی که در لفت درذیل لغت «بگماز» آمده است تا اندازه‌ای شباهت دارد || ۱۷۵ : / انجوغ / فم ، فش (فقط مصراع اول) ؛ / افروغ / فم ، فش : این بیت در مأخذها ببحر متقارب سالم آمده است ، ولی بعید نیست که اصلا جزء مثنوی ببحر متقارب مقصور بوده باشد و نفیسی ۱۲۳۸ ظاهراً بتصحیح قیاسی آن را همینطور نوشته است || ۱۷٦ : / یوغ / لفت (فقط در س) || ۱۷۷ : / یوغ / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن) ، فحم ، فم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) || ۱۷۸ : / ستیغ / لفج ، لفی ، لفت (در ذیل لغت «سیغ» ، غلط چاپ بجای «ستیغ» ؛ ع فاقد) ، فم ، فر ؛ / کل / فج ، فر ، فش

---

۱۷٤ بیاران او شذ : بیاران شد او . لفت ن ـ بیاران بداد او . فحم ، فش || نفاغ : تفاغ . فحم ، فش || ۱۷۵ از پیری افتذ نجوغ . نفیسی ۱۲۳۸ : از پیری افتاد انجوغ . فم ، فش (بلغت «انجوغ») ـ افتاد از پیری انجوغ . فش (بلغت «افروغ») || خوذ فروغ . نفیسی ۱۲۳۸ : خویش افروغ . فم ، فش || ۱۷۷ ور : گر . فحم، فش || ۱۷۸ گیرذ : گردد . فر (بلغت «ستیغ») || گرد و : گردو و . لفت (غلط چاپ) || کل پشت چوگانت : کل وپشت چوگانت لفت ـ سر نوك رمح تو . فم (بلغت «ستیغ») ، فر (ایضاً)

کشاورز وآهنگر وپای‌باف — چو بی کار باشند سرشان بکاف

✿ نگویم من این خواب شاه از گزاف — زبان زون نگشایم از بهر لاف ۱۸۰

✿ بگویش که من نامه‌ای نغزناك — فراز آوریدستم از مغز پاك

✿ چنین گفت هارون مرا روزمرگ — مفرمای هیچ آدمی‌را مجرگ

بآهن نگه کن که برّید سنگ — نرست آهن از سنگ بی‌آذرنگ ۱۸۳

گواژه که هستش سرانجام جنگ — یکی خوی زشت است ازاو دار ننگ

ز فرزند بر جان وتنت آذرنگ — توازمهر او روزوشب چون نهنگ

---

۱۷۹ : / شکاف ، کاف / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فم ؛ / کشاورز / لفچ ، لفی ، لفت (فقط در ن) ، فحم ، فم ؛ / پای باف / لفت (ع فاقد) ، فحم ، فم ، فش ‖ ۱۸۰ : / لاف / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ‖ ۱۸۱ : / نغز / لفچ (منسوب به عنصری) ، لفی (بو شکور) ، لفت (فقط در نح ؛ بو شکور) ، فحم (عنصری) ، فش (ایضاً) ‖ ۱۸۲ : / مجرگ / لفچ ، لفت (ع فاقد ؛ در ن ترتیب دو مصراع مقلوب) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فق (ترتیب دو مصراع مقلوب ؛ جزء شاهنامه دانسته) ‖ ۱۸۳ : / آذرنگ / لفچ ‖ ۱۸٤ : / گواژه / لفت (فقط در ن) ‖ ۱۸۵ : / آذرنگ ، آذرنگ / لفچ ، لفی ، فحم ، فش

---

۱۷۹ باشند : کشتند . فم (بلغت « کشاورز ») ، فش (بلغت «کاف») ـ مانند . فحم ـ مانند . فش (بلغت «پای باف») ‖ بکاف : شکاف . لفی (بلغت «شکاف») ‖ (مصراع دوم) : چو بی کار یا بی سرش‌را بکاف . لفت س (بلغت «پای باف») ـ چو گردد توانگر سرش را بکاف . لفت س (بلغت «کاف») ‖ ۱۸۰ این خواب شاه : ای خوب شاه . لفت ‖ نگشایم : بگشایم . لفی ‖ ۱۸۱ نغزناك : نغزماك . لفچ اصل ـ نغزپاك . لفت نح ، لفی ‖ ۱۸۲ مجرگ : مجرك . لفچ اصل ‖ ۱۸۵ از مهر : از بهر . فحم ، فش ‖ آذرنگ : آدرنگ . فحم ، فش

۱۸٦	کش این داستان‌را بگفت ازفیال	ابر سیصد و سی وسه بوذ سال
	✡ دل من پر آزار از آن بذ سگال	نبذ دست من چیره بر بذ همال
	به‌افزای خوانند اورا بنام	هم از نام و کردار وهم اوستام
۱۸۹	مگر مردمی کش بوذ گرم فام	بداذنش بستاند از اوستام
	✡ وزآن پس که بذکرد بگذاشتم	بذو بر سپاسه نپنداشتم
	چه بایذت کردن کنون بافدم	مگر خانه روبی چو روبه بدم
۱۹۲	من آنگاه سوگند انیسان خورم	کز این شهر من رخت برتر برم

۱۸٦ : / فیال / لفچ ، لفی ، لفت ، فش ، فق ‖ ۱۸۷ : / همال / لفچ ، لفی (منسوب به فرخی ، غلط) ، لفت (ع و س فاقد) ‖ ۱۸۸ : / اوستام / لفچ ، لفی ، فحمپ ، فم ، فر ، فش ، فق ‖ ۱۸۹ : / اوستام / لفت (فقط در ن و س) ‖ ۱۹۰ : / سپاسه ، سپاس / لفچ (منسوب به معزی) ، لفی ، فم ، فش ، فق ‖ ۱۹۱ : / بافدم / لفچ ، لفی ، فم ، فر ، فش ‖ ۱۹۲ : / انیسان / لفچ ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحل ، فش

---

۱۸٦ کش این داستان‌را بگفت . لفت نح : کس آن داستان کش نگفت · لفچ ـ کس آن داستان برنگفت . لفی ـ مر این داستان کس نگفت . لفت ـ پس این داستان کس نگفت . فش ، فق ‖ ۱۸۷ چیره : حیره . لفچ اصل ‖ ۱۸۸ از نام : از گفت · فحمپ ، فق ‖ وکردار و هم : وکردار و از . فحم ، فق ـ وکوی وهم از . فحپ ‖ ۱۹۰ وز : از . فم ، فش ، فق ‖ نپنداشتم : نینداشتم . لفی ‖ (مصراع دوم) : برو برسپاسی بنگماشتم . فم ، فش ، فق ‖ ۱۹۲ انیسان : نسیان . لفت نح ‖ برتر : بیرون . لفی ، فحل ، فش

لطیف وجوانم چو گل در بهار

فژاکن نیم سال خورده نیم ابر جفت بیداد کرده نیم

زبان آورش گفت وتو نیز هم چو خسرو مکن روی برما دژم ۱۹۵

چو دینار بایذ مرا یا درم فراز آورم من بنوك قلم

گمان برد کش گنج بر استران بوذ به چو بر پشت کلته خران

تکاپوی مردم بسوذ وزیان بتا ومکر هر سوئی تا زیان ۱۹۸

☆ بر او تازه شذ کینهٔ ورزیان بکردندش از هرچه کرد او شیان

---

۱۹۳ ـ ۱۹٤ : / فژاکن ، پژاکن / لغت (فقط در ن و س) ، فم ، فش : لغت فقط بیت ۱۹٤ را دارد ، فم و فش فقط مصراع اول این بیت را دارند ولی قبل از آن مصراع ۱۹٤را نوشته‌اند مثل اینکه این دو مصراع جزء یك بیت باشند : احتمال میرود که این مصراع اصلا جزء بیت قبل بوده است وما آن‌را همینطور نوشته‌ایم || ۱۹۵ : / دژم / لفج ، لفی ، لغت (فقط در نح) || ۱۹٦ : / نوك / لفچ ، لفی ، لغت (فقط در نح) || ۱۹۷ : / کلته / لفچ ، لفی فحل ، فش || ۱۹۸ : / تکاپوی / لفچ . لفی ، لغت (ع فاقد) || ۱۹۹ : / شیان / لغت (فقط در س) ، فج (درنسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Supp. Pers. 1560 منسوب به فردوسی ، ولی درنسخهٔ Supp. Pers. 1284 منسوب به ابوشکور)، فم ، فش

---

۱۹٤ فژاکن : پژاکن . فم ، فش || ۱۹۵ گفت و : گفت . لفی ـ باش . لغت نح || ۱۹٦ چو دینار بایذ مرا : اگر زر خواهی ز من . لغت || درم : قلم . لفی || ۱۹۷ گمان : کما . لفی || ۱۹۸ بتا و مکر : بتا و تکر . لفی ـ بتاب و بدو . لغت نح || ۱۹۹ ورزیان : سالیان . فج (نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Supp. Pers. 1284) ، فم ، فش ـ مرزبان . فج (نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Supp. Pers. 1560) || بکردندش : نکردندش . فش

همه باز بسته بذین آسمان — که بر کرده بینی بسان کیان

۲۰۱ نشایذ درون تا پسغده شذن — نبایذ که نتوانش باز آمذن

✿ زدانا شنیذم که پیمان شکن — زن جاف‌جاف است آسان فکن

نگون تخت شذ همچو بختش نگون — ابا سیب رنگین بآب اندرون

۲۰۴ سپاه اندك ورای ودانش فزون — به از لشکر کشن بی‌رهنمون

✿ پتا روزگاری برآیذ براین — کنم پیش هر کس ترا آفرین

چه بینذ بذین اندرون ژرف بین ؟ — چه گوئی توای فیلسوف اندراین ؟

۲۰۷ گرایذون که پوزش پذیری زمن — وگر نیز رنج آیذ از خویشتن

---

۲۰۰ : / کیان / لفچ ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحم ، فم ، فر ، فش ، فق || ۲۰۱ : / بسغده / لفت (فقط در س) || ۲۰۲ : / جاف جاف / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فم ، فش ، فق (جزء شاهنامه دانسته) ؛ / آسال / فج ، فر ، فش || ۲۰۳ : / نگون / لفت (فقط در س) || ۲۰۴ : /کشن / لفت (فقط در س) || ۲۰۵: / بتا ، بیا / لفچ ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فج ، (منسوب به عنصری) فم ، فن ، (عنصری) ، فش || ۲۰۶ : / ژرف / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فم ، فش || ۲۰۷ : / پوزش / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد)

---

۲۰۰ آسمان : ریسمان . لفت || کرده : پرده . تمام نسخه ها || کیان : کیان . تمام نسخه‌ها || ۲۰۱ پسغده : بسغده . لفت || ۲۰۲ آسان فکن : آسال کن . فج ، فر ، فش – بل کم ز زن . فم ، فق || ۲۰۵ پتا : بتا . لفچ ، لفی ، لفت ، فج ، فم ، فر – بیا . فش ؛ ر.ك ، ترجمهٔ فرانسه || بر این : بدین . لفی || ترا : ز تو . فج – هزار . فم ، فش || ۲۰۶ چه : چو . لفت || بذین : بدو . لفی || ۲۰۷ گر : ور . لفچ ، لفی || نیز : زینت . لفت ن

تن من همی‌گویم وجان من | کذامم من ار من نه جانم نه تن ؟

پس ارژاژ وخوهل آوری پیش‌من | همت خوهل پاسخ دهذ پیر زن

✿ سوی روذ با کاروانی کشن | زهابی بذو اندرون سهمگن ۲۱۰

پرذ روحش از دیذن برز او | کفذ مغزش از هیبت گرز او

خرذ باذ همواره سالار تو | مباذ از جهان جز خرذ یار تو

تو از من کنون داستانی شنو | بر این داستان بیشتر زین منو ۲۱۳

بکار آور آن دانشی کت خذیو | بداذست ومنگر بفرمان دیو

✿ بنشکرده ببریذ زن‌را گلو | تفو بر چنین ناشکیبا تفو

---

۲۰۸ : شرح قصیدهٔ ابوالهیثم ص ۷۰ || ۲۰۹ : / خوهل / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فش || ۲۱۰ : / زهاب / لفج ، لفت ، فق (جزءِ شاهنامه دانسته) ؛ / کشن/ لفج ، لفی ، لفت (فقط در نح) ، فحم ، فش || ۲۱۱ : / کفذ ، کفد / فم ، فش || ۲۱۲ : تحفل ٦۰ آ ، تحفظ ۸ (مهر ۵۰۷ ؛ بی‌نام شاعر) || ۲۱۳ : / منو / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحم، فش || ۲۱٤: / خذیو /. لفت (فقط در ن) || ۲۱۵ : / تفو / لفج ، لفی، لفت (ع فاقد)، فحم ، فش ؛ / نشکرده / ، فج ، فش ، فق (جزءِ شاهنامه دانسته)

---

۲۰۸ ار : از . اصل || ۲۰۹ ار : از . فحم ، فش || ۲۱۰ کاروانی ؛ کاروان . فحم ، فش || بذو : بدوی . لفت (بلغت «زهاب») || ۲۱۱ پرذ روحش : برد رخش . فش || مغزش : چرخ . فش || ۲۱۳ براین : بذین . لفج ـ بدین . لفی || ۲۱۵ زن‌را . اورا : لفت س ، فق ـ ویرا . فج ، فش || چنین ؛ چنان . لفج ، لفی || ناشکیبا : کار بادا . فق || تفو (آخر بیت) : نفو . لفی

۲۱۶ کسی کز ره دوست رو تافته ... ز پیکار دشمن دلش تافته
چو خورشیذت آیذ ببرج بزه ... جهان‌را ز بیروی نمانذ مزه
نشسته بصذ فکر بر خامه‌ای ... گرفته درانگشت‌خون خامه‌ای
۲۱۹ کسی کو بمحشر بوذ آوری ... ندارذ بکس کینه وداوری
ز زر بر نهاذه بسر مغفری ... ز فولاذ کرده ببر بکتری
بخیلی مکن جاوذان یك بسی ... بذین آرزو چون منم‌خوذ رسی
۲۲۲ ✩ میلفنج دشمن که دشمن یکی ... فراوان ودوست ارهزاراند کی
بکردار نیکی همی کردمی ... وز الفغدهٔ خود همی خوردمی
زجور کسان دست کوته کنی ... دژآگاه‌را برخوذ آگه کنی

---

۲۱۶ : / تافته / فم || ۲۱۷ : / مزه / لفج ، لفی (بی نام شاعر) ، فحم ، فش ؛ / بزه / فحمپ ، فش || ۲۱۸ : / خامه / فم || ۲۱۹ : / آوری / فم ، فر ، فش || ۲۲۰ : / بکتر/ فم ، فش || ۲۲۱ : / يك‌بسی/ لفج ، لفی، لفت (ع‌فاقد) ، فحم ، فم ، فش || ۲۲۲ : / الفنج / لفج ، لفی ، لفت ، فحم (منسوب به لطیفی) ، فم (بی‌نام شاعر) ، فش (لطیفی) ؛ بقول نفیسی ۱۱۰۲ این بیست به رودکی نیز منسوب شده است || ۲۲۳ : / الفغده / لفت (فقط در ن) || ۲۲۴ : / دژآگاه / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحم ، فش

---

۲۱۷ خورشیذت : خورشید . لفی ، فحم (بلغت «بزه») ، فحپ ، فش || زبیرون : ببیرون . فحم (بلغت «مزه»)، فحپ، فش || نمانذ : نماید . لفی || ۲۱۸خامه‌ای . نفیسی ۱۲۳۹ : خامه. فم (هردوجا) || ۲۲۱ بخیلی : بخیلی . لفی ـ بخیکی . فحم ـ بجنگی . فم ، فش || چون : خود . لفت نح ـ که . فم || ۲۲۲ میلفنج : میفلنج . لفج اصل ـ مألفنج . لفت ن || هزار اندکی : هزاران یکی . لفج ، لفی || ۲۲۴ جورجور : چیز چیز . لفج ، لفی

بناپارسائی نگر ننغنوی   نیارم نکو گفت اگر نشنوی ۲۲۵

✿ بذاندیش دشمن بذ و ویل‌جوی   که تاچون ربایذازاوجفت‌اوی

جوان تاش پیری نیایذ بروی   جوانی بی‌آمرغ نزدیك اوی

نبایذ که خسرو بوذ یاوه گوی   بدشمن دهذ یاوه گوی آبروی ۲۲۸

زدیذار خیزذ هزار آرزوی   زچشم‌است گویندرژدی گلوی

نکوهش رسیذی بهر آهوئی   ستایش بذ ازهر هنرهر سوئی

---

۲۲۵ : / غنود / لفت (ع فاقد) || ۲۲۶ : / ویل / لفج ، لفی ، لفت ، فحم ، فم (منسوب به رودکی) || ۲۲۷ : / آمرغ / لفج ، لفی . لفت (فقط در ن) ؛ فحم ، فش || ۲۲۸ : / یاوه ، یافه / فم . فش || ۲۲۹ : / رژد / لفج ، لفی ، فحم . فج ، فش ؛ / رزد / فم ، فر ، فش || ۲۳۰ : / نکوهش / لفج ، لفی

---

۲۲۵ نکو : چنین . لفت س || نشنوی : بشنوی . لفت س | ۲۲۶ بذاندیش : ندانندش . لفی ـ بداندیش و . فحم || بذ و : شذه . لفج ، لفی ـ بود . فم ـ پر از . فحم || ویل‌جوی : ویل‌جو . فم || ربایذ : ستاند . فم ـ ستانی . لفت || جفت اوی : جفت او . لفی ـ چیزاو . لفت، فم || ۲۲۷ بی‌آمرغ : بی‌راغ . لفی ـ بامرغ . فش || ۲۲۸ یاوه‌گوی : یافه‌گوی . فش (هردو جا) || ۲۲۹ هزار : همه . فم ، فش (بلغت «رزد») || رژدی‌گلوی : رژدی خلق . لفج اصل، لفی ـ رژدگلو . فش (بلغت «رژد») ـ رزدگلو ، فم ، فر ، فش (بلغت «رزد») || ۲۳۰ بذ : بر . لفی ـ پر . لفج

اشعار پراکنده‌ای که در مآخذ
بدون نام گوینده نقل شده
و گویا از ابیات آفرین‌نامه بوده است

۲۳۱ ✿ شکیبائی اندر همه کارها — به از شوشهٔ زر بخروارها
✿ شکیبائی اندر دل تنگ نه — شکیبائی از گنج بسیار به

✿ بیاموز تا زنده‌ای روز وشب — چنین گفت دانا که بگشای لب
۲۳۴ ✿ نهاده زبن خوذ چنین آمذست — که اُز ہمه بدانش گزین آمذست

✿ خرذ چون ندانی بیاموزذت — چو پژمرده گردی برافروزذت
✿ خرذ بی‌میانجی و بی‌رهنمای — بداند که هست این جهان‌را خذای

۲۳۷ ✿ درم مایه وروح ، دانائی است — درم گرد کن تا توانائی است
✿ چوپشت است مرمردرا خواسته — کرا خواسته کارش آراسته
✿ بیفزایذ از خواسته هوش ورای — تهی‌دست‌را دل نباشذ بجای
۲۴۰ ✿ توانگر برذ آفرین سال وماه — ودرویش نفرین برذ بی گناه

۲۳۱-۲۳۲ : تحفل ۹۸ ب ؛ تحفط ٦٥ (مهر۵۱۰) || ۲۳۳ - ۲۳٤ : تحفل ۹۰ آ ، تحفط ٤٧ (مهر ۵۰۹) || ۲۳۵-۲۳٦ : تحفل ٥٦ آ ، تحفط ۲ (مهر۵۰۷ ؛ فاقد مصراع اول بیت ۵۳۵) || ۲۳۷-۲٤۰ : تحفل ۸۹ آ ، تحفط ٤٦ (مهر۵۰۹)

---

۲۳۱ به از : نه از . مهر || ۲۳٤ نهاده زبن : نهاذتن . تحفل || ۲۳۷ (مصراع اول) : درم مایه ورنج ودانایبست . تحفل ـ درم سایه و روح دانائی است : مهر

✩ بنام نیکو گر بمیرم رواست   مرا نام باید که تن مرگ راست
✩ چنین گفت خسرو که مردن بنام   به از زنده دشمن بذو شاذ کام

✩ خرذمند گویذ خرذ پاذشاست   که بر خاص وبر عام فرمان رواست ۲۴۳
✩ خرذرا تن آدمی لشکر است   همه شهوت وآرزو چاکر است

✩ گشاذه شوذ کار چون سخت بست   کذامین بلند است نابوذه پست
✩ از اندوه شاذی دهذ آسمان   فراخی ز تنگی بوذ بی گمان ۲۴۶

✩ سگالش ببایذ بهر کار جست   سخن بی سگالش نیایذ درست
✩ بکاری که تدبیر بایذ در اوی   نشایذ گزاف اندر او کرد روی
✩ خرذمند بایذ که تدبیر خویش   کنذ با دل خویش صذ بار بیش ۲۴۹

✩ گرا آزموذیش ویارتو گشت   منال از گناهی که بروی گذشت
✩ بر آن کت گزین بوذ مگزین دگر   وگر نه بمانی پیاذه از دوخر

✩ خرذمند گویذ که برعدل وداذ   بوذ پاذشاهی ودین‌را نهاذ ۲۵۲
✩ بهین کاری اندر جهان آن بوذ   که ماننذهٔ کار یزدان بوذ

۲۴۱-۲۴۲ : تحفل ۸۴ آ ‖ ۲۴۳-۲۴۴ : تحفل ۵۵ ب ‖ ۲۴۵-۲۴۶ : تحفل ۷۵ آ ، تحفط ۳۱ (مهر ۵۰۸) ‖ ۲۴۷-۲۴۹ : تحفل ۱۰۵ ب - ۱۰۶ آ ‖ ۲۵۰-۲۵۱ : تحفل ۷۸ ب ، تحفط ۳۵ - ۳۶ (مهر ۵۰۹) ‖ ۲۵۲ - ۲۵۳ : تحفل ۹۶ آ ، تحفط ۵۹ (مهر ۵۱۰)

---

۲۴۶ ز تنگی : ر تنگی . تحفل ‖ ۲۵۰ ویار : یار . مهر ‖ از گناهی که بروی : ار گناهی برو بر . مهر ‖ ۲۵۱ (مصراع دوم) : پیاده بمانی بود ار دو خر. مهر

✩ خرذمند کویذ که مرد خرذ بهنگام خویش اندرون بنگرذ
۲۵۵ ✩ کنذ نیکی افزون چو افزون شوذ وز آهوی بذ پاك بیرون شوذ

✩ تو دانی که مردم که نیکی کنذ کنذ تا مکافات آن بر چنذ
✩ مکافاتها چند گونه بوذ یکی آن که کارذ همان بدروذ

۲۵۸ ✩ شنیذم که بر شاه فرّخ بوذ که دستور پاکیزه پاسخ بوذ
✩ نبایذش دستور نادان بکار دبیران نادان ناااستوار

✩ اگر راز خواهی که پنهان بوذ چنان کن که تدبیر باجان بوذ
۲۶۱ ✩ چو الماس کآهن ببرد همی سخن نیز دلرا بدرد همی
✩ زبانرا بداریذ هرجای سست که تا رازتان کس نداند درست

✩ دو چشمت بفرزند روشن بوذ اگر چند فرزند دشمن بوذ
۲۶٤ ✩ ز پیش پسر مرك خواهذ پذر تو دشمن شنیذی زجان دوست تر؟

---

۲۵٤ ـ ۲۵۵ : تحفل ٥٦ آ ، تحفط ۲ (مهر ٥۰۷) || ۲۵٦ ـ ۲۵۷ : تحفل ۱۰۹ آ ، تحفط ۷۲ (مهر ٥۱۱) || ۲۵۸ ـ ۲۵۹ : تحفل ۱۰۰ آ ، تحفط ٥٤ (مهر ٥۱۰) || ۲٦۰ ـ ۲٦۲ : تحفل ۱۱٤ آ ، تحفط ۷۷ (مهر ٥۱۱) || ۲٦۳ ـ ۲٦٤ : تحفل ۸۸ آ ، تحفط ٤٤ (مهر ٥۰۹)

---

۲۵۵ نیکی : تکیه . تحفل || پاك : بال . تحفل || ۲۵٦ که نیکی : بنیکی . تحفل || ۲۵۸ شاه : باذشاه . تحفل || ۲٦۰ تدبیر : پیوند . مهر || ۲٦۲ بداریذ هرجای سست : بدارند سست . مهر || که تا رازتان : که رازتان . تحفل ـ که تا رازمان . مهر || ۲٦٤ : خواهذ : بخواهذ . تحفل

✿ سخن کز دهان ناهمایون جهذ　　چو ماریست کز خانه بیرون جهذ
✿ نگه‌دار از او خویشتن چون سزذ　　که نزدیک‌تررا سبکتر گزد

✿ کرا محنت سخت خواهذ رسیذ　　بکمتر سخن محنت آیذ پدیذ ۲۶۷
✿ کرا روز نیك آیذ وبخت نیك　　اگر بذ کنذ آیذش سخت نیك

✿ کسی کآورذ راز خوذرا پدیذ　　ز گیتی بکامه نخواهذ رسیذ
✿ نهفتن سزذ رازرا جاوذان　　بجان باز بایذش بستن بجان ۲۷۰
✿ ابا دوست ودشمن نبایذ گشاذ　　بفرزند موبذ چنین کرد یاذ
✿ شمن‌را نبینی چه گویذ شمن ؟　　مگو راز با یك تن از انجمن

✿ ترا گرچه دانش بگردون رسذ　　ز دانای دیگر شنوذن سزذ ۲۷۳
✿ چه گفتند در داستان دراز　　نباشذ کس از رهنمون بی نیاز

✿ کسی کو بدانش برذ روزگار　　نه او یافه مانذ نه آموزگار
✿ جهان‌را بدانش توان یافتن　　بدانش توان رشتن وبافتن ۲۷۶

✿ هر آنگه که شذ راستیت آشکار　　فراوان بوذ مر ترا خواستار
✿ رهی کز خذاوند شذ بختیار　　بر آیذش بی رنج بسیار کار

---

۲۶۵ ـ ۲۶۶ : تحفل ۷۳ آ ، تحفظ ۲۸ (مهر ۵۰۸) || ۲۶۷ ـ ۲۶۸ : تحفل ۷۵ ب ، تحفظ ۳۲ (مهر ۵۰۹) || ۲۶۹ ـ ۲۷۲ : تحفل ۱۰۲٤ آ ، تحفظ ۷۸ (مهر ۵۱۱) || ۲۷۳-۲۷٤ : تحفل ۷۵ آ ، تحفظ ۳۱ (مهر ۵۰۸) | ۲۷۵ ـ ۲۷۶ : تحفل۶۲ آ ، تحفظ ۱۱ (مهر ۵۰۸) | ۲۷۷ ـ ۲۷۸ : تحفل ۱۰٤ آ ، تحفظ ۶۳ (مهر ۵۱۰)

---

۲۶۷ کرا : اکر . تحفل | ۲۶۸ کرا روز : کرآرزو . تحفل || آیذ و : آیذ ز. تحفل || ۲۶۹ خوذرا : دل‌را . مهر || ۲۷۲ شمن‌را : صنم‌را . مهر || ۲۷۵ یافه : باز . مهر || ۲۷۶ بافتن : تافتن . تحفل | ۲۷۷ فراوان : فروان . تحفل .

٢٧٩ ✿ تو دانی که بر درگه شهریار ‌‌ ‌ بوذ خویشتن داشتن سخت کاز
✿ دل از هیبت شاه خیره شوذ ‌ ‌ بذو چشم بیننده تیره شوذ

✿ شنیذم که چیزی بوذ استوار ‌ ‌ که اورا نگهبان بوذ بی شماز
٢٨٢ ✿ مگر راز کآنگاه پنهان بوذ ‌ ‌ که اورا یکی تن نگهبان بوذ

✿ سخن گرچه باشذ گرانمایه‌تر ‌ ‌ فرومایه گردذ ز کم‌پایه‌تر
✿ سخن کز دهان بزرگان روذ ‌ ‌ چو نیکو بوذ داستانی شوذ
٢٨٥ ✿ نگین بذخشی بر انگشتری ‌ ‌ ز کمتر بکمتر خَرذ مشتری
✿ وزانگشت شاهان سفالین نگین ‌ ‌ بذخشانی آیذ بچشم کهین

✿ شنیذم که دشمن بوذ چون بلور ‌ ‌ چو گاه شکستن نیابی مشور
٢٨٨ ✿ پس آنکه چو خواهی که اش بشکنی
چنان کن که بر سنگ خارا زنی

٢٧٩-٢٨٠ : تحفل ١٠٢ ب ، تحفط ٦١ (مهر ٥١٠) || ٢٨١-٢٨٢ : تحفل ١١٤ آ ، تحفط ٧٧ (مهر ٥١١) || ٢٨٣-٢٨٦ : تحفل ٧١ آ - ب ، تحفط ٢٥ (مهر ٥٠٨) ؛ در تحفل بيت ٢٨٦ ظاهراً بغلط از بيت ٢٨٥ بوسيلهٔ بيتى ببحر ديگرى جدا شده است || ٢٨٧-٢٨٨ : تحفل ٨٣ آ، تحفط ٤١ (مهر ٥٠٩)

---

٢٨٢ راز كآنگاه : راز بيشتر كانكاه . تحفل || ٢٨٣ كم‌پايه‌تر : كم‌سايه‌تر . تحفل || ٢٨٤ كز : كر . تحفل || نيكو : نيكى . مهر || ٢٨٥ بذخشى : بذاخشى . تحفل || خرذ : خرذ (با كسر اول) . تحفل || ٢٨٦ بذخشانى : بذاخشانى . تحفل || كهين : نكين . تحفل || ٢٨٧ كه : كه . مهر || نيابى : نيابى . تحفل || ٢٨٨ كه‌اش : كه ترا . تحفل || سنگ‌خارا : سنكى خارا . تحفل

✡ بدشت اندرون تشنه‌را خاك شور   نمایذ چو آب این درفشنده هور
✡ اگر برشتابذ بذو آب‌جوی   نیابذ در او آب‌جوی آب‌جوی
✡ نه مشك است هرچ او سیاهی نموذ   سیاهی نمایذ همان نیز دوذ ۲۹۱
✡ نه هرچ آیذ اندر دل ما گمان   بر آن گونه گردش کنذ آسمان

✡ خرذمند گویذ که تأیید وفر   بدانش بمردم رسذ نه بزر
✡ چو دانا شوذ مرد بخشنده‌کف   مر اورا رسذ بر حقیقت شرف ۲۹٤

✡ رهی کز خذاوند شذ بی نیاز   خذاوندی وی نداری تو باز
✡ بجای مه است از میان مهان   کسی کو بپوشذ نیاز از جهان

✡ کنذ دشمن آهوی کوچك بزرگ   بخرگوش تو بر نهذ نام گرگ ۲۹۷
✡ چو دشمن بگفتن توانذ همی   دروغی که با راست مانذ همی
✡ چه چاره است با او بجز خامشی   ستیهندگی باشذ از بیهشی

✡ خرذمند دانذ که پاکی وشرم   درستی ورادی وگفتار نرم ۳۰۰
✡ بوذ خوی پاکان وخوی ملك   چه اندر زمین وچه اندر فلك

✡ شتاب آورذ زشت نیکو بچشم   نه نیکو بوذ پاذشا زوذ خشم
✡ کرا کار با شاه بذخو بوذ   نه آزرم ونه بخت نیکو بوذ ۳۰۳

۲۸۹-۲۹۲ : تحفل ۱۱۵ب - ۱۱۶آ، تحفط ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۲۹۳-۲۹٤ : تحفل ٦۰ ب ، تحفط ۹ (مهر ۵۰۷) || ۲۹۵-۲۹٦ : تحفل ۱۱۷آ || ۲۹۷-۲۹۹ : تحفل ۸۳ ب || ۳۰۰-۳۰۱ : تحفل ۵۵ب || ۳۰۲-۳۰۳ : تحفل ۹۷آ ، تحفط ٦٤ (مهر ۵۱۰)

---

۲۸۹ خاك : اب تحفل || ۲۹۰ شتابذ : شتابی . تحفل || آب جوی (در مصراع اول) : اب جویی . تحفل || نیابذ : نیابی . تحفل || آب جوی آب جوی . نفیسی ۱۲۵۱ (اصلاح) : آب چون آب جوی . مهر - آپ جون آب جویی . تحفل || ۲۹۱ هرچ او : هر جو . تحفل - هر چه . مهر || ۲۹۲ هرچ : هرچه . تحفل || ۲۹۵ رهی : زهی . تحفل || ۳۰۲ پاذشا : باذشاه . تحفل

۞ بتر مرد آن کو بخوی زنان ۔ برآیذ پس آنکه بماند چنان
۞ خرذمند گویذ که زن آن بتر ۔ که او مردخو باشذ ومردفر
۳۰٦ ۞ بس‌است‌این‌شرف‌خوی پاکیزه‌را ۔ که ماند زن خوب دوشیزه‌را

۞ بنرمی بسی چیز کردن توان ۔ که بستم ندانی بکردن تو آن
۞ بنرمی برآرذ بسی چیز مرد ۔ که آن برنیایذ بجنگ ونبرد

۳۰۹ ۞ یکی پند خوب آمذ از هندوان ۔ بر آن خستوانند ناخستوان
۞ بکن نیکی آنکه بیفکن براه ۔ نمایندهٔ راه از این به مخواه
۞ بارزانیان ور نه ارزانیان ۔ درم چون ببخشی ندارذ زیان

۳۱۲ ۞ برهنه بذی کآمذی در جهان ۔ نبذ با تو چیز آشکار ونهان
۞ چنان کآمذی همچنان بگذری ۔ خور وپوش افزون ترا برسری
۞ خرذمند گویذ که هست این‌جهان ۔ یکی پول بر راه وما همرهان

۳۰٤-۳۰٦ : تحفل ۱۱۱آ ، تحفط ۷۵ (مهر ۵۱۱ ؛ فقط بیت ۳۰٤ وبیت ۳۰٦) || ۳۰۷-۳۰۸ : تحفل ۸۲ ب ، تحفط ٤۱ (مهر ۵۰۹) || ۳۰۹-۳۱۱ : تحفل ۱۰۷ب ، تحفط ۷۰ (مهر ۵۱۰-۵۱۱) || ۳۱۲-۳۱٤ : تحفل ۱۱٤ب ، تحفط ۷۸ (مهر ۵۱۱)

---

۳۰۷ تو آن : توان . تحفل || ۳۰۸ آن (در تحفل این لغت در حاشیه اضافه شده‌است) || ۳۰۹ برآن خستوانند : که نیکان نمانند . مهر || نیکی آنکه : نیکی وانکه . تحفل ـ نیك وآنکه . مهر || ۳۱۱ بارزانیان ورنه : (تحفل فاقد این کلمه‌ها است) || ببخشی : ببخشش . مهر || ۳۱۲ چیز آشکار : جیزآشکارا . تحفل ـ چند آشکار . مهر || ۳۱۳ همچنان : آنجان . تحفل || پوش : پوشش . مهر || ۳۱٤ پول : جسر . تحفل

✿ نگهبان گنجی تو از دشمنان	ودانش نگهبان تو جاوذان	۳۱۵
✿ بدانش شوذ مرد پرهیزگار	چنین گفت آن بخرذ روزگار	
✿ که دانش ز تنگی برون آورذ	چو بی‌راه گردی براهت برذ	
✿ چو یاقوت بایذ سخن بر زفان	سبك سنگ لیکن بهایش گران	۳۱۸
✿ سخن تا نگوئی ترا زیر دست	زبردست شذ گز دهان تو جست	
✿ چو دردل نگنجذت راز کسان	کجا گنجذ اندر دل دیگران ؟	
✿ سخن کو زسی‌ودو دندان بجست	بسی ودو گوش ودل اندر نشست	۳۲۱
✿ نیایذ دگر باره زی مردمان	سخن کز دهن جست وتیر از کمان	
✿ شنیذم که باشذ زبان سخن	چو الماس برّان وتیغ کهن	
✿ سخن بفکنذ منبر ودار را	ز سوراخ بیرون کشذماررا	۳۲٤
✿ هر آن کینه کز دل بوذ خاسته	نبینذش هرگز کسی کاسته	
✿ کسی‌را که دارذ نگه کارخویش	بگو کار دشمن نگه‌دار بیش	

۳۱۵–۳۱۷ : تحفل ٦٦آ، تحفط ۱۸ (مهر ۵۰۸) ‖ ۳۱۸–۳۱۹ : تحفل ٦۹آ ، تحفط ۲۲ (مهر ۵۰۸) ‖ ۳۲۰–۳۲۲ : تحفل ۱۱۲آ، تحفط ۷٦ (مهر ۵۱۱) ‖ ۳۲۳–۳۲٤ : تحفل ۷۱ ب ، تحفط ۲٦ (مهر ۵۰۸) ‖ ۳۲۵–۳۲٦ : تحفل ۸۲آ، تحفط ٤۰ (مهر ۵۰۹)

۳۱٦ روزگار : هوشیار . مهر ‖ ۳۱۷ برون : پناه . مهر ‖ براهت برذ : براه آورذ . مهر ‖ ۳۱۸ بر زفان : بی زفان . تحفل – بی زبان . مهر ‖ ۳۲۱ بسی ودو : بسی درد و . تحفل ‖ ۳۲۲ مردمان : مردان . تحفل ‖ ۳۲۵ نگه کار : نگهدار . تحفل ‖ دشمن : خوذرا . تحفل

۳۲۷ ✡ شوذ دوست از دوست آراسته — چو با ایمنی مردم از خواسته
✡ همه چیز پیری پذیرذ بدان — مگر دوستی کآن بماند جوان

✡ خرذمند گویذ من ازهر گروه — خرذمندرا بیش دیذم شکوه
۳۳۰ ✡ خرذ پاذشاهی بوذ مهربان — بوذ آرزو گرگ واو چون شبان

✡ نکوهیذه باشذ دروغ آزمای — سوی بندگان وبسوی خذای
✡ یك آهو که از یك دروغ آیذا — بصذ راست گفتن نپیرایذا
۳۳۳ ✡ دروغ آب وآزرم کمتر کنذ — وگر راست گوئی که باور کنذ ؟

✡ نپایذ جهان بر تو ور پایذی — از او هر بذی کآمذی شایذی
✡ چنین آمذ وتو نخواهی چنین — بسنده نه‌ای با جهان آفرین
۳۳٦ ✡ نگردذ بکام تو هرگز روش — روش دیگر وتو بدیگر منش

✡ هر آن چیز کاندر جهان ناوری — چرا گوش داری که بیرون بری
✡ همه چیز تو هست چیز کسان — چو بیرون روی باز ایشان رسان

۳۲۷-۳۲۸ : تحفل ۷۸ آ، تحفط ۳۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۲۹-۳۳۰ : تحفل ٥٦ آ، تحفط ۲ (مهر ۵۰۷) || ۳۳۱-۳۳۳ : تحفل ۹٦ ب ، تحفط ٦۳ (مهر ۵۱۰ ؛ فقط بیت ۳۳۱ وبیت ۳۳۳) || ۳۳٤-۳۳٦ : تحفل ۱۱۵ب ، تحفط ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۳۳۷-۳۳۸ : تحفل ۱۱٦ آ، تحفط ۸۰ (مهر ۵۱۲)

---

۳۲۸ بدان : بذان . تحفل || بماند جوان : بود جاودان . مهر || ۳۳۰ آرزو گرگ واو : در رمه گرگ‌را . مهر || ۳۳۱ دروغ‌آزمای : درغ‌آزمای . تحفل || ۳۳۳ آب : ارز . مهر || ۳۳٤ نپایذ : بپایذ . تحفل || ۳۳۸ تو هست : هستت ز . مهر || رسان : ز سان . مهر

✪ بوذ پاذشه مستحق‌تر کسی — که دارذ نگه چیز ودارذ بسی ۳۳۹
✪ اگر عام دارذ همی خواسته — بذان تا بوذ کارش آراسته
✪ پس این شاه‌را به که دارذ نگاه — که بر عامّه‌بر چون شبان است شاه
✪ چوخبرو ندارذ چوخواهندازاو — حق مردمان چون گزارذ ؟ بگو ۳٤۲

✪ بهنگام برنائی و کوذکی — بدانش توان یافتن زیرکی
✪ درختی که خردك بوذ باغبان — بگرداند اورا چو خواهذ چنان
✪ چو گردذ کلان باز نتواندش — که از کژّی وخم بگرداندش ۳٤۵

✪ چنان کرد یزدان تن آدمی — که بردارذ او سختی وخرّمی
✪ بر آن پرورذ کش همی پروری — بیایذ بهر راه کش آوری

✪ بذان کوش تا زوذ دانا شوی — چو دانا شوی زوذ والا شوی ۳٤۸
✪ نه‌داناتر آن کس که والاتراست — که والاتر آن کس که داناتر است
✪ نبینی ز شاهان ابر تخت و گاه — ز دانندگان باز جویند راه
✪ اگر چه بمانند دیر و دراز — بدانا بوذشان همیشه نیاز ۳۵۱

۳۳۹-۳٤۲ : تحفل ۹٤ ب ، تحفط ۵۷ (مهر ۵۱۰) || ۳٤۳-۳٤۵ : تحفل ۸۸ ب - ۸۹ آ، تحفط ٤۵ (مهر ۵۰۹) || ۳٤٦-۳٤۷ : تحفل ۸۹ ب ، تحفط ٤٦ (مهر ۵۰۹) || ۳٤۸-۳۵۱ : تحفل ٦۲ ب ، تحفط ۱۲ (مهر ۵۰۸)

۳۳۹ پاذشه : پادشا . مهر || ۳٤۰ همی : بسی . مهر || ۳٤۱ بر چون : همچون . تحفل || ۳٤۲ چو : چه . مهر || از او : از وی . مهر || بگو : نکو . تحفل || ۳٤۳ و : بر (که بعداً کاتب حذف کرده وبجای آن «و» نوشته است) . تحفل || ۳٤٤ خردك : خرد . تحفل || ۳٤۹ که والاتر آن کس که : که بالاترست آنکه . مهر || ۳۵۰ ابر : که بر . مهر || جویند : جوبند . تحفل

✡ خرذمند گویذ که بنیاذ خوی زشرم است ودانش نگهبان اوی

✡ نکو داستان آن که خسرو بزذ گران بار بر جا بوذ خوی بذ

۳۵۴ ✡ بهشت آن کسی را که او نیك‌خوست که دانستن خیر مردم بذوست

✡ همه چیزهارا پسندذ خرذ مگر نا خرذمندی وخوی بذ

✡ بنیکی شوذ چشم روشن ترا ز هر بذ بوذ نیك جوشن ترا

۳۵۷ ✡ در کامگاری بگنج اندر است ره گنج جستن برنج اندر است

✡ خرذ بهتر از چشم وبینائی است نه بینائی افزون ز دانائی است؟

✡ بهین مردمان مردم نیك خوست بتر آن که خوی بذ انباز اوست

۳۶۰ ✡ کسی که برهنه کنذ راز دوست روا باشذ ار بر درانیش پوست

✡ که مردوست‌را جاوذان پندوست به از گوهر ار چند گوهر نکوست

۳۵۲-۳۵۵ : تحفل ۱۰۹ آ- ب ، تحفط ۷۲-۷۳ (مهر ۵۱۱) || ۳۵۶ : تحفل ۱۰۶ ب ، تحفط ۶۹ (مهر ۵۱۰) || ۳۵۷ : تحفط ٤۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۵۸ : تحفل ۵۶ ب ، تحفط ۳ (مهر ۵۰۷) || ۳۵۹ : تحفل ۱۱۰ آ، تحفط ۷٤ (مهر ۵۱۱) || ۳۶۰ : تحفل ۱۱ ب . تحفط ۷۵ (مهر ۵۱۱) || ۳۶۱ : تحفل ۷۸ ب ، تحفط ۳۵ (مهر ۵۰۸)

---

۳۵۳ بار بر جا بوذ : باد بر جاوذ . مهر || ۳۵۵ پسندذ : پسند . تحفل || ۳۵۶ بنیکی : بنکی . تحفل || ۳۵۸ چشم و : چشم . مهر || ۳۶۰ که : کو . مهر || باشذ ار بر درانیش : دار وبر دار از تنش . مهر

✿ کسی کو بنیکو سخن شاذ نیست   بر او نیك و بذ هر چه باشذ یکیست

✿ ز گفتار و کردار وز خوی زشت   کسی ندروذ خوب چون زشت کشت ۳۶۳

✿ سخن گوی هر گفتنی‌را بگفت   همه گفت دانا ز نادان نهفت

✿ سخن زهر وپا زهر و گرم است وسرد
سخن تلخ وشیرین ودرمان ودرد

✿ شگفتی نباشذ که گردذ زدرد   سر سرو گوژ و گل سرخ زرد ۳۶۶

✿ ز دریا همیشه گوهر ناورند   یکی روز باشذ که سر ناورند

✿ بجز پیر سالار لشکر مباذ   جوان هم جوان گرچه بس اوستاذ

✿ کسی کاندر اندوه گیتی فتاذ   مپندار گر شاذ بینیش شاذ ۳۶۹

✿ بتر دشمنی مردرا خوی بذ   کز او جان برنج آیذ وکالبذ

---

۳۶۲ : تحفل ۶۹ آ ، تحفط ۲۲ (مهر ۵۰۸) || ۳۶۳ : تحفل ۱۱۰ آ، تحفط ۷۳ (مهر ۵۱۱) || ۳۶٤ : تحفل ٦۸ ب ، تحفط ۲۱ (مهر ۵۰۸) || ۳٦۵ : تحفل ۷۱ ب ، تحفط ۲٦ (مهر ۵۰۸) || ۳٦٦ : تحفل ۷۷ آ ، تحفط ۳٤ (مهر ۵۰۹) || ۳٦۷ : تحفل ۹۷ آ ، تحفط ٦٤ (مهر ۵۱۰) || ۳٦۸ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۱٦۸ (فقط مصراع اول) ، چاپ لوی ص ۱۳۱ || ۳٦۹ : تحفل ۱۱۵ آ ، تحفط ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۳۷۰ : تحفل ۱۱۱ آ ، تحفط ۷٤ (مهر ۵۱۱)

---

۳٦۲ بنیکو : بنیکی . مهر || ۳٦۳ وز : واز . مهر || ۳٦۸ (مصراع دوم) : جوان هم جوان‌است گرچه بس‌استاد . قابوسنامه چاپ لوی || ۳٦۹ کاندر : کودر . مهر || (مصراع دوم) : مپندار هرگز که شادیش باد . مهر

✡ دوچیز انده از دل ببیرون برذ — رخ دوست وآواز مرد خرذ

۳۷۲ ✡ بر هر سخن باز گویا رسذ — چنان کآب دریا بدریا رسذ

✡ شجاع آن که دل‌را شکیبا کنذ — بآشفتن اندر مدارا کنذ

✡ بذ اندر دل ار چند پنهان بوذ — زپیشانی مرد تابانْ بوذ

۳۷۵ ✡ هنرها ز بذبخت . آهو بوذ — ز بخت آوران زشت نیکو بوذ

✡ سخن کآن نه‌برجای گویاشود — مرْ آن پایگه‌را که جویا شوذ ؟

✡ که پازهر زهر است؛کافزون شوذ — چو ز اندازهٔ خویش بیرون شوذ

---

۳۷۱ : تحفل ۷۸ آ ، تحفظ ۳۵ (مهر ۵۰۹) || ۳۷۲ : تحفل ۷۲ آ ، تحفظ ۲۶ (مهر ۵۰۸) || ۳۷۳ : تحفل ۸٤ آ || ۳۷٤ : تحفل ۷٦ ب ، تحفظ ۳۳ (مهر ۵۰۹) || ۳۷۵ : تحفل ۷۵ ب ، تحفظ ۳۱ (مهر ۵۰۸) || ۳۷٦ : تحفظ ۲٦ (مهر ۵۰۸) || ۳۷۷ : راحة الانسان نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Supp· pers· 1325 ورق ۳٦ آ (بعد از بیت ذیل : «دل تو بهرکار هشیار باد که جوبان [کذا ؛ ظ . چونان] شنیدم من از اوستاد» ؛ قابوسنامه چاپ نفیسی ص ٤۷ ، چاپ لوی ص ۳۷

---

۳۷۱ انده از دل ببیرون : از دل اندوه بیرون . مهر || ۳۷۲ باز : بار . تحفل || ۳۷٤ دل ارچند : دلت چند . مهر || زپیشانی : رپیشانی . تحفل || مرد تابان : آن بد نمایان . مهر || ۳۷۵ بخت آوران : بخت اوان . تحفل || ۳۷۷ کافزون : ارافزون . قابوسنامه چاپ لوی || شوذ (در مصراع دوم) : خوری . قابوسنامه چاپ لوی نسخه || چو ز : کز . قابوسنامه چاپ نفیسی ـ وز . قابوسنامه چاپ اوی

☆ چو پخته شوذ تلخ شیرین شوذ بدانش سخن گوهر آگین شوذ ۳۷۸

☆ ز دشمن بدینار و با زینهار برستن توان آزرا نیست چار

☆ بنرمی چو گردن نهذ روزگار درشتی وسختی نیایذ بکار

☆ نه دانش بوذ آهن آبدار که خشم داذن بناهوشیار ۳۸۱

☆ اگر پاذشارا تو باشی پسر همی ترس از او گر ببایذت سر

☆ چودشمن ببند اوفتذ کن تو زور که هرگز نگرذذ رها تا بگور

☆ اگرچند خوب‌است بر کف گهر چو اورا برشته کنی خوب‌تر ۳۸۴

☆ اگر علم‌را نیستی فضل بر بسختی نجستی خرذمند خر

☆ چو روباه‌را کشت خواهی‌نگر نخوانی بنامش مگر شیر نر

---

۳۷۸ : تحفل ٦٤ آ ، تحفط ١٤ (مهر ۵۰۸) || ۳۷۹ : تحفل ۱۱۵ ب ، تحفط ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۳۸۰ : تحفل ۸٤ آ || ۳۸۱ : تحفل ۸۳ آ || ۳۸۲ : تحفل ۱۰۳ آ ، تحفط ٦١ (مهر ۵۱۰) || ۳۸۳ : تحفل ۸۵ ب || ۳۸٤ : تحفل ۸۷ ب ، تحفط ٤٤ (مهر ۵۰۹) || ۳۸۵ : تحفل ٦٢ آ ، تحفط ۱۱ (مهر ۵۰۸) || ۳۸٦ : تحفل ۸۵ ب

---

۳۷۹ آز : وآز . مهر || ۳۸۲ پاذشا : پادشه مهر || ۳۸۳ اوفتذ کن . نفیسی ۱۲٤۷ (ظ . اصلاح) : افتذ بکن . تحفل || ۳۸٤ کنی کشی . مهر || ۳۸۵ بر : پر . تحفل | نجستی : نخستی . مهر

٣٨٧ ✿ بوذ دوست مردوسترا چون سپر — به از دوست مردم که باشد دگر

✿ چو زهری که آرذ بتن در گذاز — خرذرا بذان گونه بگذازذ آز

✿ یلان زخم پولاذ ودست دراز — ز سر هم بپولاذ دارند باز

٣٩٠ ✿ سخن‌دان بگفت‌این‌سخن برفسوس — که دستی که نتوان بریذن ببوس

✿ زاندازه برتر مبر دست خویش — فزون از گلیمت مکن پای پیش

✿ چو از آشتی شاذی آیذ بچنگ — خرذمند هرگز نکوشذ بجنگ

---

٣٨٧ : تحفل ٧٨ آ ، تحفط ٣٥ (مهر ٥٠٩) || ٣٨٨ : تحفل ١١٧ ب ، تحفط ٨١ (مهر ٥١٢) || ٣٨٩ : تحفل ٨٥ آ || ٣٩٠ : تحفل ٨٢ ب ، تحفط ٤٠ (مهر ٥٠٩) || ٣٩١ : تحفل ٩٧ ب ، تحفط ٦٤ (مهر ٥١٠) ؛ در تحفل بعد از این بیت بالا فاصله نوشته است : «عنصری گویذ هرانکس که با باذ شاهان بکین — ستیزه کنذ مانذ اندر زمین شعر چه آنکس که بیچذ سر از شهریار — چه انکس که او دیذه خارذ بخار » ؛ بیت آخر در مهر ٥١٠ بنام ابوشکور آمذه است ، ولی ظاهراً این بیت هم جزء شعر عنصری است و کلمهٔ « شعر » بین بیت دوم وبیت سوم بغلط نوشته شده است || ٣٩٢ : تحفل ١١١ آ ، تحفط ٧٤ (مهر ٥١١)

---

٣٨٨ در : بر . مهر || خرذ را بذان : . . . زان . مهر || بگذازذ : بگذارذ . تحفل || ٣٨٩ یلان زخم : یلان حم . تحفل || بپولاذ : پولاذ . تحفل || ٣٩٠ (مصراع اول) : بگفتست دانای ایران بطوس . مهر || که دستی : ز دستی . مهر || ٣٩١ پیش:خویش . تحفل

✡ شکیبائی وتنگ مانده بدام — به از ناشکیبا رسیذن بکام ۳۹۳

✡ جهان دیذگان‌را بنادیذگان — نکردند یکسان پسندیذگان

✡ گشایندهٔ رازهای نهان — سرانجام رسوا شوذ در جهان

✡ مباذ ایچ کس کو بگویذ نهان — ابا زن که رسوا شوذ در جهان ۳۹۶

✡ بذی همچو آتش بوذ در نهان — که پیذا کنذ خویشتن ناگهان

✡ چنان رفت دارای گنج از جهان — که درویش‌تر کس روذ در نهان

✡ سخن‌کاندر اوسوذ نه جز زیان — نبایذ که رانده شوذ بر زبان ۳۹۹

✡ هرآن دوست کز بهرسوذ وزیان — بوذ دوست دشمن شوذ بی‌گمان

✡ بکاهذ ز رنج توهم رنج تو — وز آسانی آسانی وگنج تو

---

۳۹۳ : تحفل ۷٤ ب . تحفط ۳۰ (مهر ۵۰۸) ‖ ۳۹٤ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۱۳ ‖ ۳۹۵ : تحفل ۱۱۲ آ ، تحفط ۷۵ (مهر ۵۱۱) ‖ ۳۹٦ : تحفل ۱۱۳ ب ، تحفط ۷۷ (مهر ۵۱۱) ‖ ۳۹۷ : تحفل ۱۰۷ ب ، تحفط ۷۰ (مهر ۵۱۰) ‖ ۳۹۸ : تحفط ۸۲ ب (مهر ۵۱۲) ‖ ۳۹۹ : تحفل ۷۰ ب ، تحفط ۲٤ (مهر ۵۰۸) ‖ ٤۰۰ : تحفل ۷۸ ب ‖ ٤۰۱ . تحفل ۸۸ ب ، تحفط ٤۵ (مهر ۵۰۹)

---

۳۹۳ تنگ : نیك . تحفل ‖ ناشکیبا : ناشکیبی . تحفل ‖ ۳۹٦ ایچ کس کو : آنچ آن کس . مهر ‖ ابا : اما . تحفل ‖ ۳۹۷ همچو : همچون . تحفل ‖ نه : نه . تحفل ‖ جز: جر . مهر ‖ ٤۰۱ آسانی و : آسانی . مهر

۴۰۲ ✿ سزن گر بُری بندهای‌را گلو | که آیذ خذاوندیش آرزو

✿ شنیذم که آتش بوذ پاذشاه | بنزدیك آتش که جویذ پناه

✿ چنان کن که چون یافتی دستگاه | بآمرزش اندر بپوشی گناه

۴۰۵ ✿ زمن راز خویش ار نداری نگاه | نگه‌داشتن رازت از من مخواه

✿ برادر برادر بوذ دوست به | چو دشمن بوذ بی‌رگ و پوست به

✿ بتر روزگاران شمارم همه | که برکام دشمن گذارم همه

۴۰۸ ✿ بکژّی وناراستی که گرای | جهان از پی راستی شذ بپای

✿ زنیکی همه نیکی آیذ بجای | بنیکی دهذ نیز نیکی خذای

✿ چه نیکو سخن گفت دانش‌فزای | بذان کت نه کاراست کمتر گرای

---

۴۰۲ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۱۰ ، چاپ لوی ص ۱۱ || ۴۰۳ : تحفل ۱۰۱ ب ، تحفط ۵۹ (مهر ۵۱۰) ؛ راحة الانسان نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس Supp. pers. 1325 ورق ۱۹ آ (بدون اینکه شاعر گفته باشد که این بیت را از شاعر دیگری گرفته است) || ۴۰۴ : تحفل ۱۰۶ ب || ۴۰۵ : تحفل ۱۱۲ ب ، تحفط ۷۶ (مهر ۵۱۱) || ۴۰۶ : قابوسنامه چاپ نفیسی ص ۱۰۰ || ۴۰۷ : تحفل ۸۴ ب | ۴۰۸ : تحفل ۱۰۳ ب ، تحفط ۶۲ (مهر ۵۱۰) || ۴۰۹ : تحفل ۱۰۷ آ ، تحفط ۶۹ (مهر ۵۱۰ ؛ فقط مصراع اول) || ۴۱۰ : تحفل ۷۶ ب ، تحفط ۳۳ (مهر ۵۰۹)

---

۴۰۳ که جویذ : چه جوید . راحة الانسان || ۴۰۸ ناراستی : بازاستی . مهر || پی : بی . تحفل || ۴۰۹ همه نیکی : همه نیك . تحفل || بنیکی : بینکی . تحفل || ۴۱۰ نه کار : زکار . تحفل

۞ گر از جهل یك فعل خوب آیذی — مر اورا ستاینده بستایذی ۴۱۱

۞ چو بر کار نابوذه انده بری — بوذ تلخ‌تر هر چه خوشتر خوری

۞ جهان آب شوراست چون بنگری — فزون تشنه‌ای گر چه بیشش خوری

۞ چه دینار و چه سنگ زیر زمی — هر آنکه کز او نایذت خرّمی ۴۱۴

---

۴۱۱ : تحفل ۶۷ آ ، تحفط ۱۹ (مهر ۵۰۸) || ۴۱۲ : تحفل ۷۳ ب || ۴۱۳ : تحفل ۱۱۵ آ ، تحفط ۷۹ (مهر ۵۱۲) || ۴۱۴ : تحفل ۱۱۷ آ ، تحفط ۸۰ (مهر ۵۱۲)

---

۴۱۱ آیذی : آمذی . تحفل || ۴۱۲ انده : اندوه . تحفل || ۴۱۳ گر چه : چند . مهر

(ضمیمه)

✿ کولی تو از قیاس که گر بر کشذ کسی
یك کوزه آب از آن بهمان تیره میشوذ

✿ بردل مکن مسلّط گفتار هرلتنبر هر گز کجا پسندذ افلاك جز ترا سر ؟

✿ از چه توبه نکنذ خواجه که هر جا که بوذ
۴۱۷ قدحی می بخورذ راست کنذ زوذ هراش

✿ چنان بگریم گر دوست بار من ندهذ
که خاره خون شوذ اندر شخ وزرنگ زگال

✿ با نعمت تمام بدرگاهت آمذم امروزبا گرازی وخوبی همی روم (؟)

۴۲۰ ✿ بکاویذ کالاش‌را سر بسر که داند که چه یافت زر و گوهر ؟

✿ جوان بوذم وپنبه فخمیذمی چو فخمیذه شذ دانه بر چیذمی

---

۴۱۵ : منسوب به لبیبی (لفج ، لفی ، بلغت « کول ») ، عنصری (لفت) ، ابو شکور (فم ، فش) || ۴۱۶ منسوب به شاکر بخاری (لفت ، فش ، بلغت « لتنبر ») ، ابو شکور (فم ، فر) || ۴۱۷ : ر . ك . شهید بیت ۳۷ || ۴۱۸ : منسوب به منجیك (لفج ، لفی ، لفت ، بلغت « زرنگ ») ، ابو شکور (فج ، فش) ، بی نام شاعر (فم) || ۴۱۹ : منسوب به «فاخر» یا «فاخری» (لفت بلغت «گراز» ، فش بلغت «گوازه») ، ابو شکور (فم بلغت «گراز») || ۴۲۰ : منسوب به عنصری (لفج ، لفت بلغت « کاو ») ، ابو شکور (لفی) || ۴۲۱ : منسوب به طیان (لفت بلغت « فخمید ») ، خجسته (فم ، فر) ، رودکی (نفیسی ۱۱۰۳ از روی فرهنگی که سروری مأخذ آن بوده است) ، ابو شکور (نفیسی ۱۱۰۳؛ مأخذ ؟)

ابوشعیب

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

شاکر نعمت نبوذم یا فتی تا زمانه زن مرا ناگاه کوست

گر ز آنکه بپیراستهٔ شهر در آئی پیراسته آراسته گردذ ز رخانت

دوزخی کیشی بهشتی روی وقد آهوچشمی حلقه‌زلفی لاله‌خد ۳
لب چنان کز خامهٔ نقّاش چین بر چکذ برسیم از شنگرف شد
گر ببخشذ حسن خوذ بر زنگیان ترك را بی‌بشك‌ز زنگ آیذ حسد
بینی او تارکی ابریشمین بسته بر تاری زابریشم عقد ۶
از فروسو گنج واز برسو بهشت سوزنی سیمین میان هر دو حد
...
سلسله جعدی بنفشه عارضی کش فریذون افدر و پرویز جد

---

۱ : / کوست ، کوس / لفج ، لفت (ع فاقد) ، فم ، فش ، فق ـ رمل || ۲ : / پیراسته / لفت (فقط در ن) ـ هزج || ۳-۷ : لا ، عر ، مف ، اته (لاس) || ۸ : / افدر / لفت (فقط در نح)

---

۲ پیراستهٔ شهر درآئی . اصلاح دهخدا (لغتنامه) : پیراسته‌ای شهر وسرای . لفت || زرخانت . اصلاح دهخدا (لغتنامه) : از جانت . لفت || ۳ کیشی : گیش . مف ـ گیتی . اته || روی و: روی . اته || ٤ خامهٔ : خانهٔ . لاس || برچکذ بر سیم از : برچکد از سیم بر . لا ـ بر جگر از سیم بر . اته ـ بر زده برسیم از . عر ـ بر زده برمشك از . مف || شنگرف : شکرف . لاس (اته) || ٥ ز زنگ : بزنگ . مف || ٦ او تارکی : آن نارك . عر ، لا ـ آن نازك . اته || بسته برتاری ز : بسته بر نازی ز . لاس ـ بسکه از تاری بر . عر ، مف || ۷ حد : خد . لاع س || ۸ کش فریذون : کت سیاوش . فم

۹ اگر دیذه بگردون بر گمارذ ز سهمش پاره پاره گردذ آور

ای عاشق دلسوز وزکام دل خوذ دور
می نال وهمی چاو که معذوری معذور

جهانِ شذه فرتوت چو پاغنده‌سر و کیس
کنون گشت سیه موی و بدیذه شذ جمّاش

✡ شگفت نیست اگر کیغ چشم من سرخ است
۱۲ بلی چو سرخ سرخ بوذ اشك سرخ باشذ کیغ

دلمان چو آب باذی تنمان بهار باذی
از بیم چشم حاسد کش کرده باذ باهك

---

۹ : / آور / فج ، فم ، فر ، فش ـ هزج || ۱۰ :/چاو / لفج ، لفی ، لفت (س فاقد) ، فحل ؛ عر ـ هزج || ۱۱ : / پاغنده / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن) ـ هزج || ۱۲ : / کیغ / لفج ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) ، فحم ، فم (منسوب به ابویوسف هروی) ، فش ـ مجتث || ۱۳ : / باهك ، پاهك / لفج ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) ، فحمپ ، فش ـ مضارع

---

۹ سهمش : بیمش . فج ، فش || ۱۰ دلسوز : مهجور . لفج ، لفی || چاو : جاو . لفی ـ خاو. عر || ۱۱ جهان : جهانی . لفج || پاغنده سروکیس : پاغندهٔ سرکین . لفج ـ پاغنده سر کهن. لفی || گشت : کشته . لفی || سیه موی : سه موی . لفج اصل || بدیذه شذ : بدیده شده . لفی ـ بدیده شذه . لفج اصل ـ عروسی شد . لفت || ۱۲ اگر : گر از . لفج ، لفی || من سرخ است : باشد سرخ . فم ـ بود احمر . دشیشه || بلی : یکی . لفج ، لفی || ۱۳ دلمان . دل آن . فش || باذی : با می . لفج ، لفی، فحن ـ پای . فش || تنمان : سمان . لفج اصل ـ پسمان . لفی ـ تن چون . لفت ن ، فحن ، فش || چشم : خشم . لفج ، لفی || کرده باذ لفت ن : کنده باد . فحن ، فش

توئی آراسته بی آرایش چه بکرباس وچه بخزّ یکون

در کارها بتا ستهیدن گرفته‌ای گشتم زتو ستوه من ازبس که بستهی ۱۵

(مثنوی ببحر رمل)

افشرهٔ خون دل از چشم او ریخته پالاون مژگان فرو

---

۱۴ : / یکون ، یکسون / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) فم ، فر ، فش ـ مضارع || ۱۵ : / ستهی / لفت (فقط در ن) ـ مضارع || ۱۶ : / پالاون / فم ، فش

---

۱۴ توئی آراسته بی آرایش . لفت (تصحیح قیاسی) : تو بی آرایش آراستهٔ . لفج ـ تویی بآرایش آراسته . لفی ـ تو بیاراسته بآرایش . فم ، فر ، فش || بکرباس : بدیبا فم ، فر ، فش || بخز یکون : بخز ویکون . فم ، فر ـ بخرد یکون . فش ـ بخز یکسون : لفت || ۱۵ ز تو ستوه : ستوه از تو . لفت

معروفی

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

بمکذ دانم والله بمکذ والله ---تو ---چون کپّه مکذ رگ‌را

این دل مسکین من اسیر هوا شذ — پیش هزاران هزار گونه بلا شذ
۳ جادوکی بند کرد و حیلت بر ما — بندش بر ما برفت وحیله روا شذ
حکم قضا بوذ و این قضا بدلم بر — محکم از آن شذ که یار یار قضا شذ
هرچه بگویم زمن نگر که نگیری — عقل جذا شذ زمن که یار جذا شذ

۶ بار خذا بعبدلی‌را چه بوذ — کز پس پیران سر دیوانه شذ ؟

خون سپیذ بارم بر دو رخان زردم
آری سپیذ باشذ خون دل مصعّد

---

۱ : / کپه / لفت (ع فاقد) ـ رمل || ۲ـ۵ : مع ۱۰۵ ـ منسرح || ۶ : مع ۲۳۰ ـ سریع ؟ || ۷ : یتیمة الدهر ثعالبی چاپ دمشق جلد ۳ ص ۱۶٤ ـ مضارع

۱ والله بمکذ والله : خواجه بمکد . نفیسی ۱۲۹۷ (مأخذ ؟) || کونش : رانش . لفت ن || کپه مکذ رگ‌را . لفت (تصحیح قیلهی) : کبه من کدا . لفت ن ـ کید مکد مزد کرا . لفت س || ۲ پیش : بیش . مع || ۳ جاذوکی : جادو که . مع نسخه || ۵ بگویم : بگفتم . مع نسخه || ۶ پیران . مع نسخه : بیران . مع ـ بیرانه . مع نسخه ـ پیرانه . مع نسخه || ۷ مصعد . نفیسی ۱۲۹٤ : معد . یتیمة الدهر چاپ دمشق

بستهٔ حریر دارذ و وشی معمّدا ‌‌‌‌‌‌‌‌ از نقش و ازنگار همه جوی‌وجویبار

آواز تو خوشتر بهمه روی ‌‌‌‌‌‌‌‌ نزدیك من ای لعبت فرخار ۹
ز آواز نماز بامداذین ‌‌‌‌‌‌‌‌ در گوش غمین مردم بیمار

همی زآرزوی کیر خواجه‌را که خوان
بجز زونج نباشذ خورش بخوانش بر

ایستاذه میان گرمابه ‌‌‌‌‌‌‌‌ همچو آسغده در میان تنور ۱۲

بیك پای لنگ وبیك دست شل ‌‌‌‌‌‌‌‌ بیك چشم کور و بیك چشم کاژ ۱۳

کافر نعمت بسان کافر دین است ‌‌‌‌‌‌‌‌ جهد کن وسعی وکافر نعمت کش ۱۳آ

یاذ ناری پذرت‌را که مدام ‌‌‌‌‌‌‌‌ که پلنگمش چذی و که خنجك

---

۸ : / بسته ، پسته / لفچ ، لفی ، لفت (ع و ن فاقد ؛ ترتیب دو مصراع مقلوب) ـ مضارع || ۹ـ۱۰ : مع ۲۲۰ـ هزج || ۱۱ : / زونج / لفچ ، لفی ، لفت (فقط در ن) ، فحم ـ مجتث || ۱۲ : / آسغده / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ـ خفیف || ۱۳ : / کاژ / لفچ ، لفی، لفت (ع‌فاقد) ، فحم ، فم ، فر، فش ، فق (باتغییرات ؛ جزء شاهنامه دانسته)ـ متقارب || ۱۳ آ : تبقف ص ٤٦۷ ، تبقن ص ٥٦۸ ـ منسرح || ۱٤ : / خنجك / لفچ ، لفی ، لفت (ع وس فاقد ؛ در ن بی نام شاعر) ، فش ـ خفیف

---

۸ و وشی : وشی . لفی ـ وسی . لفچ اصل || معمدا : مغمدا . لفت ـ بعمدا . لفی || جوی وجویبار : خوب وچون بهار . لفچ ، لفی || ۹ روی : رویی . مع || ۱۰ نماز : نماند . مع || مردم . مع نسخه : مرد . مع || ۱۱ ز : از . لفچ اصل ، لفی || که خوان : (در لفچ اصل ولفی نیست) ـ [کر خوان] . لفچ || بخوانش : بخانش . لفی ـ بخاش . لفچ اصل || ۱۲ ایستاذه : استاده . لفی || همچو : چون . لفی || ۱۳ شل : لنگك . لفت ، فم || ۱۳آ جهد : جهدی . تبقن (وزن رباعی) || سعی و : سعی ر . تبقن نسخه || (مصراع دوم) : جهد کن وسعی کن بکشتن کافر . تبقن نسخه || ۱٤ یاذ ناری : یاذت آور . لفچ ، لفی || پلنگمش چذی : بلنکش جذی . لفچ اصل ـ بلمکش جذی . لفی ـ تنکس چدی . لفت ن ـ بتنکش بدی . فش

چو کلاژه همه دزدند و ربابنده چو خاذ
۱۵ شوم چون بوم و بذآغال چو دمنه همه سال

من شست ببحر درفکندم ماهی برمیذ و برد شستم

دوست با قامت چون سرو بمن بر بگذشت
تازه گشتم چو گل و تازه شذ آن مهر قدیم
وآن دو زلفین بر آن عارض او گوئی راست
۱۸ بگل سوری بر غالیه بفشاند نسیم
گشت بر گشت سیه جعد چو عین اندر عین
تاب بر تاب سیه زلف چو جیم اندر جیم
مردمان گویند کاین عشق سلیم است آری
بزبان عربی مار گزیذه است سلیم
من همی خندم بجائی که حدیث تو کنند
۲۱ واندرون دل دردی که نه الله علیم
. . .

---

۱۵ : / کلاژه / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحم ، فش ـ رمل || ۱٦ : / شست / لفج ، لفی ، لغت (فقط در س) ـ هزج || ۱۷ـ۲۱ : لا (فقط در ع) ؛ ۱۷ـ۱۹ : مف ـ رمل

---

۱۵ چو کلاژه : همه کلاژه . لفی || دزدند : در کار . لفت ن || شوم : همه . لفج ، لفی || وبذآغال : بذآغال و . لفج ، لفی || ۱٦ ببحر در . لفی : بهجر در . لفت س ـ بدریا فرو . لفج (قریب) || برد : ببرد . لفج (قریب) || ۱۸ (مصراع دوم) : بر گل خیریست («خیری» در اصل) از غالیه سرتاسر سیم . لا || ۱۹ بر گشت : بر گشته . مف || جعد چو : جعد تو . مف || عین اندر عین : میم اندر میم . لاع || تاب بر : گشت بر . لا ـ گشت پر . مف || زلف چو : زلف تو . مف || ۲۱ بجائی : جائی . لاع

...

نیك پرسیذ مرا گفتا دوست
غالیه دارذ شوریذه بماسورهٔ سیم

...

می بر ساعدش از ساتگنی سایه فگند
گفتی از لاله پشیزه‌استی بر ماهی شیم

...

بخلذ دل که من از فرقت تو یاذ کنم
چون جراحت که بذو باز خورذ گرم ستیم ۲٤

سیه چشم معشوق و آن ابروان ببردند جان و دلم هر دوان

ای آنکه عاشقی بغم اندر غمی شذه
دامن بیا بدامن من غلج بر فگن

همه کبر و لافی بدست تهی بنان کسان زنده‌ای سال و ماه ۲۷
بدیذم من آن خانهٔ محتشم نه نخ دیذم آنجا و نه پیشگاه
یکی زیغ دیذم فگنده در او نمذ پاره‌ای ترکمانی سیاه

---

۲۲ : / شور / لفت (فقط در س) ‖ ۲۳ : ترج ۲۵۳آ ؛ / شیم / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد)؛ مف (این بیت‌را بین بیتهای ۱۷ و۱۸ جاداده) ‖ ۲٤ : / ستیم / فحن (منسوب به«معروف» ‖ ۲۵ : مع ۱۸۲ ـ متقارب ؛ مطلع یا مثنوی ؟ ‖ ۲٦ : / غلج ، غلچ / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فم ، فر ، فش ـ مضارع ‖ ۲۷-۲۹ : / پیشگاه / لفج ، لفی ؛ ۲۸ : لفت (فقط در ن) ، فم ، فش ـ متقارب

---

۲۲ (مصراع اول) : کذا در اصل ‖ بما سورهٔ . نفیسی ۱۲۹۷ (اصلاح) : بناسودهٔ . لغت ‖ ۲۳ می بر : می بر آن . لفت ـ بر . لفج‌اصل ، لفی ـ باده بر . مف ‖ ساتگنی : جام همی. لفت س ‖ گفتی : کوئی . مف ‖ از لاله پشیزه‌استی : از لاله پشیزستی . لفت ـ آن لالهٔ سیرستی . لفت ن ـ از لاله بسرشتی . لفی ـ از لا شیرستی . لفج‌اصل ‖ برماهی : ازماهی . لفی ‖ ۲٤ کنم : کنیم . فحن ‖ خورذ : خود . فحن ‖ ۲٦ آنکه : آنکه . فر ‖ غمی : غمین . فر ‖ دامن بیا : با من بیا . فم ، فر ، فش ‖ بدامن من . بدامن . لفج ، لفی ‖ غلج بر فگن : غلج بر افگن . لفج ـ در فگن غلج . فم ، فر ، فش ‖ ۲۸ من آن : یکی . فم ، فش ‖ ونه : ونی . فش

۳۰ بیاستو نبوذ خلق‌را مگر بدهان   ترا ـ ـ ـ بوذ ای ـ ـ ـ بسان دروازه

✿ ز بالا فزون است ریشش رشی   تنیذه در او خانه صذ دیوپای

همیشه کفش‌و‌پلش‌را کفیذه بینم من   بجای کفش‌و‌پلش دل کفیذه بایستی

۳۳ ای آنکه مر عدورا صبری و حنظلی   وی آنکه مر ولی‌را شهدی و شکّری

آنجا که پیش‌بینی بایذ موفّقی   و آنجا که پیش‌دستی بایذ مظفّری

نگر زسنگ چه مایه به است گوهر سرخ

ز خستوانه چه مایه به است شوشتری

۳۶ از روذکی شنیذم سلطان شاعران   کاندرجهان‌بکس‌مگرو جز بفاطمی

در جهان دیذه‌ای از این جلبی   کذه‌ای بر مثال خرطومی

✿ ای ترك بحرمت مسلمانی   کم بیش بوعده‌ها نبخسانی

---

۳۰ : / بیاستو / لفج ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) ، فر ، فش ـ مجتث ‖ ۳۱ : / دیوپای / لفج ، لفی ، فق (با تغییرات ؛ جزء شاهنامه دانسته) ـ متقارب ‖ ۳۲ : / پل ، بل / لفج ، لفی ، لفت (ع و ن فاقد) ، فم ، فش (مصراع دوم دست خورده) ـ مجتث ‖ ۳۳ـ۳۴ : لا (فقط در ع ؛ «درمدیح امیر رشید عبدالملك بن نوح بن نصر») ، مف ـ مضارع ‖ ۳۵ : / خستوانه / لفج ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ـ مجتث ‖ ۳۶ : لا جلد۲ ص۶ ـ مضارع ‖ ۳۷ : / کذه / لفت (ع و ن فاقد) ـ خفیف ‖ ۳۸ : / بخسان / لفج ، لفت (فقط در س ، منسوب به‌عنصری) ـ هزج

---

۳۰ دروازه : دره . لفج اصل ، لفی ‖ ۳۲ پلش : بلش . لفی ‖ بینم من : می‌بینم . فم ‖ ۳۳ وی : ای . مف ‖ ۳۴ وآنجا : آنجا . مف ‖ ۳۷ از این جلبی . کذا درلفت ـ شاید «از این عجبی» (تصحیح دهخدا) ‖ کذه‌ای : کده‌ای . لفت

(مثوی ببحر هزج مسدس مقصور)

ز پا اورنجن آن سرو نوشان بگل در مانده پای سرو آزان ۳۹

ز تو یارستن این کار دور است نه اندك دور بل بسیار دور است

(مثنوی ببحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف ؟)

✿ آن رفتن و آمدن کجا شذ ؟ کاری بنوا یکی نوا شذ

(مثنوی ببحر خفیف)

حاکم آمذ یکی بغیض وشبشت ریشکی کنده وپلیذك وزشت ۴۲

آن نگار پریرخ زیبان جوب گفتار ومهتر خوبان

دست فالی که جود او کرده گرد از بحر وکان بر آورده

---

۳۹ : / پا اورنجن / فم، فش ‖ ۴۰ : / یارستن / فم ، فر ، فش ‖ ۴۱ : / نوا / لغت (فقط در ن ، منسوب به ازرقی) ، فم ، فش ؛ واژه نامهٔ شمس فخری ، چاپ کیا ، تهران ۱۳۳۷ ، ص ۱۷ ‖ ۴۲ : / شبشت / لفچ ، لغت (ع فاقد) ، فخم ، فج ، فم ، فر ، فش ‖ ۴۳ : / زیبان / لغت (ع فاقد) ، فم ، فر ‖ ۴۴ : / دست فال ، دست لاف / فم ، فر ، فش

---

۴۰ دور بل : بلکه آن ـ فش ‖ ۴۱ کاری : کار . شمس فخری چاپ کیا ‖ یکی : چه بی . فم ، فش ، شمس فخری ‖ ۴۲ آمذ : آید . فش ‖ بغیض : نقیص . فش ‖ ۴۳ گفتار : گفتار و . فر ‖ ۴۴ دست فالی : دست لافی ؛ فش ‖ کرده : کردست ـ فش ‖ آورده : آوردست . فش

(ضمیمه)

☆ زکنجه چون بسعادت نهان روی براه
۴۵ فلک سپرد بدو گنج وملك وافسر وگاه

---

۴۵ : از ابیات معزی (دیوان معزی ، چاپ‌اقبال ، تهران ۱۳۱۸ ش ، ص۶۹۰ بیت۱۵۸۶۸) ؛
منسوب به‌معزی در فش (بلغت «گاه») ، وبه‌معروفی در فم

صانع (؟) بلخی

خان غم تو پست شذه ویران باذ خان طربت همیشه آباذان باذ
همواره سر کار تو با نیکان باذ تو میر شهید ودشمنت ماکان باذ

۱–۲ : تس ۳۲٤ ، تسپ ورق ۱۵۲ ب – رباعی

۲ سر : سری . تس ، تسپ

بلعمی

درنده چو شیران دمنده چو ثعبان
درفشان چو خسپی درخشان چو آذر

چون برافروزی رخ‌از بادهٔ‌کله سازی یله
دستهایم شیک گردذ پایهایم شیشله

۱

---

۱ : / خسبی / فج ــ هزج || ۲ : / شیشله / فج ، فر (بی‌نام شاعر) ــ رمل

دقیقی

(قصائد ، غزلیات ، قطعات)

کی کُردار بر اورنگ بزرگی بنشین
می گردان که جهان یاوه و گردان استا

✿ ازآنکه مدح تو گویم درست گویم وراست
مرا بکار نیایذ سریشم و کبدا

امیرا از برای مدحت تو — شذه عمر عزیزم زوذ ویدا ۳

ای خسرو مبارك یارا کجا بوذ — جائی که باز باشذ پرّیذ ماغ را

تیرتو از کلات فروذ آورذ هزبر — تیغ تو از فرات برآرذ نهنگ را

شفیع باش برِ شه مرا بذین زلّت — چو مصطفی بِرداذار بر روشنان را ۶

---

۱ : / کی / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ـ رمل ‖ ۲ : / کبد ، کبدا / لفج ، لفی ، لفت (ن فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فش ؛ در دانش‌نامهٔ قدرخان این بیت به رودکی منسوب است (ر . ك . رودکی وزمان او ، استالین‌آباد ۱۹۵۸ ، ص ۲۱۳) ـ مجتث ‖ ۳ : / ویدا / صحاح الفرس بقول فرهنگ نظام (ر . ك . برهان قاطع جلد ٤ ص ۲۲۹۷ ح ۲) ؛ مقایسه کنید بیت ۲۲۷ ـ هزج ‖ ٤ : / ماغ / لفج ، لفی ، لفت (فقط در ن) ، فحم ، فش ـ مضارع ‖ ٥ : / کلات / لفج ، لفی ، لفت ، فم ، فش ، فق ـ مضارع ‖ ٦ : / بر روشنان ، بر بروشان ، بر پروشان ، بروشان / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ـ مجتث

---

۱ یاوه : یافه . لفت ن ‖ ۲ از آنکه : ار زانکه . لفی ‖ تو کویم : نکویم . لفج ، لفی ‖ وراست : راست . لفج ‖ مرا : چرا . لفج ، لفی ‖ ٤ پریذ : برند . لفی ‖ ٥ فروذ : فرو . لفی ‖ تیغ تو : تیغت . لفج اصل ‖ نهنگ را : برون نهنگ . فش ‖ ٦ بر روشنان را : مر روشنان را . لفی ـ بر پروشان را . فم ، فش ـ بر بروشان را . فحل ، فج ، فر

من جاه دوست دارم کآزانه زانه وم
آزادگان بجان نفروشند جاه‌را

گرچه تشتررا عطا باران بوذ　　　　مر ترا دُرّ و گهر باشذ عطا

۹ ایا شاهی که ملك تو قدیمی　　　　نیاکت برد پاك از اژهراکا

...

✡ خذنگش بیشه‌بر‌شیران قفص کرد　　　　کمندش دشت بر گوران خباکا

...

✡ چنان اندیشذ او از دشمن خویش　　　　چو باز تیزچنگال از کراکا

...

۱۲ که‌یارذ داشت باو خویشتن راست؟　　　　نبایذ بوذ مردم‌را هزاکا

---

۷ : ترج ۲۴۷ آ ـ مضارع ‖ ۸ : / بشتر / فم (بی نام شاعر) ، فش ؛ / تشتر / فش ـ رمل ‖ ۹ : / ازهراك ، اژدهاك / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فم ، فش ـ هزج ‖ ۱۰ : / خباك / لفج ، لفی، لفت (فقط در س) ، فحم ، فم ، فر، فش ؛ منسوب بهرودکی در لغت فرس نسخهٔ کیا (ر . ك . نفیسی در مجله دانشکدهٔ ادبیات تهران جلد ۶ دفتر ۳ـ۴ ص ۳۷) ‖ ۱۱ : / کراك / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فج (بی‌نام شاعر) ، فم ، فر (منسوب به شمس فخری) ، فش ‖ ۱۲ : / هزاك ، هژاك / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، فم ، فر ، فش ، فق

---

۸ گر : هر . فش (بلغت «تشتر») ‖ تشتر : بشتر . فم ، فش (بلغت «بشتر») ‖ باران بوذ : همان آبست . فش (بلغت «بشتر») ‖ (مصراع دوم) : مر تو از زر و گوهرست عطا . فش (بلغت «بشتر») ‖ ۹ شاهی : شاها منی . لفج ‖ قدیمی : قدیمست . لفت س ، فم ، فش ‖ نیاکت برد پاك : نیاکت برد باك . لفج ، لفت ـ نیایت برد تخت . لفت س ـ نیایت پرده تخت . فم ـ بناکت پرده پاك . فحم ـ نه باکت بردهٔ ناك . فش ‖ از اژهراکا : از اژهراك . لفج اصل ـ اژهراکا . لفی ، فش ـ از اژدهاکا . لفت ـ اژدهاکا . فم ‖ ۱۰ خذنگش : زکلکش . لفج ، لفی ـ کمندش . نفیسی در مقالهٔ مذکور ‖ قفص کرد : قفص شذ . لفج ، لفی ـ کند تنگ . فم ، فر ـ کند تنگ . فش ‖ کمندش : فیلکش . نفیسی در مقالهٔ مذکور ‖ بر گوران : بر شیران . لفج اصل ـ بر گردان . نفیسی در مقالهٔ مذکور ‖ ۱۱ خویش : خود . لفی ، فج ‖ چو : که . لفت س ، فم ، فش ‖ چنگال : دندان . فش ‖ ۱۲ (مصراع اول) : ببایذ داشت دایم خویش‌را راست . فم ، فر ، فق ‖ هزاکا : هژاکا . فش

مکن ای روی نکو زشتی با عاشق خویش
کز نکورویان زشتی نبوذ فرزاما

مهرگان آمذ جشن ملك افریذونا   آن کجا گاو نکو بوذش برمایونا

✿ خلقانش کرد جامهٔ زنگاری   این تند و تیز باذ فروذینا ۱۵

ابو سعد آنکه از گیتی از او بر گشته شذ بذها
مظفّر آنکه شمشیرش نبرد از دشمنان پروا

. . .

یکی صمصام فرعون کش عدو خواری چو اژدرها
که هرگز سیر نبوذ وی از مغز و از دل اعدا

. . .

---

۱۳ : / فرزام / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ، فق ـ رمل || ۱۴: / برمایون ، پرمایون / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، فر ، فش ؛ مف ـ رمل || ۱۵ : / باد فرودین / لفت (ع فاقد ؛ در نح منسوب به‌دقیقی ؛ در س منسوب به‌یوسف عروضی) ، فم (منسوب به‌یوسف عروضی) ، فش (ایضاً) ـ مضارع || ۱۶ : / پروا / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، فم ـ هزج || ۱۷ : / اژدرها / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فج ، فم

---

۱۳ نکو : نیکو . فق || عاشق خویش : عاشق . فق || کز : گر . فر || نکورویان : نکوروئی . فم ، فر ، فق || فرزاما : فرزامی . فج || ۱۴ نکو بوذش : بکو بوذش . لفج اصل ـ خوشش بودی . مف || برمایونا : پرمایونا . لفت ـ نام برمایونا . لفی || ۱۵ فروذینا : فوردینا . فم ، فش || ۱۶ از گیتی از او بر گشته شذ بذها : از گیتی بدو بر گشته شد بدها . فحم ، فم ـ از گیتی برو بر بسته شد دلها . لفج ، لفی ـ گیتی‌را مصون کرد از همه بدها . لفت س || ۱۷ صمصام : همصام . لفی || فرعون : اعدا . فج ، فم || وی : او . فم

...

جمال گوهر آگینت چو زرّین قبلهٔ ترسا
۱۸ گهر بمیان زرّ اندر چنانچون زر بوذ رخشا

...

یکی حال از گذشته دی دگر از نامذه فردا
همی گویند پنداری که وخشورند یا کندا

دل برد و چون بدانست کِم کرد ناشکیبا
بگریخت تا چنینم دیوانه کرد و شیذا

...

تأویل کرد دانا از مذهب نغوشا
۲۱ از زردهشت کو بوذ استاذ پیش دارا
باز آمذند و گفتند آن امّتان موشا
کایزذ بذآن نه موشا بر کوه طورسینا

...

۱۸ : / رخشا / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد ؛ س [یا ن ؟ ر . ك . نسخه بدلها] فاقد) ، فحل ، فش || ۱۹ : / وخشور / لفت (فقط در لح) ، فم ، فش || ۲۰ : / شیذا / لفج ، لفی ، لفت (ع و ن فاقد) ـ مضارع || ۲۱ : / نغوشا / لفج ، لفی ؛ ۲۱ـ۲۲ : / نغوشا / لفت (ع فاقد ؛ بیت ۲۲ فقط در س) ؛ از لحاظ معنی این دو بیت مناسب هم نیستند وبعید نیست که در قصیده پشت سر هم جا نداشته باشند

۱۸ آگینت چو زرین : آگینست چون ژی . لفت س [یا ن ؟] ـ آگینست چون زی . فحل ، فش || زر : وزر . فحل || گهر بمیان زر ایدر چنانچون : میان زر گهر اندر چنانکه . لفت س [یا ن ؟] || زر بوذ : کوکب . لفت س [یا ن ؟] ، فحل ، فش || ۱۹ نامذه : ماندهٔ . فش || کندا : گندا . لفت || ۲۰ برد و : برذ . لفت || بدانست : ندانست . لفت س || کم : که کم . لفج ، لفی || ۲۱ تأویل : تا میل . لفت (ظ . از روی ن) || دانا : با ما . لفت (ظ . از روی ن) ـ موبذ . لفج ، لفی || از : کز . لفج ـ کر . لفی ـ آن . لفت (ظ . از روی ن) || کو بوذ : گوید . لفت س ، لفی ـ گفتست . لفج || استاذ : استاد . لفج || دارا : دانا . لفت س

...

شاذیت باذ چندانك اندر جهان فراخا

تو با نشاط وراحت با رنج ودرد اعدا

جز از ایزد توام خداوندی کنم از دل بتو بر افدستا ۲٤

...

تشتر راذ خوانمت شرك است او چو تو کی بوذ بگاه عطا؟

☆ ای از ستیهش تو همه مردمان بمست

دعویت صعب ومنکر ومعنیت خام وسست

می صافی بیار ای بت که صافیست جهان از ماه تا آنجا که ماهیست ۲۷

چو از کاخ آمذی بیرون بصحرا کجا چشم افکنی دیبای رومیست

بیا تا می خوریم وشاذ باشیم که هنگام می وایّام شاذیست

---

۲۳ : / فراخا / لفچ ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحمپ || ۲٤ : / افدستا / لفت ، فج ، فم ، فر ، فش ــ خفیف || ۲٥ : / بشتر / لفت (فقط در س و نح) ، فش || ۲٦ : / مست / لفچ (منسوب به لبیبی) ، فحم ، فم (لبیبی) ، فش ــ مضارع || ۲۷ ــ ۲۹ : مف ، اته (سفینه ، هفت اقلیم) ــ هزج

---

۲۳ شاذیت : شاذیش . لفچ ، لفی || چندانك : چندانکه . لفی تو : او . لفچ ، لفی || راحت : شاذی . لفچ ، لفی ــ بشادی . فحم || رنج و درد : درد و رنج . فحم | ۲٤ توام : تویی . لفت ن | حز از : جز ز . فم ــ چون جز . فر || کنم از دل بتو بر : زان کنم بر تو از دل . فم ، فر ــ زان کنم از تو بر دل . فش || ۲٥ تشتر راذ : بشتر راد . لفت ــ بشتر ، فش || شرك است : شاید « پر گست » (تصحیح دهخدا ، ر . ك . برهان قاطع جلد ۱ س ۲۸۲ ح ٤) || او چو تو کی : چو تو کوبی . فش || ۲٦ صعب و : صعب . فم || معنیت : دعویت . فحم ، فش || خام و : سخت . فم | ۲۸ رومیست : شاهیست . نفیسی ۱۲۷۸ (مأخذ؟) || ۲۹ ایام شاذیست : روز مناهیست . نفیسی ۱۲۷۸ (مأخذ؟)

٣٠ خسرو روز چون حسام گرفت شاه شب راه انهزام گرفت

٣٠آ ضوء خورشیذ چون پدیذ آمذ مه پس پردهٔ ظلام گرفت

٣٠ب از رخ آفتاب باز جهان سربسر زینت تمام گرفت

دانی که دل من که فکندست بتاراج

آن دوخط مشکین که پدیذآمذش از عاج

ناسزا را مکن آیفت که آبت بشوذ بسزاوار کن آیفت که ارجت دارذ

٣٣ چنانکه چشمه پدیذ آورن کمانه ز سنگ

دل تو از کف تو کان زر پدیذ آرذ

وآن حرفها خطای کتاب او گوئی حروف دفتر قسطا شذ

✡ ای خسروی که نزد همه خسروان دهر

بر نام ونامهٔ تو نوا وفرسته شذ

...

٣٦ ناهیذ چون عقاب ترا دیذ روز صید

گفتا درست هاروت از بند رسته شذ

٣٠ـ٣٠ ب : تا ه ص ١١٠ || ٣١ : عر ، مف ؛ / تاراج / لفج ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحم ، فش ـ هزج || ٣٢:/آیفت / لفج ، فحمپ (غلط) ـ رمل || ٣٣ : / کمانه / لفج ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، فج ، فر ، فش ـ مجتث || ٣٤ : / قسطا / لفج ، لفی ـ مضارع || ٣٥ : / فرسته / لفج ، لفت (فقط در س ، منسوب به لبیبی) ـ مضارع || ٣٥ : / ناهید / لفت (ع فاقد) .

---

٣١ آمذش : آیدش . فحم ـ آمده . عر ، مف || ٣٢ مکن : نکنی ، افج اصل || کن : کنی . لفج اصل || ٣٣ ز سنگ : و سنگ . لفج اصل || آرذ : آورد . فحپ ، فج || (مصراع دوم) : کف تو از دل کان زر پدید می آرد . فر || ٣٤ حرفها . لفج (؟) : حرفهای . لفج اصل ، لفی || ٣٥ شذ : سوذ . لفج || ٣٦ (مصراع دوم) : گفتا هروت از بند رها شد . لفت س

شب سیاه بذان زلفکان تو ماند — سپیذ روز بپاکی رخان تو ماند
عقیق‌را چو بسایند نیك سوده گران — که آبدار بوذ با لبان تو ماند
ببوستان ملوکان هزار گشتم بیش — گل شکفته برخسارکان تو ماند ۳۹
دوچشم آهو ودونرگس شکفته ببار — درست وراست بذان چشمکان تو ماند
کمان بابلیان دیذم وطرازی تیر — که برکشیذه شوذ باابروان تو ماند
ترا بسروین بالا قیاس نتوان کرد — که سرورا قد وبالا بذان تو ماند ٤۲

دفلیست دشمن من ومن شهد جان نواز
چون شهد طعم حنظل وخوره کجا بوذ ؟

گمان مبر که مرا بی‌تو جای هال بوذ
جز از تو دوست گرم خون من حلال بوذ

ای امیرشاه زاده خسرو دانش پژوه — ناپژوهیذه‌سخن‌را طبع تدبیر آن بوذ ٤٥

۳۷-٤۲ : مع ۱۱۹-۱۲۰ (و ر. ك . مع ۱۲۰ س ۱۳-۱۷) - مجتث || ٤۳ : / خوره / لفت (فقط در نح) - مضارع || ٤٤ : / هال / لفچ ، لفی . لفت (ع فاقد) ،فحم ، فم ، فش - مجتث || ٤٥ : / پژوه / لفچ ، لفی - رمل

---

۳۷ شب : شبی . مع نسخه || (مصراع دوم) : سفیذ روز بپاکی بدان رخان تو ماند . مع نسخه || ۳۹ برخسارکان : بخوبی بسان . مع نسخه || ٤۱ برکشیذه : برکشیذه . مع || ٤۲ ترا بسروین : تورا سروین . مع نسخه || ٤۳ کجا : بجا . لفت || ٤٤ جز از : بجز . لفت س || دوست گرم : دوستکرم . لفچ اصل - دوست کنم . لفت ن - دوست دکر . فم || ٤٥ ناپژوهیذه : با پژوهنده . لفی

یونان که بوذ ماذر یونس ز بطن حوت
یاذی نکرد و کرد ز عصمت جهان بخوذ
تا تازه کرد یاذ اوائل بدین خویش
تا زنده کرد مذهب یونانیان بخوذ

۴۸ ✫ گویند صبر کن که تراصبر بردهذ — آری دهذ ولیك بعمر دگر دهذ
✫ من عمر خویشتن بصبوری گذاشتم — عمر دگر بباید تا صبر بر دهذ

بجز بر آن صنمم عاشقیْ فسوس آیذ
که جز بر آن رخ او عاشقی کیوس آیذ

۵۱ چرخ گردان نهاذه دارذ گوش — تا ملك مر ورا چه فرمایذ
زحل از هیبتش نمیداند — که فلك‌را چگونه پیمایذ
...
صورت خشمت ار زهیبتِ خویش — ذرّه‌ای‌را بخاك بنمایذ
۵۴ خاك دریا شوذ بسوزذ آب — بفسرذ آفتاب وبشجایذ
...

۴۶ـ۶۷ : / یونان / لفت (فقط در نح) ـ مضارع | ۴۸ـ۴۹ : عر ، مف ، اته (آتشکده ؛ در لب لباب منسوب به کسائی) ـ مضارع || ۵۰ :/ کیوس ، کبوس / لفچ . لفی ، لفت (ع فاقد). فحم ، فم ـ مجتث || ۵۱ـ۵۲ : لا («در مدیح امیر رضی ابوالقاسم نوح منصور نوح نصر»؛ فقط در ع) ، عر ـ خفیف || ۵۳ـ۵۴ : / شجد / لفت (ع و س فاقد) ، فج ، فم ، فر (فقط بیت ۵۳) ، فش ؛ عر

۴۸ بعمر دگر : بعمری دگر . عر ـ بخون جگر . آتشکده (بعضی نسخه های کتابخانهٔ ملی پاریس) || ۴۹ خویشتن : خویش‌را . عر ، آتشکده ، اته || ۵۰ عمر: عمری . عر || کیوس : کبوس . لفچ | ۵۳ بخاك : بدهر . فج ، فم ، عر || ۵۴ آفتاب و : نار و برق . فج

...

کیست کش وصل تو ندارذ سوذ کیست کش فرقت تو نگزایذ ؟

...

✩ تیز هش تا نیازمایذ بخت بچنین جایگاه نگرایذ

فرّ وافرنگک بتو گیرذ دین منبر از خطبهٔ تو آرایذ ۵۷

مثل این جای واین مکان شدیذ کس ندیدست و کس نخواهذ دیذ

من اینجا دیر ماندم خوار گشتم عزیز از ماندن دائم شوذ خوار

چو آب اندر شمر بسیار ماند زهومت گیرذ از آرام بسیار ۶۰

...

از آن کردار کو مردم ربایذ عقاب تیز بربایذ خشنسار

✩ بزلف کژ ولیکن بقدّ وبالا راست بتن درست ولیکن بچشمکان بیمار

...

۵۵: / کزای / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد : در نح بی نام شاعر) || ۵۶ : / کرای / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد؛ در نح منسوب به رودکی) ، فم || ۵۷ : / افرنگک / لفت (ع و ن فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع اول) ، فش ـ رمل || ۵۸ : تا هـ ص ۱۵۰ ـ خفیف || ۵۹ـ۶۰ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف ، اته (بهارستان جامی) ؛ / شمر / لغت (ع و س فاقد ؛ بیت ۵۷ از روی لا [پس فقط بیت ۵۸ در ن]) ـ هزج || ۶۱ :/ خشنسار ، خشینار / لفت ، فش || ۶۲ : ترج ۲۶۷ آ (منسوب به رودکی) ، حدائق ۳۸ (دقیقی) ، مع ۲۸۲ (بی نام شاعر) ـ مجتث

---

۵۵ کش : کز . لفت ن || ۵۶ تا نیازمایذ ؛ با نیاز مایه . لفی || ۶۰ ز هومت گیرذ : عفونت گیرد . اته ـ شود طعمش بد . مف || ۶۱ از : کز . فش || خشنسار : خشینار . فش || ۶۲ ولیکن : مژلکن . مع || بالا : قامت . حدائق ، مع || چشمکان . ترج اصل ، مع ، حدائق : چشمگان . ترج چاپ آتش

. . .

۶۳ خمار دارذ وهمواره با کیار بوذ — بسا سرا که جذا کرد در زمانه خمار

. . .

چگونه بیند اعدای او قرار کنون — زمانه‌چون‌شتری‌شذهیون وایشان‌خار

. . .

اگرسرآرذ بارآن سنان اونه‌شگفت — هرآینه‌چوهمه‌خون‌خورذسرآرذ بار

. . .

۶۶ مثال طبع مثال یکی شکافه زن است — که روذ دارذبرچوب بر کشیذه چهار

. . .

مدیح تا ببر من رسیذ عریان بوذ — ازفر.وزینت من یافت طیلسان وازار

زآن مرکّب که کالبذ از نور — لیکن اورا روان وجان از نار

۶۹ زآن ستاره که مغربش دهن است — مشرق اورا همیشه بر رخسار

. . .

روستائی زمین چو کرد شیار — گشت عاجز که بوذ بس ناهار

برد حالی زنش زخانه بدوش — گرده‌ای چند وکاسه‌ای دو سیار

---

۶۳ : / کیار / لفت (فقط در ن) || ۶۴ : / هیون / لفچ ، لفی ، لفت (ع وس فاقد) || ۶۵ : مع ۳۴۶ (تقلید یك بیت رودکی) || ۶۶ : / شکافه / لفت (فقط در نح) | ۶۷ : ترج ۲۸۷ ب || ۶۸-۶۹ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف ـ خفیف ||۷۰-۷۱ : / سیار / لفت (فقط در نح)

---

۶۴ اعدای او : اعدا . لفچ اصل || شتری : شیری . لفی || هیون و : هیون . لفچ || ایشان خار . لفت (تصحیح قیاسی) : ایشان خاذ . لفچ ، لفی ـ انسان خوار . لفت نح || ۶۵ اگر سر : اگر بر . مع نسخه || نه شگفت : نشگفت . مع || ۶۸ زآن : آن . مف

فتنه شذم بر آن صنم کش بر خاصه بذان دو نرگس دلکش بر ۷۲

جاذو نباشذ از تو بتنبل سوارتر عفریت کرده‌کار و تو زو کرده کارتر

خجسته مهرگان آمذ سوی شاه جهان آمذ
بیایذ داذ داذ او بکام دل بهر چت کر

. . .

بر افروز آذری ایذون که تیغش بگذرذ از بون
فروغش از بر گرذون کنذ اجرام‌را اخگر ۷۵

. . .

سیاووش است پنداری میان شهر و کوی اندر
فریذون است پنداری بزیر درع وخون اندر

پری چهره بتی عیّار ودلبر نگاری سرو قدّ وماه منظر
سیه چشمی که تا رویش بدیذم سرشکم خون شذست وبر مشجّر ۷۸
اگر نه دل همی خواهی سپردن بذان مژگان زهر آلوش منگر
وگر نه بر بلا خواهی گذشتن بر آتش بگذر وبر درش مگذر

---

۷۲ : / کش / لفت (ع و ن فاقد) ـ مضارع || ۷۳ : / کرده کار ، کردکار / لفت (فقط در ن) ، فم ، فش ـ مضارع || ۷٤ : / کر ، کرّ / لفت (ع و س فاقد) ، فش ـ هزج || ۷۵ : / فروغ / لفج ، لفی ، لفت (فقط در نح) || ۷٦ : / خوی / لفج ، لفی، لفت (ع فاقد) ، فم ، فر (ترتیب دو مصراع مقلوب) || ۷۷-۸۷: مو ، مف ـ هزج

۷۳ کرده‌کار . لفت ، فم : کردکار . فش (هر دو جا ؛ در ذیل لفت «کردکار» || ۷۲ داذ او : دار اورا . فش || ۷۵ بون : یون . لفج ـ مون ، لفی || ۷٦ سیاووش : سیاوش . لفج ، لفت ـ سیاوخش . فم ، فر || کوی : کو . فر || بزیر : میان . لفج ، لفی ، فم . فر || خوی اندر : خوی . لفی ـ خواندر . فر || ۷۷ عیار و : عیار . مو || قد و : قد . موی || خواهی : خواهد . مو || ۷۹ زهر آلوش . موی : زهر آلودش . موم ـ زهر آلود . مف || منگر : بنگر . موی || ۸۰ گذشتن : کریستن . مو

۸۱ بسان آتش تیز است عشقش — چنان چون دو رخش همرنگ آذر

بسان سرو سیمین است قدّش — ولیکن بر سرش ماه منوّر

فریش آن روی دیبا رنگ چینی — که رشك آرذ بر او گلبرگ تر بر

۸٤ فریش آن لب که تا ایذر نیامذ — ز خلد آئین بوسه نامذ ایذر

از آن شکّر لبان است اینکه دائم — گذازانم چو اندر آب شکّر

بچهره یوسف دیگر ولیکن — بهجرانش منم یعقوب دیگر

۸۷ از آن لاغر میان است اینکه عشقم — چنین فربی شذست وصبر لاغر

اگر بتگر چنو پیکر نگارذ — مریزاذ آن خجسته دست بتگر

وگر آزر چنو دانست کردن — دروذ از جان من بر جان آزر

۹۰ صنوبر دیذم وهرگز ندیذم — درخت سیم کش بذ سر معصفر

چنان کز چشم او ترسم نترسیذ — جهوذ خیبری از تیغ حیدر

چنان کان چشم او کردست با من — نکرد آن نامور حیدر بخیبر

۹۳ چنان برمن کنذ آن جور وبیداذ — نکردند آل بوسفیان بشبّر

چنان چون من بر او گریم نگریذ — ابر شبّیر زهرا روز محشر

۸۸–۸۹ : مو : ترج ۲٤٦ آ ، حدائق ۲۱ || ۹۰–۹٤ : مو

---

۸۱ بسان : میان . مو || دو رخش ، دوزخش . مف | آذر : آزر . مو || ۸۲ سیمین : سهی . موم || ۸۳ رشك : رنگ . موم|| تر بر : بربر . موم ، مف ـ بربر (با دو فتحه) . موی || ۸۵–۸۷. کذا در مو و مف : ظاهراً ترتیب دو بیت ۸۵ و۸٦ بدست کاتبان مقلوب شده است || ۸۷ فربی : فربه . مو||۸۸ چنو : چو تو . ترج ، موم ـ جنان . حدائق || پیکر : بت‌را . مو || ۸۹ چنو : چو تو . ترج ، موم || من : ما . ترج || بر جان : بر کور . مو || ۹۰ بذ : بر . مو || ۹۱ نترسیذ : نترسد . موی ـ ترسد . موم || ۹۳ جور و : جور . مو || بشبر : بشبیر. مو

مرا گویذ ز چندین شعر شاهان ‌ ‌ ‌ ز چندین عاشقانه شعر دلبر

کم از شعری که سوی ما فرستی ‌ ‌ ‌ نه‌ام اندر خور گفتار وز در ؟ ۹۶

مگر خوذ شعر بر من بر نزیبذ؟ ‌ ‌ ‌ مگرخوذ نیستم ای دوست درخور ؟

ایا ناپاك وار این خواریم بس ‌ ‌ ‌ بذین اندر نیارم سر بچنبر

چرا ننویسیم باری مدیحی ‌ ‌ ‌ ز میر نامدار آن شاه مهتر ؟ ۹۹

کذام است آنکه گوئی روی گیتی ‌ ‌ ‌ بپیروزذ به بوسعد مظفّر ؟

بمن ده تا بدارم یاذگاری ‌ ‌ ‌ بپردهٔ چشم بنویسم بعنبر

بحلقهٔ زلفك خویشش ببندم ‌ ‌ ‌ چو تعویذی فرو آویزم از بر ۱۰۲

چو نام آن نگار آمذ بگوشم ‌ ‌ ‌ فرو باریذم از چشم آب احمر

فراقش صورتی شذ پیشم اندر ‌ ‌ ‌ خیالی دیذمش مکروه ومنکر

بترسیذم که ناگاهان کنارم ‌ ‌ ‌ تهی گرداند از بستان عبهر ۱۰۵

چو از من بگسلذ کی بینمش باز؟ ‌ ‌ ‌ کی آیذ این گذشته رنج را بر ؟

فرو باریذ ابر از دیذگانم ‌ ‌ ‌ بر آن خورشیذ کش بالا صنوبر

همی بگریستم تا ز آب چشمم ‌ ‌ ‌ چو روی یار من شذ روی کشور ۱۰۸

چو روی یار من شذ دهر گوئی ‌ ‌ ‌ همی عارض بشویذ بآب کوثر

---

۹۵ : مو ، مف ‖ ۹۶-۱۰۰ : مو ‖ ۱۰۱-۱۰۳ : مو ، مف ‖ ۱۰۴-۱۰۶ : مو ‖ ۱۰۷-۱۱۳ : مو ، مف

---

۹۵ ز چندین: وچندین . مو ‖ ۹۶ اندر خور : اندر خور و . مو ‖ وزدر . نفیسی ۱۲۸۱ : ورزر . مو ‖ ۹۸ ناپاك‌وار : ناپاك وار . موی ـ ناپاك دارا . موم ‖ این خواریم : انجارم . موی ـ بیچاریم . موم ‖ ۹۹ ننویسیم . نفیسی ۱۲۸۱ : بنویسیم . مو ‖ مدیحی : نام یحی . موم ‖ زمیر . صفا تاریخ جلد ۲ ص ۱۹ : زامیر . نفیسی ۱۲۸۱ ـ امیر . مو ‖ ۱۰۱ یاذ گاری : یادکارت . مو ‖ پردهٔ : مژه . موی ‖ ۱۰۳ چو : چه . مو ‖ نام . کذا در مو ومف : شاید « نامهٔ » ؟ ‖ ۱۰۴ صورتی شذ : شد صورتی . موی ‖ ۱۰۵ بترسیذم : نپرسیدم . موم ‖ عبهر : ابهر . موم ‖ ۱۰۶ چو : چه . مو ‖ رنج . نفیسی ۱۲۸۱ : رنگ . مو ‖ ۱۰۹ شذ دهر : کشته است . مو .

بگردار درفش کاویانی … بنقش وشی و کوفی سراسر
۱۱۱ بپوشیده لباس فرودینی … بیفگنده لباس ماه آذر
گل اندر بوستانان بشکفیده … بسان گلبنان باغ بربر
تو گوئی هر یکی حور بهشتیست … بدست هر یك از یاقوت مجمر
۱۱٤ بصد گونه نگار آراسته باغ … بنقش وشی ونقش مسیّر
بکاخ میر ما ماند بخوبی … گشاده بر همه آزادگان در
سحرگاهان که باذ نرم جنبذ … بجنباند درخت سرخ واصفر
۱۱۷ تو پنداری که از گردون ستاره … همی باریده بر دیبای اخضر
نگار اندر نگار ولون در لون … هزاران در شذه پیکر بپیکر
بزیر دیبهٔ سبز اندر آنك … ترنج سبز وزرد از باز بنگر
۱۲۰ یکی چون حقّه‌ای اززرخفچه است … یکی چون بیضه‌ای بینی زعنبر
بنفشه زیر وز بر شاخ سوسن … چو بر دیبای زنگاری مزبّر
بشاذروان شهرازاذ ماند … که اسکندر بر او باریذ گوهر
۱۲۳ درخت سرو تازه شام وشبگیر … که ماه از بر همي تابذ بر او بر
درفش میر بوسعد است گوئی … فروزان از سرش بر تاج گوهر

۱۱٤-۱۱۵ : مو || ۱۱٦-۱۱۸ : مو ، مف || ۱۱۹-۱۲۰ : لا (فقط در ع) ، عر . مف || ۱۲۱-۱۲۲ : مو (بجای ۱۱۹-۱۲۰ درمف ؛ ممکن است این دو بیت الحاق کاتبان باشد چونکه لغت «گوهر» ببیت ۱۲٤ قافیه شده است) || ۱۲۳-۱۲٤ : مو ، مف

---

۱۱۱ فرودینی : فوردینی . موی || ۱۱۲ گلبنان : گلستان . موم || بربر . کذا در مو : پر بر مف || ۱۱۳ بهشتیست : بهشتست : مو || ۱۱٦ نرم جنبذ : بزم جنبید . موم || ۱۱۷ تو پنداری که از : نثاری کان ز . مو || باریذه . بارید . مو || ۱۱۸ در : دُر . موی || ۱۱۹ آنك : اینك . مف || سبز و : سبز . لاع || ۱۲۰ حقه ای از زر خفچه است : حقهٔ زر از حقیقت . لا - غنچه از زر حقیفت . عر || ۱۲۱ وز بر : و زبر . مو || چو : چه . مو || مزبر . کذا در موم : مزبر . کذا . درموی || ۱۲۳ شام و : شاخ . مو || بوسعد : ابو سعد . مف || از سرش : آذرش . مو || گوهر : قیصر . موی

✿ گر او رفتی بجای حیدر گرد — برزم شاه گردان عمرو عنتر
✿ نش آهن درع بایستی نه دلدل — نه سرپایانش بایستی نه مغفر ۱۲۶

. . .

بگیتی ز آب و آتش تیزتر نیست — دو جان اند ودو سلطان ستمگر

. . .

ترا سیمرغ وتیر گز نباید — نه رخش جاذو وزال فسونگر

. . .

✿ عدورا بهره از تو غلّ وپاوند — ولی‌را بهره از تو تاج وپرگر ۱۲۹

. . .

بر آب گرم در ماندست پایم — چو در زفرین در انگشت ازهر

. . .

یکی زردشت‌وارم آرزویست — که پیشت زندرا بر خوانم از بر

۱۲۵–۱۲۶ : / سرپایان / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد ؛ در س فقط بیت ۱۲۶ ، منسوب به زینبی) ، فحم ، (مصراع اول بیت ۱۲۵ با مصراع اول بیت ۱۲۶ عوض شده) ، فم (فقط بیت ۱۲۶ ؛ بی نام شاعر) ، فر (ایضاً) ، فش (ترتیب مضراعها مثل فحم) || ۱۲۷–۱۲۸ : مع ۲۱۵ || ۱۲۹ : / پرگر / لفت (س فاقد) ، فج ، فر ، فش (منسوب به اسدی) || ۱۳۰ : تس ۲۷۰ || ۱۳۱ : / زنده / لفچ ، لفی ، فحم ، فش

---

۱۲۵ رفتی . فش : زفتی . نسخه های دیگر || حیدر . فش حیدری . نسخه های دیگر || گردان : کرد آن . لفت || ۱۲۶ نش آهن : نه ز آهن لفچ لفی ، فحم ، فم ، فش — نه جوشن . فر || سرپایانش : سرپایاش . لفی || ۱۲۷ جان : خان . مع نسخه || ۱۲۹ بهره از تو غل : از تو بهره غل . فش — از تو حصه غل . فج ، فر || پاوند : پابند . فج ، فر || بهره از تو تاج : از تو بهرهٔ تاج . لفت ن ، فج ، فر ، فش || ۱۳۱ پیشت : پیشش . فحم ، فش

١٣٢ خروشان و کفك افگنان وسلیحش — همه ماردی گشته وخنگش اشقر

. . .

کنون کنده وسوخته خانه‌هاشان — همه باز برده بتابوت وزنبر

. . .

چو بیچاره گشتند وفریاذ جستند — بر ایشان ببخشوذ یزدان کرگر

١٣٥ همی نو بهار آیذ وتیر ماه — جهان گاه برنا بوذ گاه زر

چگونه بلائی که پیوند او — نجوئی بذ است وبجوئی بتر

. . .

شبی پیش کردم چگونه شبی؟ — همی از شب داج تاریك تر

. . .

١٣٨ درنگی که گفتم که پروین همی — نخواهذ شذ از تارکم زاستر

. . .

کرا رودکی گفته باشذ مدیح — امام فنون سخن در بدر

دقیقی مدیح آورذ نزد او — چو خرما بوذ برده سوی هجر

١٣٢ : / ماردی / لفچ ، لفی ، فج ، فم ، فن ، فش ــ متقارب ‖ ١٣٣ : / زنبر / لفت (ع وس فاقد) ‖ ١٣٤ : / گرگر ، کرکر / لفت (س فاقد) ، فم ، فش ‖ ١٣٥ : / زر / لفت (س فاقد) ، فم ، فش ــ متقارب ‖ ١٣٦ـ١٣٨ : مع ٢١٤ ‖ ١٣٩ : لا جلد ٢ ص ٦، اته رودکی ص ٦٧٥ (لاس ، هفت اقلیم سفینه)

١٣٤ گشتند و: کشتند . فم ‖ ببخشوذ : ببخشید. فش ‖ یزدان : دادار . فم ‖ گرگر: کرکر. فم ، فش ، ‖ ١٣٥ همی : همان . فم ، فش ‖ تیرماه : تیره ماه . فم ‖ برنابوذ : برناشود. فم ـ بر نو شود . فش ‖ ١٣٦ او(؟) : تو . مع ‖ بجوئی : بوجهی مع نسخه ‖ بجوئی : بوجهی . مع نسخه ‖ درنگی که : درنگی کی . مع ـ دو رنگی کی . مع نسخه ‖ نخواهذ : بخواهد . مع نسخه ‖ ١٣٨ زاستر : راستر . مع ‖ ١٣٩ سخن در بدر : سخن ور بود . لاغ ـ سخن در بود . لاس ـ سخن در بزر : تذکرهٔ میخانه نسخهٔ موزهٔ بریتانیائی Or. 3537 ورق ٥١ ب ـ سخنور بود . اته ‖ بوذ برده سوی هجر : بسوی هجیور بود . هفت اقلیم (اته) ـ کسی سوی مره برد . اته

کیوس وار بگیرذ همی بچشم آلوس
بسان فرخ شهبا امیر روز غدیر ۱٤۱

ای فخر آل اردشیر ای مملکت‌را ناگزیر
ای همچنان چون جان وتن آثار وافعالت هژیر

تو آن ابری که ناساید شب وروز ز باریدن چنان چون از کمان تیر
نباری بر کف زرخواه جز زر چنانچون بر سر بذخواه جز بیر ۱٤٤

ای شمن آهسته باش ز آن بت بذخو
کآن بت فرهخته نیست هست نوآموز

میدانت حربگاست وخون عدوت آب
تیر اسپرغم وشنهٔ اسبان سماع خوش

---

۱٤۱ : /چشم آلوس / لفچ ، لقی ، لفت (فقط درنح) ـ مجتث || ۱٤۲ : / هژیر / لفت (ع فاقد) ، فم ، فر (فقط مصراع دوم) ، فش ـ رجز || ۱٤۳ ـ ۱٤٤ : / بیر ، تیر / لفت (فقط در ن) ، فج ، فم (فقط بیت ۱٤٤) ، فر ، فش ـ هزج || ۱٤٥ : / فرهخت ، فهخته / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ـ منسرح || ۱٤٦ : / شنه / لفچ ، لفی ـ مضارع

---

۱٤۱ کیوس واربگیرذ . لفت : کیوس ترا بکیرند . لفی ـ کبوس ترا بکیرند . لفچ ـ شاید «کیوس‌وارنگرذ» (اقبال درلفت) || بسان : بسال . لفت || شهبا. لفچ (؟) : شه با. لفی ـ شبها . لفت || ۱٤۲ ای مملکت : وی مملکت . فش || ای همچنان : آبی چنان . فش || تن : دل . فش || ۱٤۳ باریذن : بازیدن . فش || ۱٤٤ نباری : ببازی . فش || بر : در . مف || زرخواه : دلخواه . مف || جزبیر : جزتیر : فر ـ چون بیر . فش || ۱٤٥ متن از روی لفت ن ؛ درلفچ ، لفی ، لفت س : ای دل من (ای دل زو . لفت س) بهـر حدیث میازار کان بت فرهخته نیست (فرهخته نی که . لفت س) نو آموزست || ۱٤٦ حربگاست و : حربگاهست . لفچ اصل ـ حربکاهست . لفی ـ شاید «بزمگاست» (ر . ك . حاشیه درقسمت ترجمهٔ فرانسه) || عدوت آب . لفی : عدوةات . لفچ اصل || شنهٔ : شیه . لفچ اصل ـ شینه . لفی

۱۴۷ ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان خویش
وی کرده جود کفّ ترا پاسبان خویش
تقدیر گوش امر تو دارد ز آسمان
دینار قصد کفّ تو دارد ز کان خویش

صحرای بی نبات پر از خشکی گوئی که سوخته است بابرنجك

۱۵۰ بفرّ وهیبت شمشیر تو قرار گرفت
زمانه‌ای که پر آشوب بوذ وپالاپال

☆ سپاهی که نوروز گرد آوریذ همه بیست کردش ز ناگه شجام
...
بخیزد یکی تند گرد از میان که روی اندر آن گرد گردذ نفام

۱۴۷-۱۴۸ : لا(«درمدیح امیرابوسعیدمحمدمظفرمحتاج‌چغانی» ؛ فقطدرع) ، عر، مف ؛ دیوان معزی چاپ اقبال ص ۴۲۱ (فقط مصراع اول بیت ۱۳۷ ؛ تضمین) ، نفیسی ۱۲۶۶ (تضمین ادیب صابرترمذی ؛ فقط مصراع‌اول بیت۱۴۷) ـ مضارع ‖ ۱۴۹ : / ابرنجك / لفت (فقطدر نح) ـ مضارع ‖ ۱۵۰ : / پالاپال / لفچ ، لفی ، لفت (س‌فاقد) ، فج ، فم ، فر ، فش ـ مجتث؛ در لفت از روی نسخهٔ نح بعداز این بیت بلافاصله یك بیت دیگر وجود دارد؛ ولی آن بیت از یکی ازقصیده‌های عنصری انتخاب شده است (ر. ك . لغتنامهٔ دهخدا بلغت « پالاپال » ودیوان عنصری چاپ ی . قریب ص۹۵) ‖ ۱۵۱ : / شجام / لفچ ، لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فج ، فش ، فق (باتغییرات ؛ جزء شاهنامه دانسته) ـ متقارب ‖ ۱۵۲ : / نغام ، نفام / لفچ، لفی،لفت (ع فاقد) ، فحم ، فم فش

۱۴۷ خویش (درمصراع اول) : ملك . لا ، مف ‖ کف : دست . مف ‖ ۱۵۰ تو : او . فش ‖ بوذ و : بود . فج ، فم ، فر ، فش ‖ پالاپال : بالابال . لفی ‖ ۱۵۱ همه : همی . لفت ن ‖ زناگه : بناگه . فج ، فش ‖ ۱۵۲ تندگرد : کردتند . لفی ـ کردوند . افچ اصل ‖ نفام : نغام . لفچ ، لفی ، لفت

که من چفته شدم جانا وچون چوگان فروخفتم
گرم بدروذ خواهی کرد بهتر رو که من رفتم ۱۵۳

بکاستم خرذ وعاشقی فزون کردم　　خسیس گشتم ونفس‌شریف دون کردم

فخن باغ بین ز ابر وزنم　　گشته چون عارض بتان خرّم

هزار زاره کنم نشنوند زاری من　　بخلوت اندر نزدیك خویش زاره کنم ۱۵۶

کر نه خاتوله خواهی آوردن　　آن چه حیله است وتنبل ودستان ۱۵۶آ

ملك آن یاذگار آل دارا　　ملك آن قطب دور آل سامان
اگر بیند بگاه کینش ابلیس　　ز بیم تیغ او بپذیرذ ایمان
بذم لشکرش ناهیذ وهرمز　　بپیش لشکرش بهرام وکیوان ۱۵۹

...

مه وخورشیذ با برجیس وبهرام　　زحل با تیر وزهره بر گرزمان
همه حکمی بفرمان تو رانند　　که ایزذ مر ترا داذست فرمان

---

۱۵۳ : / چفته / لفت (فقط در س) ـ هزج || ۱۵٤ : شرح قصیدهٔ ابوالهیثم ص ۲۸ـ مجتث || ۱۵۵ : / فخن / لفت (فقط در نح) ـ خفیف || ۱۵٦ : / زاره / لفت (فقط در نح) ـ مجتث || ۱۵٦ آ : / خانوله / فج (بی نام شاعر) ، فش (ایضاً) ، نفیسی ۱۲۸٤ (دقیقی ؛ مأخذ ؟) ـ خفیف || ۱۵۷ـ۱۵۹ : لا (« در مدیح امیر سعید سدید بو صالح منصوز نصر [کذا] احمد السامانی » ؛ فقط در ع) ، عر ، مف ؛ ۱۵۹ : / هرمز / لفچ ، لفی ، لفت ـ هزج || ۱٦۰ـ۱٦۱ : / گر زمان / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد ؛ در ن فقط بیت ۱٦۰ ؛ در س فقط مصراع دوم بیت ۱٦۰ ومصراع اول بیت ۱٦۱) ، فحم ، فج ، فم ، فر (فقط بیت ۱٦۰) ، فش

---

۱۵۳ که من . لفت (تصحیح قیاسی) : من . اصل || ۱۵٦ آ کر نه . نفیسی : کر نو . فج ، فش || آن چه حیله . نفیسی : این چه مکر . فج ، فش || ۱۵۷ دارا : دارای . مف || ۱۵۹ بذم : بدیذ . لفت نح ـ بپای . لا ـ بنای . عر ـ قفای . مف || بپیش لشکرش : بهٔپیش رایتش . مف || بهرام : مریخ . لا || ۱٦۰ برجیس وبهرام : برجیس وآسمان . لفچ اصل ـ بهرام وبرجیس . فش || ۱٦۱ بر : با . فحم ، فش || رانند : دارند . فج ، فش

۱۶۲ ای منظره وکاخ برآورده بخورشیذ   تا گنبذ گردان بکشیذه سر ایوان

کردم روان ودلرا بر جان او نگهبان
همواره گردش اندر گردان بوند وکاوان

ز بس که آتش فتنه بدل بر افروزی   سیاه روی وغلیظی چو فکز آتشدان

. . .

۱۶۵ ✡ دلت همانا زنگار معصیت دارذ   بآب توبهٔ خالص بشویش از عصیان

اکنون فگنده بینی از ترك تا یمن   یك چندگاه زیر پی آهوان سمن

موج کریمی بر آمد از لب دریا   ریگك همه لاله گشت از سر تا بون

۱۶۸ ✡ ای خریذار من ترا بذو چیز   بتن وجان ومهر داذه ربون

حسودت در ید بهرام فیرون   نظر زی تو ز برجیس فرارون

---

۱۶۲ : / ایوان / لفت (فقط در س) ـ هزج || ۱۶۳ : / گاو / لفت (فقط در ن) ـ مضارع || ۱۶٤ : / فکز / فج ، فم ، فر ، فش ـ مجتث || ۱۶۵ : / همانا / لفج ، لفی ، لفث (ع فاقد ؛ منسوب بهخسروانی) | ۱۶۶ : مف ؛ / ترك / لفج ، لفی ، فم ، فش ـ مضارع || ۱۶۷ : / بون / لفچ ، لفی ، لفت (فقط در نح) ، فج ، فم ، فر ، فش ـ منسرح | ۱۶۸ : / ربون / لفچ (منسوب به رودکی) ، لفی (ایضاً) ، فم ، فر ، فش ـ خفیف || ۱۶۹ : / فرارون / لفچ ،لفی ، لفت (ع و س فاقد) ، فحل ، فش ، فق ؛ / فیرون / فحم ، فش ـ هزج

---

۱۶۳ کاوان : گاوان . لفت || ۱۶۵ بشویش : بشورش . لفی || ۱۶۷ آمذ : آیذ . لفی || ریگك : ز آنکه . لفی || ۱۶۹ در ید : در بذ از . لفچ ، لفی ـ آید از . فش || زی : با . لفچ ، لفی

حور بهشتی گرش ببینذ بی شك　　حفره زنذ تا زمین بیارذ آهون

...

✡ آنچه بعلم تو اندر است گر آنرا　　گرد ضمیراندر آوریش چو برهون ۱۷۱

زآن تلخ مئی گزین که گرداند　　نیروش روان تلخ‌را شیرین
وز طلعت او هوا چنان گردذ　　کز خون تذرو سینهٔ شاهین

...

استاذ شهید زنده بایستی　　وآن شاغر تیره چشم روشن بین ۱۷۴
تا شاه مرا مدیح گفتندی　　ز الفاظ خوش و معانی رنگین

...

اکنون که ترا تکلّفی گویم　　پیذاست مر آفرینم از نفرین

از کوهسار دوش برنگ می　　هین آمذ ای نگار می‌آور هین ۱۷۷

نگه کن آب ویخ در آبگینه　　فروزان هرسه همچون شمع روشن
گذازیذه دو تا یك تا فسرده　　بیك لون این سه گوهر بین ملوّن

---

۱۷۰ : / آهون / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فم ؛ عر ــ منسرح || ۱۷۱ : / برهون / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد ؛ در س منسوب به «زبیبی» [کذا]) || ۱۷۲–۱۷۳ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف ــ هزج || ۱۷۴–۱۷۵ : مف ؛ دیوان معزی چاپ اقبال ص ۵۹۱–۵۹۲ (تضمین) || ۱۷۶ : / نفرین / لفت (فقط در س) || ۱۷۷ : / هین / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ــ مضارع || ۱۷۸–۱۷۹ : لا (فقط در ع) ، عر ، مف ــ هزج

---

۱۷۰ زنذ : کنذ . لفچ ، لفی || (مصراع دوم) ؛ خواهد اندر من سارد لاهون . عر || بیارذ : بسازد . لفت (ظ . از روی س) || ۱۷۱ بعلم تو : بعلم . لفی || ۱۷۲ مئی : می . لا ، عر || ۱۷۳ وز : از . مف || چنان گردذ : چنان . لاع || ۱۷۵ (مصراع دوم) : معنیش درست ولفظها شیرین . دیوان معزی || ۱۷۷ آور : آورذ . لفچ ، لفی || ۱۷۹ گذازیذه : گدازنده . لاع ــ گدازنده . عر

۱۷۹آ دورویش تو بینم امروز زان که مباد دشمن من

۱۸۰ گشته پلوك باره بسان سرایچه بانگ سریچه خاسته اندرسرای او

تو مرکوئی بشعر ومن بازم از باز کجا سبق برذ مرکو ؟

آنکه گردون را بدیوان بر نهاذ و کار بست
و آن کجا بوذش خجسته مهر آهرمن گراه

۱۸۳ ای جای جای کاسته بیخوبی باز از تو جای جای فزایسته

ای حسن تو روز وشب فزایسته

ببینم آخر روزی بکام دل خوذرا گهی ایارده خوانم شها گهی خرده

۱۸۶ ای سر آزاذگان و تاج بزرگان شمع جهان و چراغ دوذه ونوذه

۱۷۹ آ : در جنگی از نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ India Office در لندن ش ۲٤۱۵ ورق ۲۹۵ آ ـ بحر ؟ ‖ ۱۸۰ : / پلوك / لفت (فقط در نح) ـ مضارع ‖ ۱۸۱ : / مرکو / لفت (فقط در نح) ـ هزج ‖ ۱۸۲ : / گراه / لفج / لفج ، لفی ـ رمل ‖ ۱۸۳ : / فرابسته / لفج ـ مضارع ‖ ۱۸٤ : / فرابسته / لفت (فقط در ن) ـ هزج ‖ ۱۸۵ : / خرده / لفج ، لفی ، فحم ، فج ، فم ، فر ، فش ؛ / ایارده / فش ـ مجتث ‖ ۱۸۶ : / نوده / لفت (فقط در ن) ، فم ، فر ، فش ـ منسرح

۱۷۹ آ : کذا در اصل ‖ ۱۸۲ کار : مهر ..لفی ‖ وآن : آن . لفی ‖ آهرمن : اهرمن . لفی ‖ ۱۸۳ بیخوبی . لفج (؟) : مخوبی . لفج اصل ‖ فزایسته : فرابسته . لفج ‖ ۱۸٤ فزایسته : فرابسته . لفت ‖ ببینم : بینم . لفج اصل ، لفی ‖ ایارده : ایازده . لفج‌اصل ، لفی ‖ خرده : خورده . لفج اصل ، لفی ‖ ۱۸۶ دوذه و : دوذهٔ . فش ‖ نوذه : نوده . لفت ، فم ، فر ، فش

بتی که غمزه‌اش سندان کند گذاره
دلم بمژگان کردست پاره پاره

لباس جاه تو باذا همیشه زدولت پون واز اقبال تاره

✿ برفت یار ورهی ماند در بیابانی
که حدّ او نشناسذ بجهد جاذوی مای ۱۸۹

کاشکی اندر جهان شب نیستی	تا مرا هجران آن لب نیستی
زخم عقرب نیستی بر جان من	گر ورا زلف معقرب نیستی
ور نبوذی کوکبش در زیر لب	مؤنسم تا روز کوکب نیستی ۱۹۲
ور مرکّب نیستی از نیکوئی	جانم از عشقش مرکّب نیستی
ور مرا بی یار بایذ زیستن	زندگانی کاش یا رب نیستی

---

۱۸۷ : / غمزه / لفچ ، لفی ، لفت (ع فاقد) ـ مجتث ‖ ۱۸۸ : / تاره / لفت (فقط در نح ؛ بی نام شاعر) ، فم ـ هزج ‖ ۱۸۹ : / مای / فم ، فر ، فش (منسوب به «استاد رافعی») ـ مجتث ‖ ۱۹۰ـ۱۹٤ : لا (فقط در ع) ، عر ، اته (مخزن) ـ رمل

---

۱۸۷ که : کز . لفچ ‖ سندان : ز سندان. لفی ـ از سندان . لفت ‖ گذاره : کداره . لفی ‖ ۱۸۸ جاه تو باذا همیشه : عمر اورا باد دایم . فم ‖ ۱۸۹ یار : بار . فش ‖ او: آن . فم ، فر

١٩٥	بر افكند اى صنم ابر بهشتى	زمين‌را خلعت ارديبهشتى
	بهشت عدن‌را كلزار مانذ	درخت آراسته حور بهشتى
	چنان كردذ جهان هزمان كه كوئى	پلنگك آهو نكيرذ جز بكشتى
١٩٨	جهان طاووس كونه كشت ديذار	بجائى نرمى وجائى درشتى
	زمين بر سان خون‌آلوذ ديبا	هوا بر سان نيل اندوذ مشتى
	بذان مانذ كه كوئى از مى ومشك	مثال دوست بر صحرا نبشتى
٢٠١	ز كِل بوى كلاب آيذ از آن سان	كه پندارى كُل اندر كِل سرشتى
	بطعم نوش كشته چشمهٔ آب	برنكك ديذهٔ آهوى دشتى
	بتى بايذ كنون خورشيذ چهره	مهى كو دارذ از خورشيذ پشتى
٢٠٤	بتى رخسار او همرنكك ياقوت	مثى بر كونهٔ جامهٔ كنشتى

١٩٥-٢٠٦ : اين قطعهٔ معروف در تذكره‌هاى بسيار مذكور است ، ولى عدد وترتيب بيتها در مأخذها اختلاف دارد ؛ ما اين بيتهارا اينطور ترتيب داديم كه هم با مأخذها تقريباً مطابق وهم از لحاظ معنى مناسب باشد ‖ ١٩٥ : مع ١٨٠ ؛ عر ، مف ، اته (ندرت ، آتشكده ، سفينه ، هفت اقليم) ـ هزج ‖ ١٩٦ : اته (ندرت) ‖ ١٩٧ : عر ، مف ، اته (سفينه ، هفت اقليم) ‖ ١٩٨ : عر ، مف ، اته (سفينه ، هفت اقليم) ‖ ١٩٩ : مع ١٨٠ ؛ عر ، مف ‖ ٢٠٠ : عر ، مف ، اته (آتشكده ، سفينه ، هفت اقليم) ‖ ٢٠١ : عر ، مف ، اته (آتشكده ، سفينه ، هفت اقليم) ‖ ٢٠٢ : مع ١٨٠ ‖ ٢٠٣ : نفيسى ١٢٧٧ (مأخذ ؟) ‖ ٢٠٤ : عر ، مف

---

١٩٥ بر افكند : در افكند . مف ، آتشكده (اته) ‖ زمين : جهان . اته ‖ ١٩٧ هزمان : هرنان . اته ‖ كوئى : در دشت . عر ، مف ‖ ١٩٨ كشت ديذار . هفت اقليم (اته) : كشت بنكر . اته ـ كشت كوئى . عر ، مف ‖ ١٩٩ خون آلوذ : خون آلوده . مف ‖ نيل اندوذ : خون آلود . عر ـ مشك اندوده . مف ‖ مشتى : وشتى . مف ‖ ٢٠٠ مشك : جنك . عر ‖ نبشتى : نشستى . سفينه (اته) ‖ ٢٠١ از آن سان : بدانسان . مف ، آتشكده (اته) ـ بر ايشان . عر ‖ ٢٠٤ مثى : مهى ، عر

دقیقی چار خصلت بر گزیذست   بگیتی در ز خوبیها وزشتی
لب بیجاذه رنگ ونالهٔ چنگ   می چون زنگ و کیش زرد هشتی

من بر آنم که تو داری خبر از راز فلك
نه بر آنم که تو ز راز رهی بیخبری ۲۰۷
تا ز گفتار جذا باشذ پیوسته نگار
تا ز دیذار بری باشذ همواره پری
نیکخواه تو ز گفتار بذی باذ جذا
بذ سگال تو ز دیذار بهی باذ بری

✡ شیر گوزن وغرم را نشکرذ   چونان که تو اعدات را بشکری ۲۱۰

خذایگانا بامس بشهر بیگانه   فزون ازاین نتوانم نشست دستوری

خنك آن کس که که بزم بتو باز خورذ
وای آن کس که که رزم بذو باز خوری ۲۱۱

ای زین خوب زینی یا تخت بهمنی   ای بارهٔ همایون شبدیز یا رشی

۲۰۵–۲۰٦ : عر ، مف ، اته (مخزن ، نذرت ، حدیقه ، آتشکده ، سفینه ، هفت اقلیم) ؛ /زنگ / لفت (فقط در ن) ‖ ۲۰۷–۲۰۹ : عر ، مف ـ رمل ‖ ۲۱۰ : /گوزن / لفچ ، لفی، لفت (فقط در ن ؛ منسوب به فرخی) ـ سریع ‖ ۲۱۱ : / بأمس ، پامس / لفچ ، لفی ، لفت (غ فاقد) ، فحمپ ، فم ، فر ، فش ـ مجتث ‖ ۲۱۱. آ : عر ـ رمل ‖ ۲۱۲ : / رش / لفت (ع فاقد) ـ مضارع

۲۰۵ بگیتی : بعالم . نذرت (اته) ‖ در ز خوبیها : از همه خوبی . عر ، مف ، اته ‖ ۲۰٦ لب : لبی . هفت اقلیم (اته) ‖ بیجاذه : یاقوت . عر ، مف ، اته ‖ چون زنگ : خون رنگ . اته ‖ کیش : دین . مف ، اته ‖ ۲۰۷ رهی بیخبری : فلك باز رهی . عر ‖ ۲۱۰ نشکرذ : بشکرذ . لفچ ، لفی ‖ چونان که : چو بانك . لفی ‖ اعدات را : اعدای ترا . لفچ اصل ، لفی ‖ بشکری : بشکند . لفی ‖ ۲۱۱ خذایگانا : خذایگانهٔ . لفچ ، فش ـ جدازکانا . لفی ‖ بامس: پامس . لفت ، فحن

۲۱۳ خورشیذ تیغ تیز ترا آب میدهذ — مرّیخ نوك نیزهٔ تو سان زنذ همی

دریغا میر بو نصرا دریغا — که بس شاذی ندیذی از جهانی
ولیکن راذمردان جهاندار — چو گل باشند کوته زندگانی

۲۱٦ بهرامی هنگامی که بخشم افتی — بر گاه اورمزد در افشانی

ز دو چیز گیرند مر مملکت‌را — یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملك بر نبشته — دگر آهن آب داذهٔ یمانی
۲۱۹ کرا بویهٔ وصلت ملك خیزذ — یکی جنبشی بایذش آسمانی
زبانی سخن‌گوی ودستی گشاده — دلی همش کینه همش مهربانی
که ملکت شکاریست کورا نگیرذ — عقابْ پرنده نه شیر ژیانی
۲۲۲ دو چیز است کورا ببند اندر آرذ — یکی تیغ هندی دگر زر کانی
بشمشیر بایذ گرفتن مر اورا — بدینار بستنش پای ار توانی
کرا بخت و شمشیر و دینار باشذ — وبالا وتن تهم وپشت کیانی
۲۲۵ خرذ بایذ آنجا وجود وشجاعت — فلك مملکت کی دهذ رایگانی ؟

۲۱۳ : / شان ، سان / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ، فحل ، فم ، فش ، فق ـ مضارع ‖ ۲۱٤ـ۲۱۵ : تبقف ص ۳۷۷ ، تبقن ص ٤۵۵ـ هزج ‖ ۲۱٦ : / اورمزد / لفت (ع فاقد) ـ مضارع ‖ ۲۱۷ـ۲۲۵ : تبقف ص ۳۸٦ ، تبقن ص ٤٦۷ـ٤٦۸ ، مف ؛ ۲۲٤ : / تهم / لفج ، لفت (ع و س فاقد) ـ متقارب

۲۱۳ مریخ نوك نیزهٔ تو : مریخ نیزه‌ات بر . لفج ـ مریخ نوك خشت تو بر . فحل ، فش ـ هر بامداد تیغ تو بر . لفی ‖ سان : شان . لفج ، لفی ، فحن ‖ زنذ همی : همی کند . فق ‖ ۲۱۵ راذ : زاد . تبقن نسخه ‖ چو گل : چنین . تبقن ‖ ۲۱۷ گیرند : کرداند . تبقن ‖ پرنیانی : ارغوانی . مف ‖ ۲۱۸ نبشته : نوشته . تبقن ‖ ۲۱۹ خیزذ : باشد . تبقن ‖ ۲۲۱ نه : و . تبقف ‖ ۲۲۲ دگر زر : یکی ذر . تبقن نسخه ‖ ۲۲٤ بخت : تخت . مف ـ بخت . لفج اصل ‖ وبالا وتن تهم و : ببالا تن نیزه . تبق (کذا در تمام نسخه‌ها) ـ نبایدش تن سرو . مف ‖ پشت : نسبت . لفج ، لفت

ملك بی ملك‌دار باشذ ؟ نی ورِ بوذ پایدار باشذ ؟ نی ۲۲۵آ
بی شهنشه بناء ملك جهان محکم [و] استوار باشذ ؟ نی ۲۲۵ب
خطّه‌ای‌را که بی خذاوند است کار او بر قرار باشذ ؟ نی ۲۲۵ج
شهررا هیچ حامی وحارس چون شه وشهریار باشذ ؟ نی ۲۲۵د

بجای هر بهی پاداش نیکی بجای هر بذی پاذافراهی

امیرا جان شیرین برفشانم اگر ویدا شوذ پیکار ...

(رباعیات)

چشم تو که فتنه در جهان خیزذ از او
لعل تو که آب خضر میریزذ از او ۲۲۸
کردند تن مرا چنان خوار که باذ
می آیذ وگرد وخاك میبیزذ از او

ترسم کآن وهم تیزخیزت روزی
وهم همه هندوان بسوزذ بسخون

۲۲۵آ-۲۲۵د : نا هـ ص ۳٦٦ || ۲۲٦ : / پاذفراه ، بادافراه ، باد افراه / لفچ ، لفی ، لفت (ع‌فاقد) ، فحل ، فم ، فش ، فق (بی نام شاعر) - هزج || ۲۲۷ : / ویدا / لفت ؛ مقایسه کنید بیت ۳-هزج || ۲۲۸-۲۲۹ : نفیسی ۱۲۷۹ («در سفینه‌ها») || ۲۳۰ : / سخون / لفچ ، لفی

۲۲٦ بهی : بدی . لفی || بذی : بهی . لفی || پاذافراهی : بد باد افراه . لفت || ۲۲۷ پیکار... : پیکار [عمرم] . لفت متن : یکبارگی عمر . لفت س - شاید «یکبار عمرم» || ۲۳۰ تیزخیزت : تیرخیرت . لفی || وهم همه : وهم . لفی

(مثنوی ببحر رمل)

۲۳۱ کردش اندر خبك دهقان گوسفند وآمذ از سوی کلانه دل نژند

(مثنوی ببحر قریب)

بر خوان وی اندر میان خانه هم نان تنك بوذ وهم ونانه

(مثنوی ببحر خفیف)

خویشتن پاك دار وبی پرخاش رو بآغالش اندرون مخراش

۲۳۱ : / خبك / لفت (فقط در نح) || ۲۳۲ : / ونانه / لفت (فقط در نح) || ۲۳۳ : / آغالش / فم ، فر ؛ عر (دو مصراع پیش وپس شده)

۲۳۱ کردش : گردش . لفت

(مثنوی ببحر متقارب)

جهان داورا سرفرازا گوا | خذیوا شها سرورا پهلوا ۲۳۴
بیبخشای بر جان غمخوار ما | بنیکی بر افروز رخسار ما
ز گفتار وکردار ما در گذر | که این است راه شه دادگر

گرایذون که سنگ است یا آهن است | ویا جای شیران وآهرمن است ۲۳۷
بیك حمله‌اش پست وویران کنم | چراگاه گرگان وشیران کنم

از این خیره کش تند دیوانه‌ایست | که از وی بهر جای افسانه‌ایست
بهیچ آفریذه همی نگروذ | سخن در جهان آفرین می‌روذ ۲۴۰
بهستی خوذ بر دلش شیفتست | جوانی ومردیش بفریفتست
مباذا [که] سر پیچذ از رای تو | ویا بگذرذ ز آرزوهای تو
بمانم بنزدیك تو شرمسار | ز کردار آن پور ناترسگار ۲۴۳

ز برای لشکر بجنبید دشت | رخ روز روشن شب تیره گشت
خروشیذ ونالیذ زرّینه خم | بر آمذ ز دز نالهٔ گاو دم
ز هامون سوی دز بیامذ سپاه | شذ از گرد خورشیذ تابان سیاه ۲۴۶
سپه میمنه میسره بر کشیذ | چنان شذ که کس روی هامون ندیذ

۲۳۴-۲۳۶ : تا هـ ص ۲۴۲ || ۲۳۷-۲۳۸ : تا هـ ص ۸۰۸ || ۲۳۹-۲۴۳ : تا هـ ص ۳۹۵-۳۹۶ || ۲۴۴-۲۴۷ : تا هـ ص ۶۰ ؛ بیتهای ۲۴۵-۲۴۶ با شاهنامه ص ۱۶۱۶ بیتهای ۲۱۱۱-۲۱۱۲ وبیت ۲۴۷ با شاهنامه ص ۱۶۱۷ بیت ۲۱۲۶ شباهت دارند

---

۲۴۱ جوانی و : جوان . تا هـ چاپ ـ جوانی . تا هـ اصل || ۲۴۳ ناترسگار : نا توس کار . تا هـ || ۲۴۴ ز برای : ز بری . تا هـ

	نبوذش کسی در جهان هم نبرد	ز فیلان جنگی ومردان مرد
۲٤۹	توانائی وافسر وتخت داشت	بلندی وفیروزی وبخت داشت
	چه درّنده شیر وچه غرّنده ببر	تنومند گرگ وتوانا هزبر
	نیارست با او نبرد آزموذ	هم آورد خوذ در جهانش نبوذ
۲۵۲	در آب از نهیبش نهان شذ نهنگ	بر آن سان که در کوه غرّان پلنگ
	جهاندار بوذ وخردمند وراذ	خذاوند دین وخذاوند داذ
	در این کار ترس گزندت مباذ	بلائی ز چرخ بلندت مباذ
۲۵۵	بکام تو باذا همه کار تو	خذا باذ دایم نگهدار تو
	دگر روز چون شاه چرخ کبوذ	ز کهسار سر بر زذ ورخ نموذ
	جهان زینت روشنی باز یافت	سپاه حبش رخ ز رومی بتافت
۲۵۸	شب تیره چون تیر پرّان بجست	بر آمذ شه روز تیغی بدست
	ایا داذگر داور بی نیاز	خذاوند جان بخش بنده نواز
	جهان آفریننده یزدان توئی	خذاوند دین ودل وجان توئی
۲٦۱	بتو روشنی دیدهٔ روز را	همان شمع ماه شب‌افروز را
	ز تو چرخ گردنده بالا وهست	بفرمان تو جمله بالا وپست
	توانائی ودانش هوشمند	تو بخشی نه اختر نه چرخ بلند
۲٦٤	کلیذ در فتح ونجح سپاه	توداری نه لشکر نه کشور نه شاه

۲٤۸–۲۵۳ : تا هـ ص ۳۹۰ ‖ ۲۵٤–۲۵۵ : تا هـ ص ۲۳۹ ‖ ۲۵۷–۲۵۸ : تا هـ ص ۷۵ | ۲۵۹–۲٦۳ : تا هـ ص ۷۰۷

۲۵٤ ترس : ترس و . تا هـ ‖ ۲٦۳ توانائی : توانای . تا هـ ‖ دانش : دانش و . تا هـ

چو گیتی همی بگذرذ بیگمان — همان به که باشی در او شاذمان
جهان‌را بخوبی ونازش گذار — که این‌است بر خوردن از روزگار

بیزدان داور خذاوند جان — که چرخ آفریذ وزمین وزمان ۲۶۷
بعرش وسروش وبجان نبی — بطاعات عثمان وعلم علی
برضوان وحور وبخرّم بهشت — بذات رسولان نیکو سرشت

بتیر وکمان وبتیغ وسنان — یکی جنگ کردند با هم چنان ۲۷۰
کز آوردشان چرخ ناپایدار — بخوذ بر بپیچیذ وبگریست زار
زبس کوشش وکینه وشور وجنگ — بدریا فتاذ آتش اندر نهنگ
ز بس موج خون خاك پیذا نماند — کسی‌را امیذی بفردا نماند ۲۷۳

بهر کار از راستی یاذ کن — برو تا توانی همه داذ کن
دو کار است بیداذ وناراستی — که در کار مرد آورذ کاستی
بگیتی هر آنکو بر آراست کار — شذ از راستکاری ز بذ رستکار ۲۷۶
گر امّیذ تو رستگاری بوذ — در آن کوش تا راستکاری بوذ

زخون گشته روی زمین لعل گون — سواران فتاذه ز زین سرنگون
در ودشت ومرد وسلاح نبرد — نهان گشته درخاك ودر خون وگرد ۲۷۹

۲۶۵–۲۶۶ : تا ه ص ۳۰۵ || ۲۶۷–۲۶۹ : تا ه ص ۶۷۶ || ۲۷۰–۲۷۳ : تا ه ص ۴۱۱ ||
۲۷۴–۲۷۷ : تا ه ص ۳۲۰ || ۲۷۸–۲۷۹ : تا ه ص ۵۰۸

---

۲۷۰ بتیغ وسنان : بتیغ وسنا . تا ه چاپ – تیغ وسنان . تا ه اصل || ۲۷۱ ناپایدار :
ناپائیدار . تا ه || ۲۷۹ دشت و : دشت . تا ه

	بر آورد سر تا بچرخ برین	ز بالاش پیذا نبوذی زمین
	بر او مرغ پرّنده راه نی	برش باذرا هم گذرگاه نی

۲۸۲	ببندم کمر پیش درگاه او	شوم از دل وجان نکوخواه او
	بپاشم فراوان گوهر بر سرش	نیاز ونماز آورم بر درش

	ز درگاه مهتر سپاه از پگاه	خروشیذن کوس بر شذ بماه
۲۸۵	بفرمان مهتر سپه بر نشست	بکوپال هر یك بر آورده دست
	تو گفتی مگر رستخیز آمذست	ویا خوذ جهان درگریز آمذست
	ز گرد سواران دشت نبرد	جهان قیرگون شذ فلك لاجورد
۲۸۸	درخشیذ تیغ وخروشیذ کوس	قضا در فسانه قدر در فسوس

	بذینسان چو شذ لشکر آراسته	دم کوس کین گشت بر خاسته
	بنالیذ کوس اندر آوردگاه	بپیچیذ مهر و بلرزیذ ماه
۲۹۱	درفش درفشنده بالا گرفت	سر نیزه اوج ثریّا گرفت
	ز بس گرد گیتی همه تار شذ	دو لشکر گرازان به پیکار شذ
	ز پرخاش اسب وز پیکار مرد	نهان شذ جهان سربسر زیر گرد
۲۹٤	درخشنده از گرد بّرنده تیغ	چو در تیره شب برق در زیر میغ
	نخستین دو لشکر بتیر وکمان	همی جنگ کردند با هم دمان

۲۸۰–۲۸۱ : تا ه ص ۷٦۰ ‖ ۲۸۲–۲۸۳ : تا ه ص ٤۸۳–٤۸٤ ‖ ۲۸٤–۲۸۸ : تا ه ص ٤۷٦ ‖ ۲۸۹–۲۹۹ : تا ه ص ۳۲٦–۳۲۷

۲۸۵ نشست : نشت . تا ه ‖ ۲۹۲ گرازان : کرانان . تا ه چاپ ـ کرامان . تا ه اصل ‖ ۲۹٤ تیغ : تیر . تا ه

نبرد آزمودند وکین توختند — چپ وراست بر یکدگر دوختند

کمان دلیران وپیکان تیز — بجائی رسانیذ کار ستیز ۲۹۷

که بردشت کین جای بوذن نماند — بر آن رزم چیزی فزوذن نماند

زخون موج زآن گونه بالا گرفت — که در دامنش طاس مینا گرفت

بفرّ کیانی وفرمان دهی — بگیتی ستانی وشاهنشهی ۳۰۰

بمان شاذمان وبزی خوش‌منش — که بی توش باذا تن بذ کنش

چو گشتاسب‌را داذ لهراسب تخت — فروذآمذ از تخت وبر بست رخت

شب آمذ جهان دیو دیذار گشت — در ودشت وهامون همه قار گشت ۳۰۳

بیزدان که هرگز نبینذ بهشت — کسی کو ندارذ ره زردهشت

که خورشیذ تیغ ازمیان بر کشیذ — شب تیره گشت از جهان ناپدیذ

☆ درشتی دل شاه ونرمی دلش — ندانی هویذا کنذ حاصلش ۳۰۶

۳۰۰-۳۰۱ : تا هـ ص ۵۵۲ || ۳۰۲ : / رخت / لفج ، لفی ، لفت (ع فاقد) ؛ شاهنامه ص ۱٤۹٦ بیت ۹٤ || ۳۰۳ : تا هـ ص ۳۰۰ || ۳۰٤ : نفیسی ۱۲۷٤ (مأخذ ؟) || ۳۰۵ : تا هـ ص ۲٦۸ || ۳۰٦ : / هویدا / لفج (منسوب به عنصری) ، لفی (ایضاً) ، لفت (ع فاقد ؛ منسوب به عنصری ؛ در ن منسوب به دقیقی!) ، فحم (عنصری)

---

۲۹٦ یکدگر : یکدیگر . اصل || ۲۹۷ دلیران و : دلیران . تا هـ || بجائی : بجای . تاه || ۲۹۸ بوذن : بودند . اصل || فزوذن : فرودن . تا هـ || ۲۹۹ دامنش : دامن . تاه || ۳۰۱ بمان شاذمان و : بما شادمان . تا هـ || ۳۰٦ ندانی : بدانی . لفت س || کنی : کنذ . لفج ، لفی

بپایان شذ این روزگار صیام — برون جست این دیو طبعی ز دام

گر ایذون که من خشم و کین آورم — بلند آسمان بر زمین آورم

۳۰۹ تو گفتی که از خون گردنکشان — همی غرق خواهذ شذن آسمان

چنین جنگ و کین خواستن درجهان — نکردست کس از کهان ومهان

بتندی چنان است بالای او — که با آسمان است پهنای او

۳۱۲ چنان تند بذ برج وباروی او — که پرّنده‌را ره نبذ سوی او

چو بینائی دیده بی رنج راه — رسیذی بهر جا که کردی نگاه

سپه‌را ز بذ ویژه او داشتی — برزم اندرون نیزه او کاشتی

۳۱۵ دو سه بار بر یك درم جار سم

---

۳۰۷ : شرح قصیدهٔ ابو الهیثم ص ۳۱ || ۳۰۸ : تا ه ص ۵۸۳ || ۳۰۹ : تا ه ص ٦۸ || ۳۱۰ : تا ه ص ۲۰٤ || ۳۱۱ : تا ه ص ٤۷۸ || ۳۱۲ : تا ه ص ٤٤۰ || ۳۱۳ : عر || ۳۱٤ : / ویژه / لغت (فقط در س) ؛ شاهنامه ص ۱۵۰۷ بیت ۱۹٦ || ۳۱۵ : عر (فقط یك مصراع)

---

۳۱۰ کس : کسی . تا ه || ۳۱۲ پرنده : بر رنده . تا ه || ۳۱۳ دیده : دیدهٔ . عر || ۳۱٤ سپه‌را ز بذ : جهان از بدان . شاهنامه || کاشتی : داشتی . شاهنامه || ۳۱۵ : کذا در عر

(ضمیمه)

✿ بر خیز وبر افروز هلا قبلهٔ زردشت
بنشین وبر افکن شکم قاقم بر پشت

✿ بس کس که ز زردشت بگردیذ و دگر بار
ناچار کنذ روی سوی قبلهٔ زردشت

✿ من سرد نیایم که مرا ز آتش هجران
آتشکذه گشتست دل ودیذه چو چرخشت ۳۱۸

✿ گر دست بدل بر نهم از سوختن دل
انگشت شوذ بی شك در دست من انگشت

✿ ای روی تو چون باغ وهمه باغ بنفشه
خواهم که بنفشه چنم از باغ تو یك مشت

✿ آن کس که ترا کشت ترا کشت ومرا زاذ
وآن کس که ترا زاذ ترا زاذ ومرا کشت ۳۲۱

✿ تو آن شب رنگ تازی‌را بمیدان چون بر انگیزی
عدورا زوذ بنوردی بذان تیغ بلاگستر

...

✿ باندك روزگار ای شه دو چیزم داذ بخت تو
یکی لفظی خرذ رتبت دوم طبعی سخن گستر

۳۱۶-۳۲۱ : منسوب به عسجدی (مف) ، دقیقی («در سفینه‌ها» : نفیسی ۱۲۷۴-۱۲۷۵) ؛ ۳۱۶-۳۱۹منسوب به سنائی(دیوان سنائی ، چاپ مدرس رضوی ، تهران۱۳۲۰ش، ص۷۷۰) || ۳۲۲-۳۲۳ : از ابیات ازرقی (دیوان ازرقی ، چاپ نفیسی ، تهران ۱۳۳۶ ش ، ص۱۰و۱۱، بیت ۲۴۰ وبیت ۲۵۱) ؛ منسوب به دقیقی در مع ص ۲۱۵ ، بغلط

۳۲۴ ☆ در باغ گل فرستذ هر نیمشب عبیر — وز شاخ عندلیب بسازذ همی صفیر

☆ رخسار آن نگار بگل بر ستم کنذ — وآن روی‌را نماز برذ ماه مستنیر

☆ ای آفتاب چهرهٔ بت‌زاذ سروقد — کز زلف مشك باری وز نوك غمزه تیر

۳۲۷ ☆ بنگاشته چنین نبوذ بر بتان چین — تمثال روی یوسف یعقوب بر حریر

☆ از برگ لاله دولب داری فراز وی — یك مشت حلقهٔ زره از مشك واز عبیر

☆ گوئی که آزرازپی زهره نگار کرد — سیمینش عارضین‌و براو گیسوان چوقیر

۳۳۰ ☆ گوئی کمندرستم گشت آن کمندزلف — کز بوستان گرفته گل سرخ را اسیر

☆ گوئی خذایش ازمی‌چون‌لعل‌آفریذ — یادایگانش داذه زیاقوت سرخ شیر

☆ ای خواجه گر بزرگی واشغال نی ترا

بر گیر جاخشوك وبرو می درو حشیش

☆ آن کت کلوخ روی لقب کرد خوب کرد

۳۳۳ زیرا لقب گران نبوذ بر دل فغاك

☆ ای همچو پك پلیذ وچنو دیذه‌ها برون

مانند آن کسی که مر اورا کنی خبك

☆ تا کی همی در آئی وگردم همی دوی

حقّا که کمتری وفژاکن‌تری ز پك

۳۲۴-۳۳۱ : منسوب به منجیك (مف) ، دقیقی («در سفینه‌ای» : نفیسی ۱۲۷۹) || ۳۳۲: ر . ك . شهید بیت ٤۲ || ۳۳۳ : منسوب به منجیك (لفچ ، افی ، لفت ، بلغت «فغاك») ، دقیقی (فج ، فم ، فش) || ۳۳٤-۳۳۵ : در فرهنگها بلغت «بك ، پك» ؛ منسوب به‌لبیبی (فحل ، فش ؛ در لفچ بیت ۳۳٤ منسوب به لبیبی وبیت ۳۳۵ منسوب به خسروانی ؛ در لفی بیت ۳۳٤ منسوب به‌لبیبی وبیت ۳۳۵ منسوب به‌خسروی) ، دقیقی (لفت ن ؛ فقط بیت ۳۳٤) ، «سیمجور» (لفت س) ، رودکی (فش)

✡ ز بس بر سختن زرش بجای مادحان هزمان
ز ناره بگسلد کپّان ز شاهین بگسلد پلّه ۳۳۶

✡ ای ابر بهمنی نه بچشم من اندری دم زن زمانکی وبر آسای و کم گری
✡ این روز و شب گریستن زار بهر چیست نه چون منی غریب و غم عشق برسری
✡ دردا جذا بماندم ودر غم عشق یار من زین توانگرم که مباذ این توانگری ۳۳۹
✡ یاری گزیذم از همه خلقان پری نژاذ زان شذ زپیش چشم من امروز چون پری
✡ لشکر برفت و آن بت لشکرشکن برفت هرگز مباذ کس که دهذ دل بلشکری

✡ جهانا همانا فسوسی وبازی که بر کس نپائی وبا کس نسازی ۳۴۲
✡ یکی را نعیمی یکی را جحیمی یکی را نشیبی یکی را فرازی
✡ چرا زیرکانند بس تنگ روزی؟ چرا ابلهان راست بس بی نیازی؟
✡ چرا عمر طاووس و درّاج کوتاه؟ چرا مار و کرکس زیذ در درازی؟ ۳۴۵
✡ صذ واند ساله یکی مرد غرچه چرا شصت و سه زیست این مرد غازی؟
✡ اگر نه همه کار تو باژگونه چرا آن که ناکس تر اورا نوازی؟

۳۳۶ : از ابیات فرخی (دیوان فرخی ، چاپ عبد الرسولی ، تهران ۱۳۱۱ ش ، ص ۳۵۲ ، س ۲) ، منسوب به فرخی (لفچ) ، دقیقی (لفت ن) | ۳۳۷–۳۴۱ : از ابیات فرخی (دیوان فرخی ، چاپ عبد الرسولی ، ص ۳۸۲) ؛ منسوب به دقیقی (لا ، عر ، انه) ؛ عر گوید که باسم عمید کمالی (کذا) هم نوشته‌اند || ۳۴۲–۳۴۷ : ر . ك . مصعبی بیتهای ۲، ۷، ۱۱–۱۴

میسری

دانشنامه

(مثنوی ببحر هزج؛ منتخبات)

[ستایش خدا]

بنام پاك دادار جهان است — که بخشایا ودانای نهان است ۱ ب

خذای بر شذه هفت آسمان است — خذاوند زمین وآن زمان است

۳ ز اندیشه مر اورا دو[ر د]انم — ره دانستنش چونین توانم

هر آن چیزی که یزدان آفریذست — از آن خوذ کردگار خوذ بدیذست

نه اندر جای ونه جای ونه بر جای — نه بر جائی کز او می جای بر پای

۶ روا نایذ که هر گز جای گیرذ — و یا خوذ جای‌را هر گز پذیرذ

نیازش گر سوی جا اوفتاذی — که کم بذ جای چون او ایستاذی

پس آنکه گر بذی جائی بکارش — همیشه همچنو بایست یارش

۹ که تا او بوذ بی‌دستور بوذست — ز مانستن بچیزی دور بوذست

همه گوهر هر آنچ او جایگیر است — و گوهر خواندنش نا دل پذیر است

وجوهر آن بوذ کوجای رنگ است — سبك باشذ همی گر نه بسنگ است

۱۲ نه خوب آیذ همی گر تنش خوانم — زبان‌را بر چنین گفتار رانم ۲ آ

نه تن باشذ که پهنائی ندارذ — ابا آن ژرف وبالائی ندارذ

کجا تو پاره‌هارا گرد کردی — فراز یك دگرشان باز بردی

۱۵ اگر بالا وپهنا گردش آیذ — بذانکه گر تنش خوانی بشایذ

یکی تنها که نه خفته نه بیذار — یکی نادیذ[نـ]ـی از چشم ودیذار

---

۷ نیازش : بنازش . اصل || چون او : جون . اصل || ۸ همچنو : همجونو . اصل || ۱۰ هر آنچ او : هر آنجه او . اصل || ۱۳ پهنائی : تنهایی . اصل | ژرف وبالائی : ژرف‌بالایی . اصل || ۱۴ پاره‌ها : بارها . اصل

چرا بینیذ آن کو آفرینیذ — نگار وچون نگارنده نبینیذ؟
اگر بوذی روا کش کس بدیذی — وگر دیذار کس زی او رسیذی ۱۸
نشایستی که هرگز یك زمان نیز — بچشم هیچ کس بوذی نهان نیز
که هرچش دیذنی دانند وخوانند — ویا خوذ دیذنش هرگز توانند
بدانکه ِکش ببینی گر بکوشی — خوذم می آن بگویم گر نیوشی ۲۱
ترا زو باز دارنده چهار است — که چشمت دیذن اورا نیارست
یکی آن کو بزیر پرده باشذ — بپرده تنش پنهان کرده باشذ
دگر دارذ پس سرت ایستاذن — نیارذ چشم تو زی وی فتاذن ۲٤
مگر کز کالبذ این دو بیایذ — گر اورا کالبذ خوانی نشایذ
سیم چیزی که دور آیذ ز دیذن — بذو دیذار نتواند رسیذن (۲ ب)
چهارم آنکه بر چشمت نشیند — وتا چشم تو سوی او نبیند ۲۷
همه تن هرچه او دوراست ونزدیك — مر اورا تن بزرگ است ار نه باریك
نخواند تن خذایش‌را خرذمند — که همچون ما بوذ هرچ او تنومند
خذائی رازدان ورازدار است — ابی دستور وبی انباز ویار است ۳۰
مر اورا گر کسی انباز بوذی — مگر کش زو بچیزی راز بوذی
اگر انباز چون زو راز یابذ — بدانش راز اورا باز یابذ
خذای ما بزرگ وکامکار است — نشانش بر یکانی بر هزار است ۳۳
ابی همتا وبی یار است ودستور — همیشه زینچنین گفتارها دور
همیشه او بذ این دیگر همه نو — نشانش گر بخواهی نیك بشنو
همین چیزی کجا بینی سپهر است — که جای گردش ماه‌است ومهر است ۳٦
ستاره باز بنگر زوذ بندیش — نوی‌را زو نشان آیذ ترا پیش

۱۷ آفرینیذ: آفرینند. اصل || نبینیذ: نه بیند. اصل || ۲۱ بدانکه ِکش. کذا در اصل: شاید «بدان که‌اش» || خوذم: خوذم. اصل || ۲۵ کز: کر. اصل || بیایذ: نیاید. اصل || ۲٦ سیم: سیوم. اصل || ۲۹ نخواند: بخواند. اصل || ۳۳ خذای: خذابی. اصل || ۳۷ بندیش: بدیش. اصل

که گر زی یکدیگر هردو فرازند   ویا نه یك ز دیگر دور بازند

۳۹ ویا گاهی بهم که دور باشند   بر این سان سال ومه رنجور باشند   ۳ آ

بس این دوری ونزدیکی گذارند   که هرگز زو جذا بوذن نیارند

از ایشان این‌دو آئین هرنشان است   که هردو بر نویشان برنشان است

۴۲ که دوری کم شوذ نزدیکی آیذ   بهم دوری ونزدیکی نشایذ

که‌هرچیزی که‌گاهی‌هست‌وگه‌نیست   نوی‌را بیشتر زینش گوه نیست

که این دو نو بوذ مارا نشان است   که‌چرخ وهرچه بااو همچنان است

۴۵ دوچیزاست‌این که‌گردون‌زورهانیست   ز دوری یا ز نزدیکی جذا نیست

چو پیذا شذ که این هر دو بوذ نو   هم این گردون نو آیذ زوذ بگرو

تو ومن چون بهم باشیم هر دو   جذا نائی تو ازمن یا من از تو

۴۸ جذا بوذن یك از دیگر نیاریم   که از ناکام هر دو جفت ویاریم

چنین بوذیم وچونین بوذ بایذ   یك از دیگر جذا بوذن نشایذ

چو من نو باشم ونو باشذم نام   تو همچون من بوی از کام وناکام

۵۱ چه آن کش دربیابان جای تنهاست   چه‌آن‌کش زیر قعر ژرف دریاست

چه او زیر زمین اندر نهان است   چه اندروای زیر آسمان است

باندازه بیابذ بهرهٔ خویش   که نتواندش کردن کس کم وبیش

۵۴ خذای داذگر هم داذفرمای   بدوزخ کرد مر بیداذرا جای   ۳ ب

بوذ پاداش از آوردهٔ تو   وپاذافراه نیز از کردهٔ تو

همه نور از پی بخشایش آیذ   سخن‌را نام او آرایش آیذ

۵۷ سزای صذ هزاران آفرین است   که او یزدان کیهان آفرین است

---

۳۹ سال ومه : سال و . اصل || ۴۱ هر نشان است : نشانست . اصل || ۴۵ یا ز : باز . اصل || ۵۱ تنهاست : تنهاست . اصل || ۵۵ پاذافراه : باذافراه . اصل || نیز از : نیز اصل

[ستایش پیغمبر و آل او]

درودش بر محمّد صد هزاران پس آنگه بر همه فرخنده یاران
درودش بر علی هرچ آن نکوتر وبر جفت وی آن پاکیزه دختر
پس آنگه بر حسین وبر حسن بر بفرزندان ایشان تن بتن بر ۶۰

[در دانش]

ستون هر چه از دانش چهار است دو زآن همواره مردم‌را بکار است
نخستین زو ستاره کش بدانی همه آئینهای او بخوانی
بدانی سر بسر رفتار اورا ز نیکی وبدی کردار اورا ۶۳
دگر دانش ترا گویم کدام است مر اورا هندسه زی روم نام است
شمردن گر نه پیمودنش بنیاذ جهان از دانش او هست آباذ
چه چاه است وچه بالای بلند است برون آرذ بپیموذن که چند است ۶۶
سیم دانش بزشکی دانش تن که تن‌را داشتن بهتر ز جوشن آ۶۴
چهارم دانش دین خذائی کز او یابذ تن از دوزخ رهائی
ستاره گر ندانی زو گزیر است وگر چه دانش خوب وهژیر است ۶۹
جهان پیموذن ار چه سوذمند است هم آن کس کش نداند بی گزند است
بزشکی‌را ودین‌را گر ندانی زیان است این جهانی وآن جهانی
یکی تن‌را ز بیماری سپوزذ دگر جان‌را بدانش بر فروزذ ۷۲
بزشکی دانشش تن‌را پناه است ودین دانستنش جان‌را سپاه است
وگرچه دین زهر دانش گزیذست که جان‌را رستن از بذها پدیذ است
هم اورا از بزشکی نیست چاره نباشذ با درستی کس همواره ۷۵
کسی کش درد وبیماری گزایذ بسوی دانش دین کی گرایذ ؟

۵۹ هرچ آن : هر چه ان . اصل || ۶۲ آئینهای : آینها . اصل (کذا) || ۶۷ سیم : سیوم . اصل || ۷۲ سپوزذ : بسوزد . اصل || ۷۳ دانشش : دانش . اصل || ۷۶ گزایذ: کراید . اصل || کی : که . اصل

همه سرمایهٔ او تن درستی | زبان از درد وبیماری وسستی
۷۸ تنی باید درست وراست کردار | نه با ریش ونه با درد ونه بیمار
که دین ایزدی بتواند آموخت | بدانش جان خون بتواند افروخت

[در تألیف کتاب]

چو بر پیوستنش بر دل نهادم | فراوان رایها بر دل گشادم
۸۱ که چون گویمش من تا دیر ماند | وهر کس دانش اورا بداند ؟
بگویم تازی ار نه پارسی نغز | ز هر در من بگویم مایه و مغز ؟ ٤ ب
وپس گفتم زمین ماست ایران | که بیش از مردمانش پارسی دانْ
۸٤ وگر تازی کنم نیکو نباشد | که هر کس‌را از او نیرو نباشد
دری گویمش تا هر کس بداند | وهر کس بر زبانش بر براند
کنون پیر خردمندش بخواند | همه راه بزشکی زو بداند
۸۷ ز روی دانش این‌را کار بندد | همی خواند از او هر چش پسندد
وبرنا خواندش من خرّمی‌را | کز او شادان شود جان غمی‌را
چو از پیری بسوی او رسد رنج | سوی خویش از بزشکی یابد او گنج
۹۰ مگر این نامه‌را با سود بسیار | نماند بر زبان بر رفته هموار
سوی پیر وجوان بر گفته ماند | همیشه بر زفان بر رفته ماند
بدان این نامه‌را کوتاه کردم | که هر کس‌را سوی او راه کردم
۹۳ که گر بسیار بودی سیر ماندی | که بر خواندنش مردم دیر ماندی
چو از پیوستنش پردخته گشتم | بدرهای بزشکی بر گذشتم
من این گفتاررا اندام دادم | ودانش‌نامه اوّل نام دادم
۹٦ من این‌را گفتم اندر ماه شوّال | بشصت و سیصد و هفت آمده سال

۸۰ پیوستنش : بیوستنش . اصل | ۸۵ بر زبانش بر : برزبانش پر . اصل || ۸۸ خواندش : خواندنش . اصل || ۹۰ مگر : وکر . اصل || ۹٤ پیوستنش : بیوستنش . اصل | ۹۵ دانش‌نامه : دانش نام . اصل

[ستایش شاه]

۵ آ
فراوان با دلم اندیشه کردم   خرذمندی ودانش پیشه کردم
کهٔ بگزینم شهی دانا وبیذار   که هست این خوب دانش را خریذار
نبذ این جز سپه سالار ایران   کز او آباذ شذ ایران بیران ۹۹
بذو مر شاهیان را عزّ وکام است   ببینی ناصر دولتش نام است
بذه گونه فزونی بر شهان بر   چنو بایذ نگهبان بر جهان بر
نخستینش خرذ کو هست مایه   دوم دانش کز او یابند پایه ۱۰۲
سیم نیکی چهارم چرب گوئی   وپنجم داذ ششّم نیك خوئی
وهفتم مردی وهشتم سواری   نهم راذی دهم هم بردباری
از این هر یك شذست او داستانی   میان راذمردان چون نشانی ۱۰۵
از این هر ده هنر پیذا کنم من   یکایك خوب پس بنمایمش من
خرذمندی همیشه جوشن او   بذو دارذ روان روشن او
بذو دارذ جهان روز وشبان راست   نه‌چون کار رمه دارذ شبان راست ؟ ۱۰۸
بذو از ناشنوذه گشته آگاه   تواند برد سوی نابذه راه
بذو نادیذه را چون دیذه بینذ   چنان چون پیش چشم دیذه بینذ
فزون بایذ خرذ آن را که فرمان   که درد مهتری را زوست درمان ۱۱۱
۵ ب
سپهبذرا خرذ مهتر سپاه است   وبهتر گنج وافزون‌تر پناه است
اگر مرد از خرذ یابذ همی گاه   شه ما بر جهان شایذ شهنشاه
نکو گفتست نوشروان بخوانش   که مردم را بوذ ارزش بدانش ۱۱٤
علی نیز این بتازی باز راند   که مردم را بها چندان که داند

---

۹۹ سپه سالار : سپه سالار . اصل || ۱۰۳ سیم : سیوم . اصل | چرب گوئی : جرب کوبی . اصل || ۱۰٤ مردی و : مردی . اصل | ۱۰۵ راذ مردان : زاد مردان . اصل || ۱۰٦ پیذا : بیدا . اصل | ۱۰۷ بذو دارذ : بدو دارد . اصل ؛ شاید « بذو پایذ » ؟ || ۱۰۸ روز و : رووزو . اصل

	کسی کورا بها بیش است وارزش	بکار دانش افزون کرد برزش
۱۱۷	بهای مرد اگر با دانش آیذ	که زرین بهای شاه بایذ
	همه نیکی کنذ نیکی سگالذ	ز نیکی بر پشیمانی که نالذ ؟
	ز بس نیکی که بر دل بر گمارذ	گناه آیذش هر مردی که دارذ
۱۲۰	شنوذستم که گر نیکی بجیحون	بینذازی بیایذ زو ببیرون
	بنیکی یابذ این هر دو جهان مرد	کسی دیذی که بر نیکی زیان کرد ؟
	شهان‌را گر به‌آیذ نیك خواهی	جهان‌را اوست شایسته بشاهی
۱۲۳	نوازنده زبان چرب گویش	کزاو چون موم گشته سنگ‌ورویش
	مر اورا هر کجا آزاذ مرد است	بگفتار نکو چون بنده کردست
	سخن بران‌تر از شمشیر تیز است	که با شمشیر مردان هم‌ستیز است
۱۲٦	زبان تیز با آن پرسش گرم	دل آزاذ مردان را کنذ نرم
	زبان چرب با گفتار شیرین	ز دل آزاذگان‌را بر کنذ کین
	ز گفتار نکو دشمن نیایذ	وز او با دوست نزدیکی فزایذ
۱۲۹	بر این بر داستان موبذ نکو گفت	که بنشست او بخوان بر با گوی زفت
	اگر نانت نباشذ گندمین روی	سخن باری بخوان بر گندمین گوی
	گر آن کو چرب گویذ شاه زیبذ	کلاه شاه ما بر ماه زیبذ
۱۳۲	چگونه پیشه دارذ ؟ نیك خوئی	ابا آن نیك‌خوئی نیك گوئی
	دل و گوشش بذان کس داذ خواهذ	که نزدیك وی آیذ داذ خواهذ
	همه کردار وفرمانش بداذ است	تو گوئی داذرا یزدانش داذست
۱۳۵	ز شاه کامران بیداذ نایذ	وگر بیداذی آیذ زو نشایذ
	که بیداذی نشان ناتوانیست	نشایذ ز آن کسی کش کامرانیست
	همیشه داذرا بنشسته باشذ	درش بر مردمان نابسته باشذ

آ٦

۱۲۹ گوی (کاف مفتوح) : کذا در اصل ‖ ۱۳٤ کردار و : کردار . اصل

سرشتش خوی نیك وساز گاری — ابا یاران همیشه نیك یاری ۱۳۸
شه مارا هنرها بی شمار است — گرش پیدا کنی بسیار کار است

[در ترکیب مردم]

کنون این نامه‌را آغاز کردم — در کار بزشکی باز کردم
نخستین باب در ترکیب مردم — از آن هرچ آن گزیذه یاذ کردم ۱۴۱
۶ پ خذای غیب وآن آشکارا — ز نطفه آفریذست این نگارا
بلطفش کرد صورت‌را بپرگار — در او موجود هر طبعی بمقدار
دراو بسته دویست وچلّ وشش لخت — بقدرت استخوان بر یکدگر سخت ۱۴۴
بر او بر گوشت بینی گستریذه — پی ورگها بذو اندر تنیذه
ورگها سیصذ وشصت است بی‌شك — خرذمندش همه دانسته یك یك
غذارا جسم زین رگها ستانذ — بنیروی عصب رفتن توانذ ۱۴۷
عظامش گوشت‌را بر جا بدارذ — همه قوّت بیکدیگر سپارذ
جگر همچون سپه سالار باشذ — غذارا معده چون انبار باشذ
دلش میر تن است ومعدن جان — ومغزش چون وزیری عقل بازان ۱۵۰
سرش چون خادمی باشذ بخدمت — نیاسایذ وتن زو در سلامت
سپزش چون یکی زندانئی دان — که جای تنگ بروی گشته زندان
نبینی طبع وی زین چار بیرون — گُکش زرد وسیاه وبلغم وخون ۱۵۳
همه خشکی وگرمی طبع این زرد — سیه‌را طبع هم خشك است وهم سرد
ز خون جز تری وگرمی نیایذ — ز بلغم تری وسردی فزایذ
یکی‌را زین همه گر زلّت آیذ — بجسم مردم اندر علّت آیذ ۱۵۶
۷ آ چنان کین طبع گردد باد با روی — همی گردذ سوی علّت نهد روی

۱۴۲ آشکارا : کامکارا . اصل ‖ ۱۴۴ چل : جل . اصل ‖ ۱۵۰ معدن : معدهٔ . اصل ‖
۱۵۲ زندانئی : زندانی . اصل ‖ ۱۵۷ گردد باد با روی . کذا در اصل : ؟

جگر جای کش زرد است جمله — از او آرد بمعده درد حمله

۱۵۹ سپرزش مسکن طبع سیاه است — ودردش‌را همه بر کلّه راه است

سرش‌هم جای بلغم اندر این دل — فسادش در دماغ ودر مفاصل

همه سلطان خونْ با خطررا — بر گها در مضرّت مر جگررا

۱۶۲ وقوّت در تن مردم چهار است — همه برجای خوذ در باقرار است

یکی‌را جاذبه خوانند آن است — طعام از وی بمعده تازیان است

دگررا ماسکه گفتند مارا — که با دارذ بمعده چیزهارا

۱۶۵ سیم‌را هاضمه خوانند آن‌را — که بگواریذ سنگ واستخوان‌را

چهارم مبرزه خوانند ازیرا — که بگوارذ برون آرذ غذی‌را

وطبع جاذبه جمله ز صفرا — وآن ماسکه جمله ز سودا

۱۶۸ وطبع هاضمه نرم است وگرم است — وآن مبرزه سرد است ونرم است

ز زهره جاذبه نیرو ستانذ — وجذب چیزها می زو تواند

ونیرو ماسکه‌را از طحال است — بنیروی طحالش این فعال است

۱۷۱ جگر نیرو دهذ زی هاضمه زوذ — بذان قوّت طعام از معده پالوذ

وقوّت مبرزه‌را از عضل شُوْذ — عصب با این عضل هر دو یکی بوذ ۷ پ

بر این اشکال باشذ روزگارا — پدیذ است اندر او طبع چهارا

[پند ونصیحت]

۱۷٤ تو یا شاگرد تا دانا نگردی — بهر نیك و بذی بینا نگردی ۲۱ب

بنشناسی کم وبیشی علّت — بهر دردی ندانی کرد حیلت

۱۵۸ حمله : جمله . اصل || ۱٦۰ (مصراع اول) . کذا در اصل || ۱٦۳ تازیان است : تازیانست . اصل || ۱٦۵ سیم : سیوم . اصل || ۱٦٦ غذی‌را : غدیرا . اصل || ۱۷۰ طحال است : طحالست . اصل || طحالش : طخالش . اصل || ۱۷۱ پالوذ : یالود . اصل || ۱۷۲ شوذ : بود . اصل || ۱۷٤ تا دانا : تا دا . اصل

وطبع دردمندان نبض وقوّت ... ندانی بی گمان حرکت وشهوت
وداروها همه یك یك ندانی ... بسی نامه بر استاذان نخوانی ۱۷۷
وبسیاری نگردی گرد استاذ ... نداری هر چه میبینی همه یاذ
نبینی کو بپیشت دارو سازذ ... ز یك دارو بدیگر در گذازذ
نگرددذ بر تو بسیار آزموده ... نگردی نزد استاذان ستوده ۱۸۰
نبایذ کردنت ترکیب دارو ... از او بسیار عیب آیذ ابر تو
کزاین دانش که گفتم بر رسیذی ... ودانا مردمان‌را نیز دیذی
نصیحت بایذت با هوشیاری ... وتدبیر نکو وبردباری ۱۸۳
ودور از طبع وطبعی راست بایذ ... که تا بر حکم جان حاکم بشایذ
که با تدبیر ورای وعلم گشتی ... وطب‌نامه بسی اندر نوشتی
آ۲۲ پس آنکه گر بپیش آیذت بیمار ... نصیحت کن مر اورا رنج بر دار ۱۸۶
بر بیمار بنشین تو زمانی ... مگر یابی ز درد وی نشانی
بپرسش از غذاها پیش از آن درد ... بیك هفته‌چه کرد وتاش چون‌خورد
نشان دردها جمله بجویش ... نگه کن نیك اندر رنگ رویش ۱۸۹
ز نبضش بر رس واز بول وقوّت ... ز طبعش بررس واز ضعف وشهوت
گر اورا درد از پرّی رسیذست ... نشانش خوذ در او اندر پدیذ است
مر اورا داروی اسهال بایذ ... وگر بینی بگو تا رگ گشایذ ۱۹۲
گر استفراغش آوردست علّت ... ببایذ بست اسهالش بحیلت
هر آن علّت که اصلش می ندانی ... نگر بر بیهذه حکمی نرانی
مر اورا احتما فرمای خوذ بس ... نگرددذ ز احتما بذ حال یك کس ۱۹۵
نباشذ هیچ دارو ز احتما به ... ز داروها بجمله احتما به

۱۷۹ نبینی : نبی‌ی . اصل || ۱۸۲ کز این : کرین . اصل || ۱۸۴ (مصراع اول) . کذا در اصل || ۱۸۶ رنج : ورنج . اصل || ۱۹۱ پری : یری . اصل || ۱۹۲ بینی : بنی . اصل

که خون بیمارزا ز آن احتما درد   بر او غلبه بسی کمتر توان کرد
۱۹۸ و آن کس‌را که‌اوخوذتن‌درست‌است   هنوز اندر تنش علّت نرستست
مر اورا احتما از دردمندان   موافق‌تر بوذ بنیوش برهان
نیارذ احتما اورا بسستی   وباقی دارذ اورا تن درستی

...

۲۰۱ کسی کو پیش تا استاذ گردذ   بجان خویش بر ناشان گردذ   آ۲۷
از این نامه کسی‌را دارو سازذ   ز یك دارو بدیگر در گذارذ
گر از داروش کس‌را غم فزایذ   درستی‌را ببیماری نمایذ
۲۰٤ من از مزد وبزه بیزار گشتم   ز خواب جهل من بیذار گشتم
من اورا خصم کردم روز محشر   ز جورش داذ خواهم پیش داور
گناهم بیش زآن کین یك گناهم   ببیهوذه بگردن بر بخواهم
۲۰۷ کرم یزدان بفرمایذ جزارا   نبینذ جز ز من کس ما فرارا
الهی بر تن من بر ببخشای   ز دل زنگار بیراهیم بزدای
مرا توفیق ده تا بر زبانم   بجز از راستی چیزی نرانم
۲۱۰ بگفتیم آنچه مارا سوذمند است   وناگفته شذ آن کزوی گزند است
کنون از موی سر تا ناخن پای   بگویم درد با دارو بیك جای

[در صرع]

گر از بلغم کسی مصروع گردذ   که دندان بر لبانش بر ببندذ   آ۳۲
۲۱۳ علاجش زوذ معده پاك کردن   یکی شربت ز قاقایا بخوردن
وگر نه حبّ یاره بایذ اورا   مگر از قاقیا به شایذ اورا

---

۱۹۷ درد : کرد . اصل || ۲۰۵ کردم : کردم . اصل || ۲۰٦ بخواهم : نخواهم . اصل || ۲۰۷ بافزارا . کذا در اصل || ۲۰۸ بیراهیم : می‌راهیم . اصل || ۲۱۰ ناگفته : یاگفته . اصل || ۲۱۱ درد با : دردرا . اصل

گر از سودا بوذ لختی فتیمون بیارذ از تنش سودا ببیرون

وگر معجون صرع آری بوذ به که وی مصروع‌را خوذ زین همه به ۲۱۶

سداب تزّرا دایم بهر حال بینبویانش ودر بینی همی مال

وگر نه غالیه گر مشك وعنبر ببینی باز کن اندای بر سر

گر ازخون باشذ این صافن گشایش وگر نه گو حجامت کن ز پایش ۲۱۹

ضمادی از نبیذ وعلك وسنبل ز علك رومی واز لختکی گل

بیامیز وبمعده بر طلی کن ز شیر وتزّه‌ها گو احتما کن

[معجون الصرع]

۳۲ب ازاین معجون دیگر گو همی خور که‌این مصروع‌را نیك‌است ودرخور ۲۲۲

ز غاریقون ووج وزنجبیل آر سطوخودوس بایذ نیز بسیار

وسنبل جوی وپلپل لختکی خواه واین با انگبین جویذ بر او راه

بکوب و بانگبین اندر بیامیز شوذ معجون خوش نه تلخ ونه تیز ۲۲۵

از او هر بامدادی گو همی خور بوزن یك درم گر نیز کمتر

[درخناق]

۵۵ب کسی کورا گلو بر هم ببندذ چنان کآبی فرو رفتن نگنجذ

نه آواز از گلوی وی بر آیذ خیورا خوذ فرو بردن نیارذ ۲۲۸

خناق است اندر این غفلت نبایذ که غفلت کردنش علّت فزایذ

گر از خون باشذ و یابی نشانش دو چشمش سرخ باشذ با رخانش

ز اوّل گو رگ قیفال بگشای گلاب وسرکه آنکه بر سر اندای ۲۳۱

۲۱۵ لختی : بختی . اصل || ۲۱۷ بینبویانش : بنیمویاش . اصل || ۲۲۱ بیامیز : بیامیز . اصل || تزه‌ها : ترها . اصل || ۲۲۴ پلپل : بلبل . اصل || جویذ بر او : جویذ برد . اصل || ۲۲۸ وی بر آیذ . کذا در اصل : شایذ «خوذ بر آرذ» یا در مصراع دوم «فرو بردن نشایذ»

	ز آب توت اورا غرغره ساز	ونوشادر بذو در نیز بگذاز	
	گر از گشنیز تر آبی برون آر	بآبش غرغره فرمای بسیار	
۲۳۴	طبیعت نرم دارش بآب آلو	بمغز لکور وخرمای هندو	
	وگر نه شیشه‌ای بر گردنش نه	گلو از هم برانگیزن شون به	
	پس آنکه لختکی کشکاب بایذ	بکشکابش گلو از هم بر آیذ	
۲۳۷	وگر نه تخم حرمل در گلو دم	ز تخم ترب این دردش شوذ کم	
	گر از بلغم بوذ وی‌را نشان است	لعابش از دهن دایم روان است	۵٦آ
	علاجش غرغره بایذ بخردل	بآب انگوین هر روز ز اوّل	
۲۴۰	ز هر لونی کش این علّت بیابی	ز نوشادر نگر تو بر نتابی	
	چه از خون وچه از صفرا چه بلغم	ز نوشادر نگر در حلق وی دم	

[خاتمهٔ کتاب]

	من این نامه بکام دل بگفتم	بسی علم اندر این نامه نهفتم	۱٦۱ب
۲۴۳	نشان دردهای گونه گونه	بگفتم من ترا چون وچگونه	
	علاج دردمندان نیز گفتم	بهر دردی علاجی چند جستم	
	ونام دارو وهم طبع دارو	در این نامه بگفتستیم هر دو	۱٦۲آ
۲۴٦	زمطبوخ وحبوب وقرص ومعجون	گوارشهای پاك ونیك موزون	
	لعوق از چند گونه با طریفل	شراب از چند گونه با سفرجل	
	طلی وشافه‌های تیز و مرهم	ضماد وسرمه‌های. نیك محکم	
۲۴۹	سعوط از چند گونه چند روغن	سفوف از چند گونه چند سوذن	

۲۳۳ آبی : آ بی . اصل ‖ ۲۳۴ بمغز : بمغر . اصل ‖ لکور . کذا در اصل | ۲۳۹ زاول : راول : اصل ‖ ۲۴۷ طریفل (؟) : طربنل . اصل ‖ سفرجل : سفرحل . اصل ‖ ۲۴۸ شافه‌های : شافهای . اصل ‖ سرمه‌های : سزمهای . اصل ‖ ۲۴۹ سعوط :سغوط . اصل

ز یاره چند گونه چند تریاك — سموم از چند گونه گفته‌ام پاك
سرشته چند گونه چند پخته — غذای دردمندان نیز گفته
نماند اندر جهان از دارو ودرد — ز ترّ وخشك نیز از گرم واز سرد ٢٥٢
که نه در نامه‌ام در یاذ کردم — بسی دلهای غمگین شاذ کردم
ولیکن مرگ‌را چاره ندانم — بجای مرگ بیچاره بمانم
طبیب ار مرگ‌را چاره توانیذ — نخستین خویشتن‌را زو رهانیذ ٢٥٥
بدارو گر کسی از مرگ رستی — همه گیتی مگر دارو پرستی
حکیمان جهان هرگز نمردی — نه پاکیزه تن اندر خاك بردی
نه بقراط حکیم ونه فلاطون — نکردی مرگ بر اهرن شبیخون ٢٥٨
نمردی ارسطاطالیس وهرمس — نه بقراطیس دانای مهندس
١٦ب نمردی نیز جالینوس فاضل — نگشتی دانش او پاك زایل
نمردی محمد زکری رازی — نکردی مرگ با او هیچ بازی ٢٦١
وگر پیغامبران‌را وحی وتنزیل — رهانیذی ز مرگ ونیز جبریل
نمردی آدم ونوح وسلیمان — نگشتندی بزیر خاك پنهان
نه ابراهیم پیغامبر نه موسی — نگشتی مرگ هرگز گرد عیسی ٢٦٤
محمّد خاتم پیغمبران بوذ — وهم نور زمین وآسمان بوذ
خذاوند این جهان وآن جهان‌را — زمین‌را گستریذ وآسمان‌را
وهرچ اندر زمین وآسمان است — وهرچ اندر میان دو جهان است ٢٦٧
همه از بهر اویش آفریذست — مر اوزا دوستی‌را بر گزیذست
چو پیغمبر بهین مردمان مرد — همه گیتی بمرده بایذ اشمرد
گر از کس مرگ هرگز بازگشتی — مگر از مصطفا اندر گذشتی ٢٧٠
ندارذ سوذ نزد مرگ دانش — ونه بسیار عقل وآزمایش

٢٥٠ پاك : ناك . اصل ‖ ٢٥٤ بیچاره : بیحاره . اصل ‖ ٢٦١ هیچ : هیح . اصل ‖ ٢٦٧ هرچ اندر : هر جه اندر . اصل (هر دو جا) ‖ ٢٦٩ بهین : بهین . اصل

	نه ملك ونه سپاه وخیل بسیار	نه مال وگنج خانه پر ز دینار	
۲۷۳	نه دهقانی نه مردی نه سواری	نه تندی نه بذی نه بردباری	
	بدان کز مرگ مارا نیست چاره	ونه از مرگ کس یابذ کناره	
	دلت بر مرگ بر نه یا خرذمند	بدرد ودردمندی باش خرسند	۱۶۳آ
۲۷۶	گر از دارو کسی بهتر نگردذ	ودرد از داروت کمتر نگردذ	
	منه زین بر طبیبان تو بهانه	مگیر از سوی دارو تو کرانه	
	بهر جائی طبیبان‌را نگه دار	مر ایشان‌را تو هرگز بر میازار	
۲۷۹	مگر ز ایزذ نباشذ امر وفرمان	که بهتر گردذ از داروی ایشان	
	که با تدبیر تو تقدیر جبّار	نسازذ به نگردذ هیچ بیمار	
	نه هر دردی ز دارو گشت بهتر	نه دارو هرکسی‌را هست درخور	
۲۸۲	که درد مرگ باشذ هیچ دارو	ندارذ سوذ با این دانش او	
	که مرگ آیذ ندارذ سوذ تریاك	بوقت مرگ چه تریاك و چه خاك	
	شکسته پای ودرد سال فرسوذ	ندارذ مومیائی نزد او سوذ	
۲۸۵	خبر گفتست پیغمبر در این دو	بمرگ وهم بپیری نیست دارو	
	وباشذ دردهای آسمانی	که بی‌شك در علاج او بمانی	
	مگر کس‌را بی‌اندازه گناه است	که نزدش دردهارا بیش راه است	
۲۸۸	وگر نه لعنتی زی او رسیذست	که ز آن لعنت مگر این درد دیذست	
	وگر نه بر کسی بیداذ کردست	ز بیداذیش کس اندوه خوردست	
	دعا کردست بر وی زی خذاوند	که یا رب تو چنین بیداذ مپسند	۱۶۳ب
۲۹۱	خذاوند این دعای او شنیذست	از اینش درد وبیماری رسیذست	

۲۷۵ بدرد و : بدرد . اصل ‖ ۲۸۲ هیچ : هیح . اصل ‖ ۲۸۵ بپیری : بپیری . اصل ‖ ۲۸۷ بی : بی . اصل ‖ بیش : بیش . اصل ‖ ۲۸۸ لعنتی : بغیثی . اصل ‖ لعنت : بغیث . اصل ‖ ۲۸۹ بیداذیش : بیدادیش . اصل

ندارذ سوذ وی‌را هیچ درمان — مگر کایزذ فرستذ امر وفرمان

مگر کاین‌را دعا وصدقه بایذ — که دردش بی‌گمان صدقه زدایذ

به از صدقه نباشذ هیچ درمان — که با ایزذ به‌آیذ عهد وپیمان ۲۹۴

الهی دردهارا پاك یك‌سان — بجمله از مسلمانان بگردان

مکن مارا نیازومند دارو — نیاز ما همیشه باذ زی تو

بینجامیذ دانش‌نامهٔ من — بر آمذ زو مراد وکامهٔ من ۲۹۷

بسال سیصذ وهفتاذ بوذیم — کز این نامه همی پرداخته شوذیم

خذای آسمان‌را شکر بسیار — که مارا بهره داذ از عقل و گفتار

درودش صذ هزاران بر پیمبر — خذاوند لوا وتاج ومنبر ۳۰۰

ابر بوبکر وعمّر نیز وعثمان — که کردش او بما بر جمع قرآن

ابر حیدر که باشذ او چهارم — که هست این دوستیشان یاذگارم

من از دوبیست ودو سه بر گذشتم — ودیوان جوانی بر نوشتم ۳۰۳

در این مدّت بسی زحمت کشیذم — جهان از چند گونه نیز دیذم

۱۶۴آ بسی نامه نبشتستم بدستم — بسی نعمت ز هر گونه بُذستم

کنون آن نعمت دیرینه کم شذ — نه دیر این دستگاه وآب کم شذ ۳۰۶

مگر این نامهٔ من دیر ماند — پس از من تا کسی این‌را بخواند

مرا یاذ آورذ ز ایزذ بخواهذ — ز درد ومحنت ورنجم بکاهذ

هر آن کز نامهٔ من شاذ گردذ — نبایذ کاین بر او چون باذ گردذ ۳۰۹

بر او واجب که مارا یاذ دارذ — روان ما زمانی شاذ دارذ

---

۲۹۲ هیچ : هبح . اصل || کایزذ : کیرد . اصل || ۲۹۳ کاین‌را : این کس‌را . اصل || ۲۹۴ هیچ : هبح . اصل || ۲۹۵ الهی : اللهی . اصل || ۲۹۹ عقل و : عقل . اصل || ۳۰۱ عمر : ظاهراً «سر» در اصل || (مصراع اول بیت ۳۰۱) : از کاغذ ومرکب معلوم میشود که در اینجا متنی نوشته شده بود که بعداً محو شده ومتن حاضر بجای‌آن نوشته شده است || ۳۰۵ بُذستم : بدستم . اصل || ۳۰۶ کم شذ : کم شد . اصل || ۳۱۰ شاذ دارذ : شاد کردد . اصل

نیاز آرذ بگویذ از دل پاك که یا رب میسری بذ بوذ وناپاك

۳۱۲ الهی رحم تو بیش از گناهش من اورا آمذم پیشت بخواهش

بیامرزی گناهش‌را برحمت بر او بر گستران جاویذ نعمت

پذر با ماذر وبا دوذمانش بیامرز وهمه اهل زمانش

۳۱۵ ونیز آن‌را که این نامه بخوانذ دعائی زی نویسنده رسانذ

بطبّ اندر از این به من ندیذم ازیرا گفتن این برگزیذم

---

۳۱۲ الهی : اللهی . اصل || ۳۱۵ دعائی : دعای . اصل

فهرستها

رموزی که در فهرستها بکار رفته است :

اش	ابوشکور بلخی
اشب	ابوشعیب هروی
اعع	ابوالعبّاس عبّاسی ربنجنی
اهک	ابوالهیثم گرگانی
ح	حاشیه
دق	دقیقی
ش	شهید
ص	صفحه
فرا	فرالاوی
مبو	محمدبن وصیف
مص	مصعبی
معر	معروفی
میس	میسری

فهرست ۱

نامهای کسان

الف

آدم : محمد بن مخلد ۱، میس ۲۶۳

آزر : مص ۶، دق ۸۹، ۴۲۹

آهرمن : ر . ك . اهرمن

ابراهیم : میس ۲۶۴

ابلیس : دق ۱۵۸

ابوبکر ـ بوبکر : میس ۳۰۱

ابوالحرب ـ بلحرب : اعع ۶۶

ابوالحسن ـ بوالحسن : اعع ۵۷

ابوالحسین خارجی : ص ۵۱

ابوحفص ـ ابی‌حفص : مبو ۸

ابوسعد (محمد بن) مظفر (چغانی) : دق ۱۶، ۱۰۰، ۱۲۴؛ ابوسعید (ظ . ابوسعد) ....: دق ۱۴۷-۱۴۸ح

ابوسعید ابوالخیر : ش ۹۹-۱۰۰ح

ابوسعید محمد بن مظفر : ر . ك . ابوسعد

ابوسلیك گرگانی : ص ۲۱-۲۲

ابوسفیان ـ آل بوسفیان : دق ۹۳

ابوشعیب هروی : ص ۱۲۹-۱۳۱

ابوشکور بلخی : ص ۷۸-۱۲۸ ؛ ش ۳۷ ح ، ۱۰۵ ح ، ۱۰۶ ح

ابوالعباس (خواجه) : اعع ۳۳

ابوالعباس (عباسی) ربنجنی : ص ۶۴-۷،۷

ابوالعباس زوزنی : اعع ۶۳ ح

ابوالعباس سوزنی (کذا) : ر . ك . سوزنی

«ابوالعباس عنبر» : اعع ۴۰ح

ابوالعباس مروزی : اعع ۶۰ح

ابوعبدالله : ر . ك . بعبدلی

ابوعبدالله محمد بن‌احمد جهانی (ظ . جیهانی) : ش ۲۲-۲۳ ح

ابوالعلاء ششتری : اعع ۶۸-۶۹ح

ابوالمؤید : اعع ۵۶ح

ابوالهیثم گرگانی : ص ۵۲-۶۳

ابویوسف هروی : اشب ۱۲ح

اردشیر ـ آل اردشیر : دق ۱۴۲

ارسطاطالیس : میس ۲۵۹

ازرقی : معر ۴۱ح ، دق ۳۲۲-۳۲۳ح

ازهر : دق ۱۳۰

اسدی : دق ۱۲۹ح

اسکندر : ش ۱۰۳ ، دق ۱۲۲

افریذون : ر . ك . فریذون

افلاطون ـ فلاطون : میس ۲۵۸

انوشیروان ـ نوشروان : میس ۱۴

اورمزد ــ اورمزدی : ش ۷

اهرمن : ش ۹۱ ؛ آهرمن : ش ۷ ، دق ۱۸۲ ، ۲۳۷

اهرن : میس ۲۵۸

ایاس : مبو ۲۳

ب

برمایون : فرا ۲۱، دق ۱۴

بسام کورد : ص ۱۶

بعبدلی : معر ۶

بقراط : میس ۲۵۸

بقراطیس : میس ۲۵۹

بگزین ملك : اعع ۹

بلحرب : ر . ك . ابوالحرب

بوبکر : ر . ك . ابوبکر

بوسعد : ر . ك . ابوسعد

بوسفیان : ر . ك . ابوسفیان

به‌افزای : اش ۱۸۸

بهرامی : ش ۲۹ح

بهمن : دق ۲۱۲

پ

پرویز : اشب ۸

پیروزی : ر . ك . فیروزمشرقی

پیغمبر : ر . ك . محمد

ت

تشتر : دق ۸،۲۵

ج

جالینوس : میس ۲۶۰

جامی : دق ۵۹ــ۶۰ ح

جیهانی : ر . ك . ابوعبدالله محمد

ح

حسن : میس ۶۰

حسین : میس ۶۰

حکاك : فرا ۳۴ ح ، اش ۵۷ ح

حنظلهٔ بادغیسی : ص ۱۲

حوا : محمد بن مخلد ۱

حیدر : دق ۹۱،۹۲،۱۲۵، میس۳۰۲ ؛ ر . ك . علی

خ

خجسته : اش ۴۲۱ ح

خضر : دق ۲۲۸

خسرو : اش ۱۴۶،۱۹۵،۲۲۸،۲۴۲ ، ۳۴۲ ، ۳۵۳ ، دق ۴،۳۰،۳۵، ۴۵ ؛ خسروان : مسعودی ۳ ، دق ۳۴

خسروانی : دق ۱۶۵ح ، ۳۳۵ح

خسروی : اش ۵۹ح ، دق ۳۳۵ ح

خیام : ش ۱۰۱ــ۱۰۲ ح

د

دارا : دق ۲۱،۱۵۷

دقیقی : ص ۱۴۱ــ۱۷۷ ؛ معص ۲ــ۱۴ ح ، ش ۴۲ ح ، دق ۱۴۰،۲۰۵

دمنه : معر ۱۵

ذ

ذوالفقار : ش ۸۹

ر

رافع : مبو ۸

رافعی : دق ۱۸۹ح
رخش : دق ۱۲۸ ؛ رش : دق ۲۱۲
رستم : دق ۳۳۰
رش : ر . ك . رخش
رضوان : دق ۲۶۹
رودکی : ابوسلیك ۹ ح ، ش ۱۴،۱۵،۳۷ ح ، ۵۵ ح ، فرا ۲ ح ، ۹ ح ، اعع ۳۹ ح ، ۴۰ ح ، اش ۵۲ ح ، ۶۲-۶۳ ح ، ۷۹ ح ، ۱۵۲ ح ، ۲۲۶ ح ، ۴۲۱ ح ، معر ۳۶ ، دق ۵۶ ح ، ۶۲ ح ، ۶۵ح ، ۱۳۹، ۱۶۸ ح ، ۳۳۴-۳۳۵ ح

ز

زال : دق ۱۲۸
«زبیبی» : دق ۱۷۱ح ؛ ر . ك . زینبی
زردشت : دق ۳۱۶ ، ۳۱۷ ؛ زردشت وار : دق ۱۳۱
زردهشت : دق ۲۱ ، ۲۳۵ ؛ زردهشتی : دق ۳۰۴
زنبیل : مبو ۳
زهرا : دق ۹۴
زینبی : اش ۱۷-۱۸ ح ، دق ۱۲۵-۱۲۶ح ؛ ر . ك . «زبیبی»

ژ

ژواغار : اعع ۳۰

س

سامان ـ آل سامان : دق ۱۵۷
سلیمان : اش ۱۲۷ ، میس ۲۶۳
سروش : دق ۲۶۸
سنائی : دق ۳۱۶-۳۲۱ح
سوزنی : اعع ۶ح ، ۳۴ ح ؛ ابوالعباس ، سوزنی (کذا) : اعع ۶۳ ح
سیاووش : دق ۱۶ ؛ سیاوخش : دق ۱۶ ح
سیمجور : دق ۳۳۴-۳۳۵ح
سیمرغ : دق ۱۲۸

ش

شاکر بخاری : ابوسلیك ۹ ح ، اش ۴۱۶ح
شبر : دق ۹۳
شبدیز : دق ۲۱۲
شبیر : دق ۹۴
شمس فخری : فرا ۲ ح ، اش ۲۳ ح ، دق ۱۱ج ؛ فخری : فرا ۲۶ ح
شهرهٔ آفاق : ش ۷۶ ح
شهید بلخی : ص ۲۳-۳۹ ؛ اش ۴۱۷ ح ، دق ۱۷۴،۳۳۲ ح
شهید ـ «میرشهید» : صانع بلخی ۲
شبیر : دق ۹۳ ح

ص

صابر ترمذی (ادیب) : دق ۱۴۷-۱۴۸ ح
صانع (؟) بلخی : ص ۱۳۹

ع

«عباس» : اعع ۲۷ ح
عبدالملك بن نوح سامانی : معر ۳۳-۳۴ ح
عثمان : دق ۲۶۸، میس ۳۰۱
«عرتامی» : ابوسلیك ۹ ح
عسجدی : فیروز ۵-۶ ح ، اش ۵۲ ح ، دق ۳۱۶-۳۲۱ ح

عطار : ش ۱۰۳-۱۰٤ ح
علی : ش ۸۹ ، دق ۲۶۹ ، میس ۵۹ ، ۱۱۵ ؛ ر . ك . حیدر
عمار : مبو ۵ ، بسام ۲ ، محمد بن مخلد ۳
عمر : میس ۳۰۱
عمرو (بن لیث صفاری) : مبو ۱۳،۱۷
عمرو عنتر : دق ۱۲۵
عنصری : فرا ۱۰ ح ، اعم ۷ ح ، اش ۱۲۰ ح ، ۱۳۵ ح ، ۱۸۱ ح ، ۲۰۵ ح ، ٤۱۵ ح، ٤۲۰ ح ، معر ۳۸ ح ، دق ۱۵۰ ح، ۳۰٦ ح
عیسی : اعم ٤٤ ، میس ۲٦٤

ط

طیان : اش ٤۲۱ ح

ف

فاخر ، فاخری : اش ٤۱۹ ح
فخری : ر . ك . شمس فخری
فرالاوی : ص ٤۰-٤٦
فرخی : فرا ٤ ح ، ۹ ح ، اش ۱۸۷ ح ، دق ۲۱۰ ح ، ۳۳٦ ح ، ۳۳۷-۳٤۱ ح
فردوسی : اش ۱٤٦ ح ، ۱۷٤ ح ، ۱۹۹ ح
فریذون : اشب ۸ ، دق ۷٦ ؛ افریذون : دق ۱٤
فغفور : اش ۵٦
فلاطون : ر . ك . افلاطون
فیروز مشرقی : ص ۱۹-۲۰ ؛ مشرقی : فیروز ۸ ح ؛ پیروزی : فیروز ۹ ح

ق

قارون : اش ۷٤
قسطا : دق ۳٤

ك

کاویانی (درفش) : دق ۱۱۰
کسائی : اش ۵۸ ح ، دق ٤۸-٤۹ ح
کی : دق ۱ ؛ کیانی : دق ۲۲٤،۳۰۰
کیومرث : مسعودی ۱

گ

گشتاسپ : دق ۳۰۲

ل

لبیبی : اش ٤۱۵ ح ، دق ۲٦ ح ، ۳۵ ح ، ۳۳٤-۳۳۵ ح
لطیفی : اش ۱٤۲ ح ، ۲۲۲ ح ،
«لمعانی عباسی» : اعم ۳۸ ح
لهراسپ : دق ۳۰۲
لیث بن علی (صفاری): مبو ۱۳-۲۳ ح

م

ماکان : ابوالحسین خارجی ۱ ، صانع بلخی ۲
محمد (پیغمبر) : میس ۵۸،۲٦۵؛ مصطفا : میس ۲۷۰ ؛ پیغمبر : محمد بن مخلد ۲ ، میس ۲٦۹،۲۸۵،۳۰۰؛ر.ك.نبی
محمد بن زکریای رازی ــ محمد زکری‌رازی : میس ۲٦۱
محمد بن مخلد : ص ۱۷
محمد بن وصیف : ص ۱۳-۱۵
محمود وراق : ص ۱۸
مرادی : ص ۵۰

مرس : اعع ۷٤
«مرغزی» : فرا ۳٤ح
«مریدان» : اش ۱۱۹
مسعودی مروزی : ص ٤۷
«مسکور» : اش ۷۹ ح
«مشتری» : فیروز ٥-٦ ح
مشرقی : ر . ك . فیروز مشرقی
مصطفا : ر . ك . محمد (پیغمبر)
مصعبی : ص ٤۸-٤۹ ؛ دق ۳٤۲-۳٤۷ ح
معروفی : ص ۱۳۲-۱۳۸
معزی : اش ۱۹۰ ح ، معر ٤٥ ح ، دق ۱٤۷-۱٤۸ ح ، ۱۷٤-۱۷٥ح
منجیك : ش ٥٥ ح ، ۹۳ ح ، اش ٤۱۸ح ، دق ۳۲٤-۳۳۱ ح ، ۳۳۳ ح
منصور (بن نوح) بن نصر سامانی : دق ۱٥۷-۱٥۹ ح
موسی : میس ۲٦٤ ؛ ر . ك ، موشا
موشا . دق ۲۲ . ر . ك . موسی
مولوی : ش ٤٤ح
میسری (حکیم) : ص ۱۷۸-۱۹٤ ؛ میس۳۱۱

ن

ناصر الدوله ـ ناصر دولت : میس ۱۰۰
نبی: دق ۲٦۸ ر. ك. محمد
نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی : اعع۱ ح ، ۱۸-۲۲ ح ؛ نصر بن اسماعیل (ظ . بن احمد بن اسماعیل) : ش ۲۰-۲۱
نصیر (خواجه) : اعع ٤٦
نوح (پیغمبر) : مبو ٦ ، میس ۲٦۳
نوح بن نصر سامانی ـ نوح بن منصور (ظ . بن نصر) : اعع ۱۸-۲۲ ح ؛ نوح : اش۱۲۳
نوح بن منصور سامانی : دق ٥۱ ح ؛ ر . ك . نوح بن نصر
نوشروان : ر . ك . انوشیروان

ه

هاروت : دق ٤٥
هارون : اش ۱۸۲
هرمس : میس ۲٥۹
هند بنت عتبه : ش ۸۹

ی

یأجوج : ش ٤
یعقوب (پیغمبر) : دق ۳۲۷،۸٦
یعقوب بن لیث صفاری : مبو ۲۳،۱٦،۲. بسام ۱-٥ ح ! محمد بن مخلد ۳
یوسف (پیغمبر) : دق ۳۲۷،۸٦
یوسف عروضی : دق ۱٥ ح
یونان : دق ٤٦
یونس : دق ٤٦

فهرست۳

نامهای اماکن واقوام

ا

آکار: مبو ٦

اهواز : اهک ۲۷

ایران : میس ۸۳، ۹۹

ب

بابلیان : دق ٤١

بخارا : اعع ٥٩

بذخشان ـ بذخشانی : اش٢٨٦

بذخشی: اش ٢٨٥

بربر : دق ١١٢

برزین : اش١٩

بغداد (؟) : اعع١

بلخ : اش ١٠٩

پ

پارسی (زبان) : اهک ٢٦، میس٨٢

پنجهیر : اش ١٥٥

ت

تازی (زبان): میس ٨٢،٨٤،١١٥

تبت : مص٥، اهک ٢٧

ترخان- ترخانی: اعع ٧١

ترک : مبو١٤، اشب٥، معر ٣٨،دق١٦٦

ج

جده : مبو ٢٣

جودی : فرا ٢٣

جهوذ: دق٩١

جیحون : میس ١٢٠

چ

چین : مبو ١٤، دق٣٢٧؛ چینی: دق٨٣

ح

حبش: دق ٢٥٧

حجاز : مص٥

خ

خرجیك : فرا ٣١

خلخیان: اعع ٨

خیبر: دق ٩٢؛ خیبری: دق٩١

د

درغان- درغانی: اعع٧٠

دری (زبان): میس ٨٥

ر

ربنجن : اعع ٧٤

روم : مبو ١٤،ش٨٨، میس ٦٤

رومی: دق٢٨، ٢٥٧، میس٢٢٠

ز

زنگ: مبو ١٤، اشب٥؛ زنگیان: اشب ٥

س

سبوح (؟) : اعع ٢

ش

شاوغر : اعع ۵
شوشتر ـ شوشتری: معر ۳۵
شهرازاذ : دق ۱۲۲

ع

عجم : بسام ٤
عدن : دق ۱۹٦
عرب : بسام٤
عمان : فرا ۲۳

ط

طراز ـ طرازی: مص۹ ، دق۱٤
طعام : مبو٦
طورسینا: دق۲۲
طوس : ش۱۰۱

ف

فرات : دق۵
فرغانه : اعع ۱٤

ق

قمار ـ قماری: مص۵

ك

کدن : اعع ۵۷
کرد : ش۹٦
کوفه ـ کوفی: دق۱۱۰

گ

گاس(؟) : مبو ۱٤
گنجه : معر ٤۵

ل

لتام(؟) : مبو ۳

م

مای : دق ۱۸۹
مرسمنده : اعع ٦٤
مرو : اعع ٦٦
مکه : بسام٤

ن

نشابور: اعع ٦٦
نوشاذ : معر ۳۹

ه

هجر : دق ۱٤۰
هند : مبو ۱٤؛ هندوان: اش۳۰۹ دق، ۲۳۰
هندی : دق ۲۲۲

ی

یمان : ر . ك . یمن
یمن : دق ۱٦٦؛ یمان: مص ۵
یمانی : دق ۲۱۸
یونانیان : دق٤۷

فهرست ۳

نامهای ستارگان و ماهها و جشنها

الف

آذر : دق ۱۱۱

آفتاب : ش ۶۷،۶۵؛ ر . ك . خورشيد ، هور ، شمس ، مهر

اردیبهشت ـ اردیبهشتی : دق ۱۹۵

اورمزد : اش ۱۳۳،۱۳۲،۲۵، دق ۲۱۶ ؛ روز

اورمزد : اش ۲۷؛ ر. ك . هرمز، مشتری ، برجیس

ب

برجیس : دق ۱۶۹،۱۶۰؛ ر. ك . اورمزد، هرمز، مشتری

بزه : اش ۲۱۷

بنات نعش : فیروز ۸

بهرام : اش ۱۳۳،۲۵، دق ۱۶۹،۱۶۰،۱۵۹، ۲۱۶؛ ر . ك . مریخ

بهمن ـ بهمنی : دق ۳۳۷

پ

پرن : فیروز ۶ ؛ ر . ك . پروین ، ثریا

پروین : فیروز ۸ ، دق ۱۳۸ ؛ ر . ك . پرن ، ثریا

ت

تخم بهار : اهک ۷۱

تیر : اش ۲۵، دق ۱۶۰؛ (ماه) : اش ۲۹

تیرماه : دق ۱۳۵

ث

ثریا : ش ۱۹، دق ۲۹۱؛ ر. ك . پرن ، پروین

خ

خسبی : بلعمی ۱

خورشید : فیروز ۶، اهک ۷۲، اش۲۱۷،۲۵، دق ۲۱۳،۲۰۳،۱۶۲،۱۶۰؛ ر. ك . هور ، آفتاب ، شمس، مهر

د

دی : اعع ۵۶

ز

زحل : اهک ۷۱، اعع ۲۲ ، دق ۵۲ ، ۱۶۰؛ ر . ك . کیوان

زهره : ش ۶۵، دق ۳۲۹،۱۶۰؛ ر . ك . ناهید

س

سذه : اعع ۱

سرطان : اهک ۷۲

ش

شیر : اهک ۷۲، اش ۷۶

شمس : اهک ۳۸،۳۷؛ ر. ك .آفتاب، خورشید ، هور ، مهر

غ

غدیر ــ روز غدیر (؟) : دق ۱۴۱

ق

قمر : اهک ۳۷؛ ر . ك . ماه ، مهتاب

گ

کانون : اعع ٤

کیوان : اش ۱۳۲،۲۵، دق ۱۵۹؛ ر. ك . زحل

م

ماه : ش ٦۵ ، اهک ۷۲،۳۸ ، اش ۲۵ ، دق ۱۲۳ ، میس ۳٦ ؛ مه : اهک ۳۹ ، اش ۲۳٦، دق ۱٦۰ ؛ ر . ك ، مهتاب ، قمر

مریخ : دق ۲۱۳؛ ر . ك . بهرام

مشتری : اعع ۲۲ ؛ ر . ك . اومزد ، هرمز ، برجیس

مه : ر . ك . ماه

مهتاب : فیروز ٦؛ ر. ك ، ماه ، قمر

مهر : میس ۳٦؛ ر . ك . آفتاب ، خورشید ، هور ، شمس

مهرگان : دق ۷٤،۱٤

ن

ناهید : اش ۲۵، دق ۱۵۹،۳٦؛ ر. ك . زهره

نوروز : دق ۱۵۱

هـ

هرمز : دق ۱۵۹؛ ر . ك . اورمزد ، برجیس ، مشتری

هور : اش ۲۸۹ ؛ ر . ك . خورشید ، آفتاب ، شمس ، مهر

فهرست ۴

نامهای کتب

(نامهای مآخذ متن در این فهرست ثبت نشده است)

آفرین نامه : ص ۹۱-۱۲۷؛ نامهٔ آفرین : اش ۱۰۶ح

ایارده : دق ۱۸۵

خرده : دق ۱۸۵

داستان دراز : اش ۲۷٤

دانش‌نامه : ص ۱۷۸-۱۹٤؛ میس ۹۵،۲۹۷

زند : دق ۱۳۱

شاهنامه : ش ۵۷ ح ، اش ۹۳ ح ، ۱۰۸ ح ، ۱۱۰ح ، ۱۳۲ ح ، ۱۳۹ ح ، ۱۵٦ح ، ۱۷٤ح ، ۱۷۷ ح ، ۱۸۰ ح ، ۱۸۲ ح ، ۲۰۲ح ، ۲۱۰ح ، ۲۱۵ح ، معر۱۳ح ، ۳۱ح ، دق ۳۰۲ح ، ۳۱٤ح

(قرآن) : مبو ۱۲،٤، اهک ٤٦

فهرست ۵
لغات و اصطلاحات

الف

آب‌خوره : اعع ۷۷
آبکند : ش۲۹
آخشیج : اش ۱۵۳
آذر : بلعمی۱، دق ۸۱
آذرم : اعع ۷
آذرنگ : اش ۱۸۵،۱۸۳
آروغ: اش ۳۱
آزرم : اش۲۰۵،۳۳۳
آژخ : مرادی ۱
آژغ ـ آژغان : اش ۱۰٤
آسا (پسوند) ـ شیرآسا : ش ۵۷
آسفده : معر ۱۲
آشنا ـ آب آشنا: اش۱۱۱
آغار ـ بذآغار : اش ۱٤۱
آغالیذن : فرا ۲۹ ، اش ۷۱؛ آغالش :
فرا ۲۹ ، اش ۱۲۸، دق ۲۳۳ ؛
بذآغال : معر۱۵
آکنده : اعع ۵۵
آکین ـ گوهرآکین : آش۳۷۸، دق ۱۸
آلفونه : ش۵۸
آلوس ـ چشم آلوس : دق ۱٤۱
آلیزنده : ش ۱۰۵ ، اش۷۷
آمرغ: اش۱۱٤،۲۲۷
آور : اشب۹ ؛ آوری : اش۲۱۹
آهو (یعنی عیب) : اش ۱۷۲ ، ۲۳۰، ۲۵۵ ،
۳۷۵،۳۳۲،۲۹۷
آهون : دق ۱۷۰
آیفت : دق۳۲
ابرنجك : دق ۱٤۹
ابیشه: ش۳٤
ارج: دق۳۲
افد ـ افدستا : دق ۲٤
افدر : اشب ۸
افرنگ : ر . ك . اورنگ
افشره : اشب ۱٦
الفغدن ، الفنجیذن : اش ۱٤۰،۱۱۵،۹۳،۷۳،
۲۲۳،۲۲۲
امته : اعع ٥٦
انبوبالیذن : میس۲۱۷
انجوغ : اش ۱۷۵ح
انجیره : اعع ٦۸
اندام : میس ۹۵
اندروای : میس ۵۲
انگشتال : اعع ٤۵
انیسان : اش۱۹۲
اواره : ش ۹۰
اورندیذن : اش ٦۹

اورنگ (یعنی فروزیبائی) : ش ٤٦ ؛ افرنگ : دق ٥٢
اورنگ (یعنی تخت) : ش ٤٦، دق ۱
اوستام : اش ۱۸۹،۱۸۸
ایا : دق ۲۵۹
ایاغ : اش۱۷۳
ایژك : ش٦١

ب

باذغرد : اش ۱۳۱
بازپیچ : ش ۱۹
بافدم : اش۱۹۱
بالاذ : فرا ۳
بالار : اعع ٥۸ آ
بامُس : دق ۲۱۱
باهك : اشب ۱۳
بتا : اش ۲۰٥ ح
بخسانیدن : معر ۳۸
بذست : اش ۱۱۷
برجاس : اعع ۸
برروشنان: دق٦
برز : اش۱٦۳،۲۱۱
برزش : میس ۱۱٦
برسو: اشب۷
برسری: اش۳۱۳،دق ۳۳۸
برم : ش ۹٤
برهون : دق۱۷۱
بزه : اش۲۱۷
بسته (نوعی حریر) : معر ۸۰
بسنده : اش ۳۳٥
بشك : اعع ۵۳،۱۳
بشلیذن ـ بربشلیذن : اعع ۱۱ ، اش ۱۳٤
بشم : فرا ۱۸
بشولیذن ـ کاربشول : اش۸٦آ
بغداذ (؟) : اعع۱
بفج : ش۱۷
بکتر: اش ۲۲۰
بگماز: اش۱۷٤
بلك : ش٦١ ح
بلکفد : اعع ٦٦
بلکنجك : ش۹۳
بنانج : ش۱۸
بنلاذ : فرا ۲
بنیز : اش ۱٦٥
بورائی : اعع ۱۲
بوگان : اعع ۱۲
بوم (یعنی جغد) : معر ۱٥
بون: دق۷٥
بویه : دق ۲۱۹
بهار (بتخانه) : فرا۷
بهنانه : اش ٥۷
بیاستو : معر ۳۰
بیر : دق ۱٤٤
بیغاره : اش ۱٦۹

پ

پاتله : اعع ٥٥
پاداش : دق ۲۲٦، میس٥٥
پاذافراه : دق۲۲٦، میس ٥٥
پاذه : فرا ۲۱

پاغنده : اعع ۱٦، اشب۱۱

پالاپال : دق ۱۵۰

پالاون : اشب ۱٦

پامال: اش ۷٤

پای‌باف : اش۱۷۹

پتا : اش۲۰۵

پتو : فرا ۲۳

پذه : ش۲٤

پرخاش : دق ۲۹۳،۲۳۳

پرخاشخر : اش ۱۵۸

پرگر : دق ۱۲۹

پرگست : دق ۲۵ح

پرماسیذن : اش۸۵ح

پرمخیذه : اش ۱٦۱

پرن : فیروز ٦

پروا : دق ۱٦

پرواسیذن : اش ۸۵

پژوهیذن : دق ٤٤؛ پژوهش : اش ۱۳۸

پسادست : اش ۱٤

پسغده : اش۱۳۵، ۲۰۱

پسوذن ـ بپساو : اعع ٤۲

پشت (یعنی نژاد) : دق۲۲٤ ؛ پشتی : دق۲۰۳

پشك : اعع ٤۲

پغار : اعع ۷۳

پف : اش۷۰

پك : دق ۳۳۵،۳۳٤

پل : معر۳۲

پلشت : ش۹۱

پلنگمش : معر ۱٤

پلوك : دق۱۸۰

پله : دق ۳۳٦

پنام ـ چشم پنام : ش۵۰

پوذه : اعع۸۵

پوشك : ش ۳۹

پهنانه : اش۵۸

پیراسته : اشب ۲

پیران‌سر : معر٦

پیشگاه : معر۲۸

ت

تا ومگر : اش ۱۹۸

تاب برتاب : معر ۱۹

تابوك : فرا۵

تار : اش ۱۷۱

تاراج : دق ۳۱

تاره : دق۱۸۸

تازیان : اش ۱۹۸، میس ۱٦۳

تافته : اش ۲۱٦

تر ـ نآب‌ترکن ـ اعع ۱۱

ترا : ش ۲۸

ترف : اعع ٤٦،۳۲

ترنجیذن : اعع ۳،اش۱٤

تریوه : ش ٤۷

تشجیر : اهگ ۸۰

تشلیخ : اعع ٥٤

تفت : فرا ۳۲

تفشه : اعع ۷۲

تفنه : ش۵۲

تفو : اش ۲۱۵

تکژ : اعع ٤۱
تکاپوی : اش ۱۹۸
تلاتوف : ش۹۱
تنبلا : دق ۱۵۶،۷۳ آ
تنك ــ نان تنك : دق ۲۳۲
تنگه : فرا ۱۱
تنومند : دق ۲۵۰، میس ۳۹
توختن : دق ۲۹٦
توش: دق ۳۰۱
تهك: اش۲۳
تهم : دق ۲۲٤
تیرماه : دق ۱۳۵
تیم : اعع ٤۰
تیماس : اعع ٤۰
تیریه : ش ۹٦
تیزخیز : دق۲۳۰
تیهو: اش۵۵

ج

جاخشوك : ش٤۲، دق۳۳۲
جافجاف : اش۲۰۲
جامه : اش ۱٦۸
جان : اش٤٥:٤٦
جذکاره : ش۷۵
جریب : اعع ٥٦
جلب : فرا ۱۱
جو (؟) : اش۵۰
جولاه : ش۷۰

چ

چاویذن ــ همی چاو : اشب ۱۰
چخماخ : اش۲۹
چربو : ش ٦۳
چرخشت : دق ۳۱۸
چرغ : ابوسلیك۱
چست: ش۱٦، اش٦
چغو : ش۱۰٦ ، اش۱۵٦
چفته : دق ۱۵۳
چك : فرا ۱۳،۱۲،۱۱
چکك : اش ۱۵٦ ح
چم:ش۵۱
چوك: فرا ۱۳
چینه : اش۱۵۹ ح

ح

حشیش: ش٤۲، دق۳۳۲
حواس: مبو ۱٦

خ

خاتوله : اعع ۳٤ ، دق ۱۵٦ آ
خاذ : معر ۱۵
خامه: اش۲۱۸
خباك : دق۱۰
خبك : دق ۳۳٤،۲۳۱
ختنبو : اعع ۲۹
خذنگ : دق۱۰
خذیو : اش ۲۱٤، دق۲۳٤
خردی ــ دهد بخردی : اعع ٦۵
خرسنگ : اعع ۷۱
خرند : اش ٤۹
خز : اشب ۱٤
خس : اش ۱۲۲ ؛ خسك : اش ۳

خستوان : اش ۳۰۹
خستوانه : اعع ۷۲، معر ۳۵
خشنسار : دق ۶۱
خفتار : اهک ۴۲
خفچه : اش ۱۰۵، دق ۱۲۰
خلاشمه : ش۳۰
خلم : ش ۵۵،۱۷
خله: اش۶۰
خلیذن: معر۲۴
خنبه : اش ۱۵۹
خنجك : معر ۱۴
خندانمند : اش ۱۳۷
خنك: دق ۱۳۲
خنگ : دق ۱۳۲
خوان ـ خارخوان : اش ۳
خواهش : ش۵۳ح ، ۵۴ح
خورا : اش ۱۲۶
خوره : دق ۴۳
خوشانیذن : اش۷۲
خوهل : اش ۲۰۹
خیذه : اش۱
خیره کش: دق۲۳۹
خیم : ش۵۵

د

دار : اش ۳۲۴،۱۳۹
داشتن (فعل‌لازم؟) : میس۱۰۷
داهل : اش ۳۹
دخش: فرا ۱۴،۱۰
درایش : مص ۹
درخش: اش ۱۵۲ح
درزی : ش ۷۰
درکیشان (؟) : اعع ۵۴
دروغ آزمای : اش ۳۳۱
دژآگاه : اش ۲۲۴
دژبراز : اش ۷۶
دژبرو : اش ۱۵۸
دژم : اش ۱۹۵
دژند : دق ۲۳۱
دستادست : اش۱۵
دستفال : معر ٤٤
دست‌گذار : اهک ۶۱
دستلاف : معر ٤٤ح
دمار : اهک ۸۹
دند : اش ۱۰۲
دنگل : اعع ۳۵
دوذه : دق ۱۸۶
دیار : اهک۲۷
دیژه : اعع ۲
دیوپای : معر ۳۱
دیودیذار : دق۳۰۳

ذ

ذرخش : اش ۱۵۲

ر

راذ : دق ۲۵۳، میس ۱۰۵
راغ : اش ۱۴۲
رافه : اعع ۵۱،۱۴
ربون : دق ۱۶۸
رخش : فرا ۲۰

رخشا: دق ۱۸
رخشانی : اش۱۳۲
رخنه : ش ۹۲
رژدی : اش ۲۹۹ح
رژدی : اش ۲۲۹
رس: اش ٤۹؛ رسی: اش۹۳
رسته : فرا ۱۹
رسی : ر . ك . رس
رشت : فرا ٦
رنده : اعع ٦٤
رنگینان : فیروز ۸
روان : اش ٤٦،٤٥
روان خواه : اش ۹۱
روخ چکار : فرا ۳٤
روش : اش ۳۳٦
روباروی : حنظله ٤، ش٦۹
ریچال : اش ۱۰۷
ریچاله‌گری : اعع ٦۹

ز

زاره : دق ۱٥٦
زاستر : اش ٥۱
زر (یعنی پیر) : دق ۱۳٥
زر زده : مبو ۱٥
زراغن : ابوسلیك ۷
زرنگ : اش ٤۱۸
زرینه خم: دق ۲۳٥
زست : اش ۱۱۸
زغاره : اش ٥٥
زغم : اش ۲۲
زفت: میس ۱۲۹
زفرین : دق ۱۳۰
زگال : اش ٤۱۸
زمی : اش ٤۱٤
زنبر : دق ۱۳۳
زنگ : دق ۲۰٦
زوغ : اش ۱٤۳
زونج : معر ۱۱
زهاب : اش ۲۱۰
زیبیذن: میس ۱۳۱
زیبان : معر ٤۳
زیرکسار : اش ٥۹
زیغ: اعع ۳٦،معر ۲۹

ژ

ژاژ : اعع ۳۷،٤۸،٥۱،اش۸۲،۲۰۹ ، ژاژك: اعغ ٤
ژی: اش ٦٤

س

ساتکن : معر ۲۳
سان : دق ۲۱۳
ساوه : فرا ۱۹، ش٦۱
سپاسه : اش ۱۹۰
سپریغ : ش ٤٤
سپوختن : اعع ۷٦، میس۷۲
سپوزکار : اش ۸۱
ستاغ : ش ٤۳
ستهیذن : اشب ۱٥
ستی : اش٦٤،۱٤٤
ستیز : دق ۲۹۷
ستیغ : اش۱۷۸

ستیم : معر ۲٤
سخون : دق ۲۳۰
سرایچه : دق ۱۸۰
سرپایان : دق ۱۲٦
سرجیك : فرا ۳۱
سرون : ش۲۰
سروین : دق۲ ٤
سریچه: دق۱۸۰
سریشم : دق۲
سغر : اش۲۸
سکنجیذه : اش ۱٤
سگالیذن : میس ۱۱۸؛ سگالش: اش۲٤۷
سگبند : مبو ۱
سلم : فرا ۳٥
سنگلاخ : اش۱۲۱
سوار (یعنی ماهر) : دق۷۳
سوذه‌گران : دق۳۸
سیار : دق ۷۱

ش

شاذروان : دق ۱۱۲
شان : دق ۲۱۳ح
شاهین (قسمتی از ترازو) : دق ۳۳٦
شایگان : ش۵۷
شابورد: فیروز٦
شبان ـ روز وشبان : میس ۱۰۸
شبشت : معر ٤۲
شبه: ش۳٥
شب‌یازه: فرا ۲۷
شجام : دق ۱٥۱
شجائیذن ـ بشجایذ : دق٥٤
شخ : اش ۱۱۰،٤۱۸
شخش : اعع ۷۳
شخشیذن : اش ۱۲٤،۱٦۷
شرفاك : اش ۱٤٥
شست : اش ٦٥،معر۱٦
شکافه زن : دق ٦٦
شکپوی : اش ۱٤٥ح
شکردن ـ نشکرد ـ بشکری : دق ۲۱۰
شل: معر ۱۳
شلپوی : اش ۱٤٥ح
شمر: دق٦۰
شمن : ابوسلیك ٥، اش۲۷۲،دق١٤٥
شنار: اش ۱٥٤
شنگ : اش ۲ ٤
شنگینه: فرا ۲۸
شنه:دق١٤٦
شوشه : اش۲۳۱
دوله: ش ٦۲
شیار : فرا ٤،دق ۷۰
شیان : اش۱۹۹
شیذا: دق۲۰
شیشله : بلعمی ۲
شیك:بلعمی۲
شیم : معر۲۳
شیوا: اش٦۷

ط

طبق بند: ش ۳۸

ع

عامل: فرا ۱۰

عسلی: ش۸۸

غ

غاب: اعع ۶۷
غارجی: ابوسلیك۹
غربیله: فرا ۱۲
غرچه: مص ۱۳،دق۳۴۶
غرد ـ خان غرد: اش۱۳۱
غرم: دق ۲۱۰
غرن: اعع ۵۸
غرند: اعع۶
غلبکن: اش ۳۴
غلبه: اعع۲۶
غلج: معر۲۶
غمر: اعع۷۱
غنجال: اعع ۴۶
غنچه: اعع ۳۲
غنودن: اش ۲۲۵
غوره: اعع۴۶
غوشاذ: اعع۲
غوشت: اش ۱۱۹
غول: اش۴۴
غیو: اعع ۷۰

ف

فام: اش ۱۸۹
فخمیدن: اش ۴۲۱
فخن: دق ۱۵۵
فرابسته: دق۱۸۳ح، ۱۸۴ح
فراخا:دق۲۳
فرارون: دق ۱۶۹
فراز ـ بگیرد فراز: اش۱۴۴
فراغ: اعع ۵۲
فرخار: معر۹
فرخسته: اعع۶۱
فرزام: دق۱۳
فرزد: اش ۱۳۲،۱۳۳
فرسته: دق ۳۵
فرغار: اهگ ۷۵
فرغست: اعع ۴۸
فرفور: اش۵۳
فرکند: اعع ۲۷
فرناس: اش ۴۱
فروار: فرا ۹
فروذین ـ باذ فروذین: دق۱۵
فروسو: اشب۷
فرهخته: دق۱۴۵
فریش: دق ۸۳،۸۴
فزایسته: دق۱۸۳،۱۸۴
فژاکن: اش ۱۹۴، دق ۳۳۵
فژغند: اعع۲۵
فسوس: مص ۲، اش ۸۳، ۱۶۶، ۳۹۰ دق ۵۰، ۳۴۲
فش: ش۳۸
فغ: اش ۵۶
فغاك: دق ۳۳۳
فغند: فرا ۱۲
فغواره: اش۵۶
فغیاز: اعع ۳۸
فکز: دق۱۶۴
فکانه: اعع ۱۴

فلاذه، اش ۷

فلغند : اعع ۲٦

فیال : اش ۱۸٦

فیرون : دق۱٦۹

ك

ـ ك (پسوند)ـ بیتك : اعع۲۸ ؛ جاذوك: معر۳ ؛ چشمکان : دق۰ ٤،٦۲؛ خردك: اش ۳٤٤ ؛ خـك: اش۳ ؛ ژاژك : اعع ٤؛ رخسارکان: دق۳۹؛ ریشك: معر ٤۲ ؛ زلفك : دق ۱۰۲ ؛ زمانك : دق ۳۳۷ ؛ کومك : اعع ٤ ؛ لختك : میس۲۲۰،۲۲٤،۲۳٦؛ مرغك : اش ۱۵۵ ؛ نرگسك : ش ٤۱ ؛ نرم نرمك : ش ۹۵ ، اعع ٦ ؛ نغنغك : اعع ٤۹

کابوك : اش ۱۸

کاتان (؟) : اش ۵۰

کازه : اعع ۷۹

کاژ : معر ۱۳

کاشانه : فرا ۹، اش ۱۳۱

کافتن : اش ۱۷۹

کالیذن : اعع ۷۵

کامه : اعع ٦۹

کاو : دق ۱۲۳

کاونجك : ش۹۳

کاینه : ش ۷۹

کبج : اعع ۷۱

کبد : دق ۲

کپان : دق ۳۳٦

کپه : معر ۱

کت : اش ۲۸

کذه : معر۳۷

کر: دق ۷٤

کراك : دق ۱۱

کردهکار : دق ۷۳

کرك : اعع ٤٤

کرنجو : فرا ۲۲

کریان : اش ۷۸

کریز : اعع ۳۹

کش ـ کش‌بر : دق ۷۲

کل : اش ۱۷۸

کلات : دق ۵

کلانه : دق ۲۳۱

کلاژه : معر۱۵

کلته : اش۱۲۰، ۱۹۷

کلك : اعع ۱۰

کلوخ روی : دق ۳۳۳

کمـ کم ازشعری که ...: دق ۹٦

کماس : اعع ۱۵

کمانه : دق ۳۳

کنبوره : ش ٤۱

کنجال : اعع ٤۷

کندا : دق ۱۹

کندوره : اش ۱۵۱ح

کندوری : اش ۱۵۱

کنز: فرا ۱

کنش : محمد بن مخلد ۲، اش ۱۷۰، دق۳۰۱

کنشتو : ش ٦۳

کنشتی : دق ۲۰٤

کنغالگی : اش ۱۵۵

کنند : اعع ۲۸

کو : میس ۱۲۹

کوپال : دق ۲۸۵

کوست : اشب ۱

کول : اش ٤۱٥

کومك : اعع ٤

کهبذ : اش ۱۲٥

کیار : دق ٦۳

کیبیذن : ش ۱۰، اش ۱۳۳ آ

کیغ : اشب ۱۲

کیغالگی : اش ۱٥٥ح

کیوس : دق ٥۰؛ کیوس‌وار : دق۱٤۱

گ

گاشتن : دق ۳۱٤

گاودم : دق ۲۳٥

گذاره : دق ۱۸۷

گذاز : اش ۸٦ ب ، ۳۸۸

گذاشتن ــ بگذار و بنه : اعع ٥۷

گذرنامه : ش ۷٦

گرازی (؟) : اش ٤۱۹

گرد گرد : اش ۱۸

گرده : دق ۷۱

گرزمان : دق ۱٦۰

گرگر ــ یزدان گرگر : دق ۱۳٤

گرم : اش ۱۸۹، دق۱۳۰

گز : دق ۱۲۸

گزائیذن ــ گزایذ : اش ۷۲، دق٥٥، میس ۷٦

گزیت : اعع ۳۸

گشت برگشت : معر۱۹

گشن : اش ۲۰٤،۲۱۰

گلفهشنگ : فرا ۲٥

گندم دشتی : اعع ٤۹

گو : دق ۲۳٤

گوار : اش ۸٦ب

گواژه : اش ۱۳۷،۱۸٤

گوالیذن ــ بگوال : ش۲۷

گوشاسب : اش ۱٤٦

گورشت : محمد بن مخلد ۲

گیان : اش ۲۰۰

ل

لاذ : فرا ۲

لاك : اعع۷۱

لت : مبو۳

لتره : مبو ۳

لتنبر : اش ٤۱٦

م

ماردی : دق ۱۳۲

ماز : ش ۳٥

ماسوره : معر ۲۲

ماغ : دق ٤

مالکانه : اعع ۲۳

مجرگ : اش ۱۸۲

مخیذن ــ در مخیذ : اش ۱٤۷

مرکو : دق ۱۸۱

مزگت : اعع ۲

مست : دق ۲٦

مستمند : اش ۲۲

مشت رنده : اعع ٦۳

مشتی : دق ۱۹۸

معامل[illegible] ٢

معمد : معر ٨

مغفر : اش ٢٢٠ ، دق ١٢٦

مفلاك : اش ٣٧،٢٤

منده : فرا ٢٦، اش ٢٦

منش : محمد بن مخلد ٢ ، اش١١١ ، ١٧٠ ، ٣٣٦ ؛ منشت : محمد بن مخلد ١

منگله : اش ٨٠

موبد : اش ١٣٣آ،٢٧١، میس ١٢٩

مول : اش ٥٩

مولش : اش ٦٨

ن

ناترسگار : دق ٢٤٣

ناره : دق ٣٣٦

ناهار : دق ٦٨

نبی : اهك ٦

نجوغ : اش ١٧٥

نخ : اش١١٠، معر ٢٨

نخراز : اش ٣٥

نرم (یعنی تر) : میس ٢٣٤

نسناس : مبو ٢٠

نشکرده : اش ٢١٥

نغز : اش ١٨١

نغزناك : اش ١٨١

نغنغك : اعع ٣٩

نغوشا : دق ٢١

نغوشاك : اش ١٢٧

نفاغ : اش ١٧٤

نفام : دق ١٥٢

نمونه : ش ٣٣

نوا (یعنی آواز و آهنگ) : معر ٤١

نوا (یعنی خوبی حال و رونق) : معر ٤١

نوا (یعنی گرو) : دق ٣٥

نواجسته : اعع ٦٢

نوار : اعع ٣١

نواس : مبو ١٧

نوده : دق ١٨٦

نوش‌خورد : اش ١٣١

نون : اش ٦

نویذن ـ منو : اش ٢١٣

نیابه : اش ٥٤

نیازومند : میس ٢٩٦

نیز : ر . ك . بنیز

نیشو : اعع ٥٩

و

واتگر : اعع ٤٠

وار (پسوند) ـ آزاده‌وار : اش ١٥١ ؛ زاروار : ش ١٢؛ زردشت‌وار : دق١٣١؛ کیوس‌وار: دق١٤١؛ مشعبدوار : اهك٤٠؛معشوق‌وار: ش٣١؛ ناپاك‌وار: دق٩٨ ؛ ر . ك . فغواره

وخشور : دق ١٩

ورزه : اش ١٤٩

ورزی : اش ١٩٩

ورکاك : اعع ٤٣

وریب : اش ١٠٨

وشم : ابوسلیك ١

ولوله : ابوسلیك ٩

ومند (پسوند) ـ تنومند : میس ٣٩؛ نیازومند : میس ٢٩٦

وناته : دق ۲۳۲
وهنگ : ش ۹۸
ویدا : دق ۳،۲۲۷
ویرا : اعع ۷۸
ویژه : دق ۳۱٤
ویك : اش ۷۹
ویل : اش ۲۲٦

ه

هاژ : اش ۸۲
هال : دق ٤٤
هراش : ش ۳۷ ، اش ٤۱۷
هرزه : اش ۲٤
هریوه : ش ۳۹
هزاك : دق ۱۲
هزبر : دق ٥
هزمان : دق ۱۹٦، ۳۳٦
هژیر : دق ۱٤۲، میس ٦۹
هماره : ش ۹۸ ، اش۱۰۱، میس۷٥
همال : اش ۱۸۷
هنجیدن ـ برهنج ، برهنجد : اش ۱۳
هویدا : دق ۳۰٦
هیربد : اش ۱۲٦
هین : دق ۱۷۷
هیون : دق ٦٤

ی

یارا : دق ٤
یارستن : اش ۷٥،۲۲٥، معره ٤ ، دق۱۲، میس ۲۲،۲٤،٤۰،٤۸،۲۲۸
یفتنج : ش ۳٦
یك‌بسی : اش ۲۲۱
یکون : اشب ۱٤
یله : بلعمی ۲
یوغ : اش ۱۷٦،۱۷۷

ملحقات

چاپ این کتاب تقریباً بانجام رسیده بود که به فرهنگ صحاح الفرس تألیف محمد بن هندوشاه چاپ آقای دکتر عبدالعلی طاعتی (تهران ۱۳۴۱) دسترسی یافتیم . این فرهنگ که درقرن هشتم هجری تألیف شده است.از لحاظ قدمت اهمیت دارد وشعرهای متعدد بمثال میآورد . از مطالعهٔ آن کتاب ومقایسهٔ شعرهائی که درآن نقل میشود با اشعاری که ما از مشایخ دیگر جمع آوری کرده بودیم معلوم شد که بیشتر بلکه کلیهٔ بیتهای شعراء قدیم که محمد بن هندوشاه در کتاب خودآورده است ازلغت فرس اسدی گرفته شده است . درذیل بنقل مهمترین نسخه‌بدلها وچند بیتی‌هم که درصحاح الفرس‌اضافه است میپردازیم(نشانهٔ اختصاری : صف = صحاح الفرس).

شهید بلخی

۲۸ ترا : نزا . صف (در ذیل لغت «نزا») .

۳۶ یفتنج : یفنیج (یفنج) ، صف (در ذیل لغت «یفنج ، یفنیج») .

۴۲ ر . ك . صف ص ۱۸۷ وپاورقیهای ۳ و ٤ .

۶۱ (تمام بیت) : چو زر ساو چکان ایزك چو بنشیتی

شدی پشیزهٔ سیمین غیبهٔ جوشن صف

۷٤ لغت ولفیچ در ذیل لغت «پیچه بند» این بیت‌را بنام عسجدی میآورند :

بپیچد دلم چون ز پیچهٔ بتم کشاید بر غم دلم پیچه بند .

در صف این بیت به شهید منسوب شده است .

۷۵ بدیدم : ندیدم . صف .

۹۰ روی : پای . صف .

صف (فقط نسخهٔ ك) در ذیل لغت «ماز» این بیت‌را بنام شهید میآورد :

بقربان زلف شبه رنگ پر ماز توان گشت دایم نه یکچند وقتی (کذا).

فرالاوی

۱۰ (تمام بیت) : من عاملم وتوئی معامل وین کار مراست تا بود رخش . صف .

۱۸ بوذ سبز گهی : سبز گشت کهن . صف .

۳۰ آن دست : از دست . صف .

بیت ذیل در لغت بنام طیان مرغزی ودر صف بنام فرالاوی بمثال لغت « کیفر ، گیفر » آمده است :

شیر غاش است وپیستان در جغرات شده است

چشم دارد که فرو ریزد در کیفر تو .

ابوالعباس

۵ دردش : دودش . صف || یاذش : یادش . صف .

۱۱ (مصراع اول) : نامهٔ وصلت آخریش نبود . صف .

۲۶ (مصراع اول) : سیم بمنقار غلبه صبر بماندم (تصحیح : نماندم) . صف .

۳۰ ر . ك . صف ص ۱۰۷ وپاورقی ۲ .

۳۸ هم بده شعر بنده‌را : وبده شعر نوت‌را . صف .

۴۲ بپساو : میساو . صف .

۴۳ ورکاك : وزکاك . صف (در ذیل لغت «وزکاك»).

۴۹ نغنغکی : تفتفکی (تفتفکی) . صف (در ذیل لغت «تفتنغ») .

۵۲ چون سندان : چو سندانا . صف .

۵۴ (تمام بیت) : این سلب من بین در ماه دی زنده چو تشلیخ درکشیان . صف .

ر . ك . مقدمهٔ آقای طاعتی‌مصحح صحاح الفرس ص۱۰ . در نسخهٔ ك بجای این بیت ، بیت ذیل آمده است .

تشلیخ کشیشان بدریدند جوانان ناگاه بدیدند یکی کرد ستمگر .

۵۶ دو امنه : ده امنه . صف .

صف بیتهای زیررا بنام ابوالعباس اضافه دارد

در ذیل لغت «تواره» :

شادان مرا بچشم چنان آمد - چون بطرا تواره وکهدانا

در ذیل لغت «خشاوه» :

نه خود نشانم وخود پرورم چو زآب دهم

نه خود خشاوه کنم شان بنوك در سر رش

در ذیل لغت «منده» :

خوانی نهاده بر روی چون سیم پاك منده

بابرکان‌و وحلق او شفتالوی کفیده (کذا)

در ذیل لغت «میلاوه» :

ای مسلمانان میلاوه که دارد بازا
بجز آنکس که بود سفله دل وغمازا

در ذیل لغت «قرغوی» :

قرغوی‌را بکشت در آن وقتی کز صحبتش گریغ همی جستم

در ذیل لغت «شغانه» صف مثال ندارد ولی بقول آقای طاعتی درفرهنگ وفائی این بیت بنام ابوالعباس آمده است :

یوز آهو گرفته دیدم وباز بط شغانه گرفته باز شکار

ابوشکور

۱٤ بدرد : ز رنج صفت || برنج : ز خنج . صف (در ذیل لغت «خنج»).
۲۹ جامهٔ من : جامه ولی . صف .
٤٤ بیابان دوان دوان : بیابانها دوان . صف .
۱۰۲ بخواند : بخوان . صف || زرگر : در کژی ؟ صف || همسایگانان : همسایگانش . صف
۱۲۸ همه : در آن . صف .
۱٥٦ بقول صف این بیت بدقیقی نیز منسوب شده است .
۱۹۲ انیسان : ایسان (نسیان) . صف (در ذیل لغت «نیسان») .
۲۰۱ نشاید درون : برود اندرون . صف .
۲۲٤ جور : خیر . صف || کوته کنی : کوتاه کن . صف || آگه کنی : آگاه کن . صف
۲۲٥ نیارم : نیاام . صف

در ذیل لغت «پرهوده» صفت این بیت‌را بنام ابوشکور آورده است :

جگر بخواهم پرهود من بباده جنانك ترا روان ودل از عشق آن تکین پرهود

در ذیل لغت « فرخشه » این بیت در صف بنام ابوشکور ودر لفت ولفچ بنام رودکی آمده است :

بساکسا که جوین نان همی نیابد سیر وبس کسا که بره‌است وفرخشه برخوانش

در ذیل لغت « سترگ » این بیت در صف بنام ابوشکور ودر لفت ولفچ بنام فردوسی آمده است :

ستوده بود نزد خرد وبزرگ که رادمردی نبودن سترگ

بیت زیررا صف در ذیل لغت «ریدك» بنام ابوشکور میآورد ولی در ذیل لغت « کپیتا » لفت ولفچ وخود صف آن‌را بطیان مرغزی منسوب کرده‌اند :

گر همه ریدکان ترینه شوند — تو کپیتای کنجدین منی

ابوشعیب

۱ این بیت در متن صف بابوشکور ودر نسخهٔ ك بابوشعیب منسوب است .

معروفی

۸ (مصراع اول) : بسته حریروار دو دستی معمدا . صف (دو مصراع پیش و پس شده)

۱۱ زونج : زویش . صف (در ذیل لغت «زویج ، زویش») .

۲۲ (مصراع اول) : بیك انگشت بپرسید مرا گفتا دوست . صف .

صف بیتهای زیررا بنام معروفی اضافه دارد .

در ذیل لغت «پل» (فقط در نسخهٔ ك)

از بس که دویدم پل من چاك شده — اندر سر دشمنان من خاك شده

در ذیل لغت «بادرم» :

یار من کار او بادرم شد — چرخ در پیش پای او خم شد

در ذیل لغت «فلخم» (فقط در نسخهٔ ك) :

کارها جمله بگشتم فرجم — دشمنت‌جمله مثال فلخم (کذا)

در ذیل لغت « کنج» بیت زیر در نسخهٔ ك صحاح الفرس بنام معروفی ودر نسخه‌های دیگر ودر لغت ولفج بنام فرخی آمده است :

آیم چون کنج بگوشه‌ای بنشینم — خونت بخورم اگر ترا بد بینم

دقیقی

۲۳ : در متن صف این بیت بنام دقیقی ودر نسخهٔ ك بنام عسجدی آمده است .

۲٤ (مصراع دوم) : مدح جز حضرت بیچون نکنم . صف (نسخهٔ ك) .

۱۳۱ آرزویست : آرزو خواست (تصحیح : خاست) . صف .

۱۵۲ (مصراع دوم) : که در دم بیاید نفامی بیام . صف (نسخهٔ ك) .

۱۵۹ بپیش لشکرش : بپیش موکبش . صف .

صف بیتهای زیررا بنام دقیقی اضافه دارد .

در ذیل لغت «آژیر» :

ترا نخوانم جزکافر وستمگر از آنك — ببد نمودن من کرده کار آژیری

در ذیل لغت «شهریار» :

ای شهریار راستین ای پادشاه داد ودین

ای نیک فعل ونیک‌خواه ای ازهمه شاهان گزین

در ذیل لغت «فری» بیت زیر در صف بنام دقیقی ودر انت بدون نام گوینده آمده‌است :

فری آن فریبنده زلفین دلکش   فری آن فروزنده رخسار دلبر

در ذیل لغت « پرندآور » این بیت در صف بنام دقیقی ودر لغت ولفج بنام فردوسی نقل شده است :

بینداخت تیغ پرندآورش   همی‌خواست از تن بریدن سرش

در ذیل لغت « آسا » این بیت آمده است که در لغت به‌بهرامی منسوب شده است وصف می‌نویسد که دقیقی گفت وبروایتی دیگر بهرامی :

چنان نمود بما دوش ماه نو دیدار

چو یار من که کند گاه خواب خوش آسا

* * *

مندرجات قسمت فارسی

صفحه

پیش گفتار ۵
نشانه‌های اختصاری ۷
حنظلهٔ بادغیسی ۱۲
محمدبن وصیف ۱۳
بسام کورد ۱۶
محمد بن مخلد ۱۷
محمود وراق ۱۸
فیروز مشرقی ۱۹
ابو سلیك گرگانی ۲۱
شهید : قصائد ، غزلیات ، قطعات ۲۳
رباعیات ۳۷
مثنوی ۳۸
ضمیمه ۳۹
فرالاوی : قصائد ، غزلیات ، قطعات ۴۰
رباعیات ۴۵
مثنوی ۴۵
ضمیمه ۴۶
مسعودی مروزی ۴۷
مصعبی : قصائد ، غزلیات ، قطعات ۴۸
رباعی ۴۹
مرادی ۵۰
ابوالحسین خارجی ۵۱
ابوالهیثم گرگانی ۵۲
ابوالعباس ربنجنی : قصائد ، غزلیات ، قطعات ۶۴
مثنویات ۷۶
ضمیمه ۷۷
ابوشکور : قصائد ، غزلیات ، قطعات ۷۸

صفحه

رباعی ۸۷
مثنویات مختلف ۸۸
مثنوی ببحر متقارب (آفرین‌نامه) ۹۱
اشعار پراکنده‌ای که در مآخذ بدون نام گوینده نقل
شده وگویا از ابیات آفرین‌نامه بوده است ۱۱۰
ضمیمه ۱۲۸
ابو شعیب : قصائد ، غزلیات ، قطعات ۱۲۹
مثنوی ۱۳۱
معروفی : قصائد ، غزلیات ، قطعات ۱۳۲
مثنویات ۱۳۷
ضمیمه ۱۳۸
صانع (؟) بلخی ۱۳۹
بلعمی ۱۴۰
دقیقی : قصائد ، غزلیات ، قطعات ۱۴۱
رباعیات ۱۶۷
مثنویات ۱۶۸
ضمیمه ۱۷۵
میسری : منتخبات دانشنامه ۱۷۸
فهرستها ۱۹۵
فهرست ۱ : نامهای کسان ۱۹۶
فهرست ۲ : نامهای اماکن واقوام ۲۰۱
فهرست ۳ : نامهای ستارگان وماهها وجشنها ۲۰۳
فهرست ٤ : نامهای کتب ۲۰۵
فهرست ۵ : لغات واصطلاحات ۲۰۶
ملحقات ۲۱۸
مندرجات قسمت فارسی ۲۲۳
غلط‌نامه ۲۲۵